

فصلنامه
فرهنگی اجتماعی
مسیر موعود

کانون مهدویت مرکز
شهید مطهری شیراز

شماره اول، آذر ۱۴۰۴

پادپخش صوتی



کانون مهدویت

Masire Mouood

مسیر موعود



در این شماره می‌خوانیم:

از پرسش درونی من کیستم تا چراغ هدایت

مسیری که بدون امامت ناتمام می‌ماند!

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



من می‌خواهم غالب یا بیش از غالب بدنه دانشجویی کشور،
مجموعه‌ای متعهد و دارای احساس مسئولیت نسبت به آرمان‌های
دانشجویی باشند. یکی از این آرمان‌ها مسأله علم است؛ دومی
عدالت خواهی است و آرمان سوم، آزاداندیشی و آزادیخواهی است.



مقام معظم رهبری

۱۳۸۲/۰۸/۱۵

صاحب امتیاز: کانون مهدویت دانشگاه فرهنگیان شهید مطهری شیراز

مدیر مسئول: محمد دهقان

سردبیر: محمد دهقان

دبیر هیئت تحریریه: سعید نجفی زاده

دبیر سرویس جمع آوری اطلاعات: علیرضا آهنی

دبیر سرویس بسته صوتی: علیرضا شاهینی

دبیر سرویس مصاحبه و گزارش خبری: حامد احمدی کردشولی

طراح لوگو و حروف نگار: اسما ملکی

صفحه آرایی: مهدی اقبالی

طراح جلد: محمد دهقان

ویراستاران: علی زارع، محمد دهقان، علیرضا آهنی

گرافیکست: محمد دهقان

هیئت تحریریه: سعید نجفی زاده، محمد دهقان، علیرضا آهنی، حامد احمدی کردشولی، فرشید قلی پور، مهدی برزگر

مدعوین:

- اساتید: محمدهادی فرقانی، محمدرضا جعفری، ابوالفضل عسکری، محمدرضا فرهمندکیا، سید محمدحسن ناجی، محمدعلی پرهیزگار، محمدحسن استرحام، احسان قهرمانی، رحمان کشاورز، محمدعلی غیبی، محمدکاظم تجرد، امیر شفیعی
- دانشجویان: حسین شریف زاده، محمدمهدی حیاتی، امیرحسین جمالی، سیدرضا سال بهی، محمدرضا دهقان، محمدمهدی توفیق زاده، محمدرضا فراز چنارفاریابی
- دانشجویان: فاطمه عالی شوندی، نازنین ابطحی، سیده هدی موسوی، مریم موحد نژاد، زهرا برزگر، سیده فاطمه حسینی، زهرا الهمرادی، زینب انصاری فرد

با تشکر از:

دکتر محمدهادی فرقانی نماینده علمی موسسه بین المللی امامت در فارس و استاد میثم زارع خفری از اساتید دانشگاه فرهنگیان

آدرس: شیراز کیلومتر ۱۸ جاده شیراز - مرودشت، جنب پالایشگاه شیراز، دانشگاه فرهنگیان مرکز شهید مطهری

شماره مجوز: ۵۱۸۰۰/۲۹۶۵/۱۰۰ د

ارتباط با ما: پلتفرم ایستا به نشانی @masiremouood



کد بالا را اسکن کنید

سرفصل اول: انسان شناسی، هدایت الهی و جایگاه امام

۱ امامت یک ضرورت

۳ تعریف انسان از منظر اسلام: فطرت، روح، عقل و اراده

۷ حجت درون، حجت برون

۹ جایگاه امام در نظام آفرینش: نقش امام به عنوان خلیفه الله

۱۳ شعر: "اقرأ به نام خالقت"

۱۴ ضرورت هدایت الهی و نقش انبیاء و ائمه در هدایت بشر

۱۶ نجات از سرگردانی

۱۷ نقد مکاتب غیر الهی (اومانیسیم، لیبرالیسم، الحاد معاصر)

۲۰ در عصر عقل و علم چه نیازی به امام معصوم داریم؟

۲۲ مصاحبه: "نقش هدایت الهی و جایگاه امام در مواجهه با بحران های معرفتی معاصر"

۲۳ بررسی فرق بدون امام در اسلام و جایگاه عصمت در هدایت بشر

۲۷ فانوس همیشه روشن

سرفصل دوم: امامت در منظومه اعتقادی شیعه

۳۱ تعریف و فلسفه امامت در شیعه

۳۳ شعر: "امام کیست؟"

۳۴ اهمیت و ضرورت امامت: دلایل عقلی و نقلی

۳۶ اصل انگاری یا فرع انگاری امامت

۳۸ از فریاد نخستین تا ندای فراسو

۳۹ جایگاه امامت در نظام هستی و مناصب امام: ولایت تکوینی،

ولایت تشریعی، مرجعیت علمی و سیاسی

۴۲ فانوس هایی که باز روشن شدند

۴۴ شرایط و ویژگی های امام: عصمت، علم لدنی، منصوبیت

۴۵ خورشید پنهان

۴۶ انتخابی یا انتصابی بودن امام و راه های تعیین امام

۴۹ وظایف امام

۵۱ شعر: "کشتی امن امام"

۵۲ وظایف امت نسبت به امام

۵۳ شعر: "ای کشتی نجاتم"

۵۴ حروف نگاری: امام کشتی نجات

۵۵ ادله امامت (امیرالمؤمنین علیه السلام)

۵۶ معرفی کتاب: "امامت و رهبری"

۵۷ یادگست: "سفر درونی از پرسش من کیستم تا چراغ هدایت"

۵۸ گزارش خبری: "برگزاری کارگاه تخصصی مهدویت"

۵۹ از شکایت تا توسل

سخن مدیر مسئول

امامت یک ضرورت!

آیا تا به حال در جستجوی حقیقت، احساس تنهایی کرده‌اید؟ در جهانی که هر صدا ادعای راهنمایی دارد، چگونه می‌توان مسیر درست را تشخیص داد؟ این پرسش‌ها، دغدغه مشترک بسیاری از ماست؛ و دقیقاً به همین جهت «مسیر موعود» شکل گرفت.

همه ما با فطرتی خداجوی و حقیقت‌طلب متولد می‌شویم. انسان در اسلام موجودی فراتر از ماده است: دارای روح، عقل، فطرت و اراده است اما این همه کافی نیست. عقل، این موهبت الهی، ما را تا مرزهای بسیاری از حقایق پیش می‌برد؛ اما در شناخت مسیر کامل سعادت و جزئیات راه هدایت، درمانده می‌ماند. علم تجربی نیز که محدود به دنیای مادیات است، از پاسخ به اساسی‌ترین پرسش‌های وجودیمان عاجز است. اینجاست که پی می‌بریم: فطرت و عقل به تنهایی کافی نیستند؛ آنها نیاز به مکملی الهی دارند!

در این شماره، با همراهی اساتید و پژوهشگران گرامی، کوشیده‌ایم به این پرسش محوری پاسخ بدهیم: «چرا امامت؟» با خواندن آثاری که در پیش رو دارید، روشن خواهد شد که امامت تنها یک نظریه کلامی نیست، بلکه ضرورتی عقلی و نقلی است. امام کسی نیست که مردم ایشان را انتخاب کنند؛ او منصوب الهی است تا با عصمت و علم لدنی، مسیر سعادت را روشن نگه دارد. شیعه اعتقاد دارد که شناخت امام، اصلی از اصول دین است، نه فروع آن؛ و بدون او انسان به مرگ جاهلی گرفتار می‌شود.

بدون وجود امام، جامعه دینی دچار ایدئولوژی‌هایی مثل اومانیزم، لیبرالیسم یا الحاد می‌شود که انسان را صرفاً ماده می‌بینند و جای خالی هدایت الهی را با مکاتب انحرافی پر می‌کنند. امام حجتی الهیست که جامعه و فرد را از گمراهی حفظ می‌کند و پیوند انسان با حقیقت را برقرار نگه می‌دارد. عصمت امام یعنی او، از خطا و گناه به دور است و چون امام عصمت دارد، هدایتش معتبر و خطاناپذیر است.

تصور کنید در تاریکی، نوری پایدار مسیر را روشن می‌کند؛ این نور، هدایت امام است که راه درست را نمایان می‌کند. تاریخ نشان داده، جوامعی که از این نور محروم مانده‌اند، در چالش‌های فکری و اخلاقی گرفتار شده‌اند بنابراین، بهره‌گیری از این هدایت، انتخابی درست برای پویایی و پایایی جامعه اسلامی است.

و در آخر «مسیر موعود» بیش از آنکه یک نشریه باشد، گفت‌وگویی است میان ما و شما. ما اینجا نه ادعای داشتن تمام پاسخ‌ها را داریم، نه خود را بی‌نیاز از نقد و اندیشه‌ی شما می‌دانیم. آنچه ارائه می‌دهیم، دستاورد پژوهش‌ها و اندیشه‌هایی است که امیدواریم برایتان مفید باشد. از شما می‌خواهیم با چشمانی باز و ذهنی پرسشگر همراهان شوید. نظرات، نقدها و پیشنهادها می‌تواند این مسیر را استوارتر و روشن‌تر کند.

امیدواریم که شماره نخست نشریه مورد قبول و استفاده شما قرار بگیرد.



محمد دهقان

مدیر مسئول نشریه مسیر موعود

انسان شناسی

هدایت الهی و جایگاه امام





کریم دو جنبه حیات، یعنی حیات فطری و حیات طبیعی انسان را ترسیم می‌کند، گرایش به تقوا و گریز از فجور، به فطرت انسان مربوط است اما طبیعت آدمی به تنهایی دوست دار اموری است که گاه با خواسته‌های فطرت مطابقت نمی‌کند. به دلیل همین دوگانگی است که صحنه وجود انسان به صورت بزرگ‌ترین میدان رزم که نزد بعضی همان جهاد اکبر است در می‌آید.

بعد روحی:

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی جز استخوان و ریشه ای

روح، مجرد از ماده و احوال آن است و نسبت روح با بدن چون مظروف و ظرف نیست بلکه بدن به روح قائم و پایدار است بلکه بدن مرتبه نازله روح است. بنابراین هویت واقعی انسان همان روح اوست و جسم تنها ابزاری برای تکامل روح به شمار می‌رود. روح انسان مرکز ادراکات و عواطف و تمایلات انسانی است. روح غیرمادی است و صفات مادی چون شکل و ابعاد را ندارد و لذا قابل رویت حسی نیست. با این وجود نفس که از عالم مجردات

● تعریف انسان از منظر اسلام: فطرت، روح، عقل و اراده

انسان حقیقی کیست؟

پاسخی که معیار انسانیت را مشخص می‌کند.

سید محمد حسن ناجی
دکتری فلسفه و کلام اسلامی



برخی گفته‌اند انسان از ریشه انس است و برخی نظر داده‌اند که از ماده نسیان (فراموشی) است در فهم معنای هر یک از آنها به عنوان یک اسم عام برای این نوع از موجودات تأثیری ندارد. آنچه مهم است معنای انسانیت است تا آنجا که به فرمایش امیرالمومنین علیه السلام سودمندترین دانش شناخت نفس انسانی است. زیرا که انسان شناسی ارتباط جدی با خداشناسی، جهان شناسی و معادشناسی دارد. اما در علوم مختلف برای شناخت انسان رویکردهای مختلفی وجود دارد؛ از رویکرد تجربی و تاریخی گرفته تا رویکرد فلسفی و عرفانی. درباره چیستی انسان نیز دیدگاه‌های متعددی ذکر شده است اما از آن جهت که انسان در اصل هستی به خدا نیازمند است در معرفت نفس خود نیز از او بی نیاز نیست، بنابراین به معرفی انسان توسط کتاب آسمانی می‌پردازیم؛ در حقیقت قرآن شرح کتاب انسانیت است. مخاطب دین انسان است و یکی از مهمترین موضوعات دین شناساندن انسان و هدف اوست. در این نوشتار کوشیده شده است که به صورت مختصر انسان از منظر جامعترین دین الهی یعنی اسلام با تکیه بر مهمترین منابع دین اسلام یعنی قرآن و سنت و عقل معرفی گردد.

ابعاد انسان:

انسان اعجوبه‌ای است دارای ظاهر که آن بدن او است، و نفس او، که از عالم غیب و ملکوت است. قرآن کریم آیات فراوانی را به بیان اوصاف و ویژگی‌های انسان اختصاص داده است. بعضی آیات وی را مدح و ستایش کرده و دسته‌ای از آیات او را مذمت و نکوهش می‌کند. دلیلش این است که انسان دارای فطرتی است و طبیعتی، انسان مرکب از بدن مادی و روح مجرد است که طبیعت به بدن مادی او برمی‌گردد و فطرت به روح مجرد او. از آن جهت که دارای فطرت الهی است مورد ستایش قرار گرفته و از آن جهت که در بند طبیعت و تابع شهوت و غضب است، مذمت شده است؛ پس نکوهش‌ها به طبیعت انسان مربوط است و ستایش‌ها به روح و فطرت او بازمی‌گردد. خداوند در قرآن

زیرا بسیاری از افراد «حیوان ناطق» در فرهنگ والای قرآن کریم، «انسان» نیستند و خداوند تعالی از اینها با عناوینی نظیر انعام و شیاطین یاد می‌کند: (إِنَّهُمْ الْإِنْسَانُ الْأَعْلَىٰ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا)؛ اینان چهارپایانی بیش نیستند بلکه از آنها گمراه‌ترند. قرآن از به کاربردن عنوان «حیوان»، صرفاً قصد توهین یا تحقیر ندارد، چون صدر و ساقه این کتاب الهی، ادب و هنر است که با توهین و تحقیر و سب و لعن و ناسزای محض نمی‌سازد. قرآن کتاب تحقیق است؛ نه تحقیر، پس حیوان نامیدن برخی افراد برای این است که حقیقتاً حیوان‌اند. اما انسان چه وقتی از انسانیت بهره‌مند است؟

بنا بر آیات آغازین سوره الرحمن، (الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) خدای بخشنده همان که قرآن را می‌آموزد انسان را می‌آفریند و به او بیان را یاد می‌دهد. این ترتیب ذکری بیان‌کننده این مطلب عمیق است که تا کسی در مکتب «الرَّحْمَن»، قرآن را فرا نگیرد، انسان نمی‌شود و تا انسان نشود، سخن او بیان نیست، بلکه مبهم است؛ یعنی دانسته نمی‌شود چه می‌گوید و به سخن دیگر، بر پایه هوا سخن می‌گوید و براساس هوس کار می‌کند. این ترتیب و تنظیم نشان می‌دهد که انسانیت، پس از تعلیم قرآن پدید می‌آید، بنابراین تعلیم معارف قرآن است که به روح انسان شرافت و جود می‌دهد و اگر فرد یا قومی قرآن را مهجور کنند و از معارف وحی دوری گزینند و مصداق آیه (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا): پروردگار! پیروانم این قرآن را ترک کردند، شوند، عاقبتی جز ماندن در حیوانیت و حتی پست‌تر از حیوان شدن را نخواهند داشت زیرا همانند حیوانات براساس گمان و هوس حرکت می‌کنند.

بنابراین معنای حقیقی «بهیمه»، «شیطان» و «انسان» در قرآن با معنای آن نزد توده مردم تفاوت دارد؛ مثلاً مردم (بر خلاف قرآن) فقط اهریمن را شیطان می‌دانند و انسانی را که در فکر شیطنیت، سیاست بازی، دغلکاری، غلط اندازی و فریبکاری است شیطان نمی‌دانند. از منظر قرآن انسان، «حی متآله» است. «تآله» یعنی خدا خواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت او، پس قرآن کریم نطق را فصل اخیر انسان نمی‌داند. نطق لازم است؛ ولی کافی نیست، چون اگر کسی اهل ابتکار و صنعت و سیاست باشد؛ ولی همه اینها را در خدمت هوای نفس بگذارد، از نظر قرآن «انعام» و «بهیمه» و «شیطان» است. از منظر شریف قرآن، انسان حقیقی کسی است که در محدوده حیات حیوانی و طبیعی نایستد؛ حتی انسانیت خویش را تنها به نطق یا تفکر محدود نکند، بلکه باید حیات الهی و جاودانی و تآله و خدا خواهی فطری خویش را به فعلیت برساند و همچنان در سیر بی‌انتهای تآله گام بردارد و مراحل تکامل انسان را تا مقام خلافت و مظهریت اسمای حسنی الهی و تخلّق به اخلاق الله ببیماید. بسیاری حیات متآلهانه فطری خویش را زیر خاک های تیره و ظلمانی جهل و عصیان مدفون کرده و تآله خدادادی خویش را در قالب نامقدس بردگی خویشستن و سرسپردگی به امیال اغیار، طواغیت، اصنام و شیاطین زنده به گور کرده‌اند.

است تقریباً برای ما بدیهی و بی‌نیاز از دلیل و برهان است. زیرا می‌بینیم زنده با مرده فرق دارد و جماد از حیوان و حیوان از نبات ممتازند. این امتیاز به امر وجودی است به نام نفس. با این حال برای اثبات بعد غیر مادی انسان انواع دلایل عقلی و فلسفی، نقلی (در آیات و روایات) و تجربی مطرح می‌گردد؛ از بین دلایل بسیار عقلی برای اثبات بعد روحی انسان می‌توان به ثبات شخصیت فرد در طی زندگی با وجود تغییرات بیشمار جسمی و بدن و نیز ویژگیهای غیر مادی تفکر (در بند مکان و زمان نبودن، تقسیم‌ناپذیری و تغییرناپذیری و ...) اشاره کرد.

جایگاه انسان در خلقت:

انسان می‌تواند اشرف مخلوقات باشد. بنا به آیه (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) آنگاه آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدایی که بهترین آفرینندگان است. روح انسانی وجه تمایز انسان از سایر حیوانات است. این بعد انسانی در یک حد ثابت نیست و وجودش حد محدودی ندارد و به همین دلیل از سایر موجودات حتی فرشتگان ممتاز است و به حسب ذاتش برتر است. اصولاً نفخ چنین روحی است که انسان را شایسته سجده ملائکه قرار داده است؛ فَإِذَا سُوِّتَهُ وَ تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. پس هنگامی که آن را ساختم و از روح خود در آن دمیدم، در برابرش سجده کنید و همه فرشتگان به سجده افتادند.

مسلم است که منظور از دمیدن روح در کالبد انسانی، جدا شدن قطعه‌ای از خدا و اضافه شدن آن به جسم انسان نیست بلکه اضافه روح به خدا از نوع اضافه تشریفی است؛ در اضافه تشریفی برای شرافت دادن به یک چیز در بین سایرین آن را به خود نسبت می‌دهند. همانند آن معلمی که شاگرد نمونه کلاس را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید این شاگرد من است؛ در حالی که بقیه نیز شاگرد او هستند اما وی می‌خواهد که برای آن دانش‌آموز کلاس و شرافت خاصی قرار دهد. خداوند نیز برای معرفی بعد روحی انسان به عنوان اشرف مخلوقات آن را به خود نسبت می‌دهد. هم چنین خداوند در حدیثی قدسی می‌فرماید که من در آسمان و زمین نمی‌گنجم اما در دل بنده مومنم جای می‌گیرم.

معنای انسان در قرآن:

”از دیو و دملولم و انسانم آرزوست.“

انسان در عرف توده مردم، حیوان ناطق است؛ جانوری است که سخن می‌گوید و می‌اندیشد. حیوان در این تعریف، جامع حیات گیاهی و حیوانی است و ناطق نیز همان نفس دارای اندیشه علمی و انگیزه عملی است اما قرآن کریم این تعریف را کامل نمی‌داند،

او جان حیوان است راه هدایت و گمراهی را نمی شناسد و این مرده زنده نداشت.

د) سپاسگزاری: در دعای نخست صحیفه سجاده آمده است: ستایش از آن خدایی است که اگر توفیق شناخت حمد خود را از بندگان دریغ می کرد و به انسان ها نمی آموخت تا در برابر نعمت های پیاپی او حمد کنند، در نعمت هایش تصرف کرده، از آن بهره مند می شدند و او را حمد نمی کردند و بدون هیچ گونه سپاسی، از رزق الهی به طور گسترده بهره برداری می کردند و با چنین کفرانی از حدود انسانیت خارج و به مرز بهیمیت می رسیدند؛ آنگاه همانند چهارپایان یا فروتر از آنها می شدند.

ه) حلال خوری: قرآن کریم، حرامخوار را در حد حیوان می داند، زیرا همچون حیوان، حلال و حرام برای او تفاوتی ندارد، از این رو پس از معرفی حرامخوران می فرماید: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ**: کافران چونان حیوانات می خورند و بهره مند می گردند و آتش جایگاهشان است.

در پایان به سه بحث مهم درباره انسان یعنی فطرت و عقل و اختیار اشاره می شود.

فطرت:

کلمه «فطرت» در لغت به معنای سرشت و نحوه خاصی از آفرینش و خلقت است. «فطرت» انسان که سرشتی ویژه و آفرینشی خاص اوست، غیر از طبیعت است که در همه موجودهای جامد یا نامی و بدون روح حیوانی یافت می شود، و غیر از غریزه است که در حیوانات و در انسان در بعد حیوانیش موجود است.

فطرت دارای ویژگی هایی است که عبارتند از:

۱. معرفت و آگاهی و بینش فطری و نیز گرایش های عملی انسان تحمیلی نیست، بلکه در نهاد او تعبیه شده است نه مانند علم حصولی که از بیرون آمده باشد و اکتسابی باشد.
۲. با فشار و تحمیل نمی توان آن را زایل کرد، لذا تغییرپذیر نخواهد بود. و به عبارت دیگر: ثابت و پایدار است، گرچه ممکن است تضعیف شود.
۳. فراگیر و همگانی است. چون حقیقت هر انسانی با این واقعیت سرشته شده است و هیچ بشری بدون فطرت الهی خلق نشده و نمی شود.
۴. چون بینش و گرایش انسان متوجه هستی محض و کمال مطلق است، از ارزش حقیقی برخوردار بوده و ملاک تعالی او است. و از این رهگذر، تفاوت بین انسان و سایر جانداران بازشناخته می شود.

فطرت انسان خدا را می شناسد و او را می خواهد، دین خدا را می خواهد و بس. قرآن می فرماید: **(و اقم وجهک لدین حنیفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله)**: از فطرت الهی پیروی کن که خداوند مردم را بر پایه آن آفریده است، آفرینش خدا تغییر نمی پذیرد.

اینان را قرآن «حی» نمی داند. **(لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ)**: تا زندگان را بیم دهی و سخن (عذاب) بر کافران محقق گردد؛ از تقابل «حی» و «کافر» در این آیه دانسته می شود که حی، غیر کافر است و کافر، غیر حی است و حیات واقعی ندارد، بنابراین مرده است. البته می شود موجودی واجد حیات حیوانی باشد؛ ولی چون فاقد حیات انسانی است، مرده قلمداد شود. لذا در قرآن آمده است: **(وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ)**: و تو نمی توانی به گوش افرادی که در قبرها هستند، برسانی؛ مسلم است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای موعظه کردن مردگان به قبرستان نمی رفتند بلکه مراد از **(مَنْ فِي الْقُبُورِ)** کسانی هستند که روح ملکوتی شان در گور خاکی تنشان دفن شده است. خانه ای را که چند کافر در آن زندگی کنند، خانه مسکونی میندازد، بلکه آن مقبره ای خانوادگی است که چند مرده در آن دفن هستند.

برخی از علائم حیاتی زندگی انسانی:

الف) ایمان و تعقل: هرگونه فاصله گرفتن از ایمان، دور شدن از حیات روحی است. **وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكُمْ عَمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**: مثل کافران چنانست که شخصی به حیوانی که جز صدائی و فریادی نمی شنود بانگ زند، ایشان کرانند و لالانند و کورانند پس تعقل نمی کنند.

ب) حقیقت جویی: حقیقت جویی میلی فطری در انسان است که در سرشت و نهاد و اعماق وجود او ریشه دارد و غفلت از آن، غفلت از پاره ای از وجود انسان است. انسانیت و کمال انسانی انسان، این اقتضا را دارد تا به جست و جوی حقایق و شناخت آنها بپردازد و اگر در این کار کوتاهی کند، درواقع به انسانیت او لطمه خورده است و تا حد حیوانیت و پایین تر سقوط خواهد کرد. قرآن مجید، انسان هایی را که از ابزارهای شناخت خود بهره کافی نمی گیرند و از آگاهی های لازم بی بهره مانده اند، نکوهش می کند و آنان را همانند چهارپایان، بلکه گمراه تر و پست تر از آنان می داند. **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**: بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [چراکه] دل هایی دارند که با آنها [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و گوش هایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان، بلکه گمراه ترند. [آری] آنها همان غفلت زده اند.

ج) بی تفاوت نبودن نسبت به سرنوشت دیگران: امیرمؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه کسانی را که امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند مرده متحرک خوانده است: **«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصِدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»** صورت او صورت انسان است اما جان

عزم:

عزم جوهره انسانیت و میزان امتیاز انسان است، و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است. امام خمینی (رحمه الله علیه) در این باره می گوید: ای عزیز، بکوش تا صاحب «عزم» و دارای اراده شوی، که خدای نخواستہ اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است. و جرئت بر معاصی کم کم انسان را بی عزم می کند، و این جوهر شریف را از انسان می رباید و بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات (موسیقی های لہوی) سلب اراده و عزم از انسان می کند.

گرچه انسان هرکار جزئی یا مهم را با عزم انجام می دهد اما قرآن کریم عزم را در مورد مسائل مهم به کار می برد. در برابر عزم تردید است به معنای پیدا نکردن راه برون رفت است.

برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی



فطریات انسانی را می توان در سه دسته آگاهی های فطری، گرایش های فطری و توانایی های فطری دسته بندی کرد:

عقل:

یکی از مهمترین سرمایه های انسانی عقل است اما عقل در فرهنگ اسلامی معنایی فراتر از معنای عرفی آن دارد. با نگاهی به آیه و روایات زیر تا حدودی با این معنا آشنا می شویم:

۱. شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیز است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگ و شیطنت است، آن عقل نماست ولی عقل نیست.

۲. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ: به آن بندگانم مژده بده که هر سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند، ایشانند که خدا هدایتشان کرده و ایشان صاحبان عقل هستند.

۳. امام کاظم علیه السلام در حدیثی مفصل در اصول کافی در بیان معنای عقل (و مقابلش جهل) به 75 ویژگی آن اشاره می کنند.

اختیار:

این که گویی این کنم یا آن کنم این نشان اختیار است ای صنم

کارهای انسان به دو دسته ارادی و غیر ارادی تقسیم می شود. ما در درون خود می یابیم که نسبت به انجام دادن یا ندادن کاری قدرت انتخاب داریم. اختیار یکی از برجسته ترین ویژگیهای انسان است و تکامل و رشد و تربیت او در گرو توجه به این ویژگی مهم است. انسان افعال ارادی را با توجه به هدفی انجام می دهد؛ هرچند که گاهی خود نیز از آن هدف غفلت داشته باشد. انسان پیش از انجام افعال ارادی مراحل را هرچند به سرعت پشت سر می گذارد:

ابتدا آن کار و نتیجه آن را تصور می کند، سپس نتیجه آن کار را با هدف مورد نظرش مقایسه می کند و حکم به مطلوب بودن آن کار در راه دستیابی به هدفش می دهد و از شوق به فایده آن کار به شوق به خود آن کار می رسد و سپس به صورت ارادی آن کار را انجام می دهد. در قرآن نیز به این ویژگی مهم بشر در دستیابی به سعادت تصریح شده است؛ به عنوان نمونه:

۱. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ما راه را به انسان نمایانیم خواه سپاسگزار باشد و پذیرای راه درست خواه ناسپاس و پذیرای بیراهه ها.

۲. وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ : و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم.

حجت درون، حجت برون

نقش مکمل عقل به عنوان حجت باطنی و امام به عنوان حجت ظاهری در هدایت انسان

زهرا اله مرادی

دانشجوی کارشناسی تمدن و ملل اسلامی
دانشگاه زنجان



● مهندسی هدایت الهی: ابزارهای درونی انسان

خداوند متعال برای مدد رسانی و رهنمایی بشر، سه ابزار اساسی را در نهاد او قرار داده است: اختیار، عقل و فطرت. همان طور که گفته اند: «مرد تا سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد.» لذا باید نقش هر یک را شنید.



● لزوم راهنمای بیرونی کامل

در جمع‌بندی نهایی، اگر بپذیریم: عقل برای تشخیص، فطرت برای حس کردن حقیقت، و اراده برای حرکت است؛ یک سؤال اساسی پیش می‌آید:

اگر عقل انسان خطا کند،

اگر فطرت زیر گرد و غبار گناه کمرنگ شود،

و اگر اراده گاهی سست شود،

آیا این پازل زیبا، بدون وجود یک تصویر کامل راهنما (راهنمایی بیرونی) می‌تواند تصویر نهایی را نشانمان دهد؟

پاسخ اینجاست که خداوند متعال، این مهندسی هدایت را ناقص رها نکرده است. برای جبران قصور ذاتی ابزارهای درونی (خطا و لغزش)، او راهنمای بیرونی کامل و معصوم را قرار داده است.

ضرورت وجود راهنمایی الهی، عبارت است از: آن راهنمای کامل، همان حجت الهی یعنی پیامبر یا امام است که با بهره‌مندی از ملکه عصمت، از هر گونه خطا، نسیان و اشتباه مصون بوده و به منزله حجتی بیرونی، در کنار عقل که حجت درونی انسان است، بشر را به سوی کمال و سعادت خویش هدایت می‌نماید.

این هدایت بیرونی دو وظیفه حیاتی دارد:

۱. **تصحیح، کنترل و مدیریت و عقل:** حجت ظاهری یا همان معصوم، با یک خط کشی دقیق، عقل را مدیریت کنترل کرده و خطای احتمالی آن را تصحیح نموده و مرزهای استفاده صحیح از آن را نشان می‌دهد.

۲. **حفاظت فطرت:** راهنمای معصوم، با تذکر و آموزش، غبار را از چهره فطرت می‌زداید و سستی اراده را درمان می‌کند.

● ۱. اختیار: انتخاب و مرزهای هدایت

اختیار، ریشه در «خَیَر» دارد و به معنای گزینش و انتخاب است. آیه شریفه: وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (سوره بلد، آیه ۱۰) «و ما راه خیر و شر را به انسان نشان دادیم.» این آیه کلید فهم اختیار است. خداوند استعداد انتخاب را در انسان گذاشت، اما او را رها نکرد، بلکه راه درست و نادرست را به او "نشان" داد. سؤال کلیدی اینجاست که این "نشان دادن راه" (هدایت) چگونه محقق می‌شود؟

تفسیر در گوشه: انتخاب آزادانه، به یک موضوع، حلاوتی روحی می‌بخشد. اگر در «دیده مجنون» نشینیم، جز زیبایی لیلی را نمی‌بینیم؛ زیرا لیلی در حصار اختیار مجنون انتخاب و زیبا گشته است.

تعادل جبر و اختیار: در مبحث بنیادین فلسفی جبر و اختیار، حدیث امام صادق (علیه السلام) راهگشاست: «نه اختیار است و نه جبر، بلکه چیزی میان این دو.» این تعادل، منطق بازخواست الهی را تضمین می‌کند.

اراده: رفیق شفیق اختیار، اراده است. این مهمان خوش‌صدا، موتور حرکت انسان است که در تار و پودش سماجت و پشتکار نشسته است. بشر هر چه دارد، از اراده است؛ همت اگر سلسله جنبان شود، مور تواند که سلیمان شود.

● ۲. فطرت: قطب‌نمای درونی

فطرت از انسان جدایی‌ناپذیر است؛ قطب‌نمایی درونی که تلاشی برای حقیقت‌جویی را در سرشت هراسانی به ودیعه نهاده است. فطرت راه را از بیراهه نشان می‌دهد و چراغ راهنمای بشری است.

آیه شریفه: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... (سوره روم، آیه ۳۰) «با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدا تغییرپذیر نیست.»

● ۳. ابزار عقل:

نشان می‌دهد که عقل به تنهایی (و بدون منبعی فراتر از خود) به دلیل محدود بودن و خطا پذیر بودنش، همیشه قادر به کشف حقیقت مطلق نیست. عقل، مورد توجه ویژه فیلسوف‌ها و متکلمین است؛ ابزاری که انسان‌ها را از چهل و نادانی‌های بخشیده است. قرآن کریم این جایگاه را تأیید می‌کند: {وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ} (سوره ملک، آیه ۱۰)

● تناقض عقول:

اگر عقل به پاسخ درست می‌رساند، چرا نظرات متفاوت است؟ چرا مناظره‌کنندگان با وجود ابزار مشترک عقل به جواب واحد نمی‌رسند؟ این اختلاف، نشانه نقص در جایگاه عقل نیست، بلکه نشان می‌دهد که عقل به تنهایی (و بدون منبعی فراتر از خود) به دلیل متأثر بودن از شرایط و محیط، همیشه قادر به کشف حقیقت مطلق نیست.



جایگاه امام در نظام افرینش: نقش امام به عنوان خلیفه الله

ضرورت وجود خلیفه خداوند در هر زمان

دکتر رحمان کشاورز

مدرس دانشگاه فرهنگیان



وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) بقره

خلیفه مظهر اسما و صفات الهی و خداگونه است

مسلمان کسی که جانشین خداوند است باید مظهر اسماء و صفات الهی، خداگونه و آئینه تمام نمای الله باشد.

علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید: «مقام خلافت همان طور که از نام آن پیداست، تمام نمی‌شود مگر به اینکه خلیفه، نمایشگر مستخلف (خلیفه کننده) باشد، و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تائید آنها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده و خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسمای با اسماء حسنی، و متصف به صفات علیایی از صفات جمال و جلال است، و در ذاتش منزله از هر نقصی، و در فعلش مقدس از هر شر و فساد است، (جلت عظمته). (۱)

خلیفگی در وجود همه انسان‌ها یک قابلیت بالقوه است نه بالفعل

با توجه به نظر مرحوم علامه طباطبایی (ره) که خلیفه باید مظهر اسما و صفات الهی باشد و کار خدایی کند، همه انسان‌ها نه تنها بالفعل این گونه نیستند، بلکه برخی اهل فساد، ظلم و جنابت در عالمند و به فرموده قرآن، ممکن است به مرتبه ای تنزل کنند که از حیوانات هم پست تر شوند. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف/۱۷۹)

بنابراین خلیفه بودن در انسان‌ها یک قوه و استعداد است، که هر کس به تناسب تلاش خود و توفیق الهی آن را بالفعل می‌کند.

وجود حتمی ولی و خلیفه الهی در هر زمان

در هر زمان باید یک خلیفه تام الهی و یک انسانی که کاملاً به کمال

از این آیه نکات فراوانی می‌توان دریافت کرد که در اینجا به تناسب موضوع مورد بحث به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱- وجود خلیفه (جانشین) خداوند در زمین قطعی است.

۲ - خلیفگی خداوند منحصر به کره زمین نیست، بلکه مربوط به کل جهان است، اما جایگاه او در زمین است. این مطلب از عبارت «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» برداشت می‌شود و گرنه می‌فرمود: «خلیفه فی الارض». همچنین از عبارات قرآنی دیگر می‌توان این مطلب را برداشت کرد. از جمله: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ. (لقمان/۲۰)

۳ - این خلیفه همانگونه که صراحتاً در آیات آمده، انسان است نه هیچ موجود دیگری، «عَلَّمَ آدَمَ».

۴ - خلیفه خداوند بودن، منحصر به یک فرد نیست و باید در هر زمان استمرار داشته باشد. این مطلب از موارد زیر قابل دریافت است:

الف- کلام خداوند متعال که به صورت جمله اسمیه و بدون زمان به کار رفته، «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».

ب- کلام فرشتگان که در آن فعل مضارع استفاده شده و افاده استمرار میکند، «يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ».

ج- روایات و زیارات معصومین (علیه السلام) که آنها را به صراحت «خلیفه الله» می‌نامد. از جمله در زیارت آل یاسین می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ».

د- دلالت آیات دیگر بر این مطلب: ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ (فاطر/۳۹)، وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ (نمل/۶۲)

و اولیای مؤمنین، و مائیم امان اهل زمین، مانند ستارگان که امان اهل آسمانند، و مائیم کسانی که خداوند به خاطرشان زمین را از نابودی با اهلش باز می‌دارد، و بخاطر ما باران را می‌باراند، و رحمت را نشر می‌دهد، و برکات زمین را خارج می‌سازد، و اگر ما در زمین نبودیم؛ زمین با اهلش فرو می‌رفتند. سپس فرمود: از آفرینش زمین و خلق آدم تا حال؛ زمین از حجت خدا خالی نمانده، که آنان یا ظاهر و مشهور هستند یا غایب و پنهان، و تا روز قیامت از حجتی الهی خالی نخواهد ماند، و گرنه خداوند عبادت نمی‌شد. (۷)

همچنین امام صادق (ع) می‌فرماید: «اگر در روی زمین جز دو نفر باقی نمانند، یکی از آن دو امام است.» (۸)

نقش خلیفه الهی در هر زمان

با توجه به روایات مکرر و متون زیارات از جمله زیارت شریف جامعه کبیره به این مطلب پی می‌بریم که نقش خلیفه الهی تنها هدایتگری نیست، بلکه خلیفه الهی و ولی خداوند در هر زمان، مجرای فیض الهی است و فیض رسانی به عالم بدون واسطه خلیفه تام و ولی خدا امکان پذیر نخواهد بود و از آنجایی که عالم دم به دم محتاج فیض الهی است، وجود ولی و خلیفه الهی هم دائمی است. چرا که افاضه، صرفاً در حدوث نیست بلکه در بقا نیز این عالم نیاز به افاضه لحظه به لحظه دارد. بنابراین عالم در هر زمان و دم به دم محتاج خلیفه تام الهی است که به تعبیر دیگر به آن «انسان کامل» نیز گفته می‌شود.

مرحوم ملاصدرا در شرح حدیث ذیل نیز این مطلب مهم را بیان می‌کند: امام باقر (علیه السلام): «اگر امام یک ساعت از زمین برداشته شود، زمین و اهلش مضطرب و طوفان زده شوند، همچنان که دریا دچار موج و طوفان شود.» (۹)

در زیارات اهل بیت این انسان کامل و واسطه فیض، علاوه بر خلیفه الله با تعبیر «باب الله» و «سبب اتصال بین زمین و آسمان» آمده است.

در زیارت مولانا صاحب الزمان (عج) آمده است:

اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَلِیْفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ... اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُؤْتَى إِلَّا مِنْهُ... اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حِجَابَ اللَّهِ الْأَزَلِّيَّ الْقَدِيمَ . (۱۰)

جلوه ای کرد رخسار روز ازل زیر نقاب عکسی از پرتو آن بر رخ افهام افتاد (۱۱)

در زیارت آل یاسین نیز چنین آمد است:

اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَلِیْفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ (۱۲)

در زیارت حضرت موسی بن جعفر آمده است:

اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَهَاءَ اللَّهِ، اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَابَ اللَّهِ (۱۳)

رسیده در جهان وجود داشته باشد، تا غرض خداوند محقق شود و گرنه نقض غرض خواهد شد و این محال است. علاوه بر این آیه که بر وجود ولی خدا در هر زمان دلالت می‌کند، باید توجه داشت که یکی از اسماء الهی «ولی» است و در هر زمان این اسم الهی باید مظهري در جهان داشته باشد. «ولی» اسمی است از اسماء الهیه و در جمیع ادوار، تقاضای مظاهر می‌کند؛ فلهمذا ولایت باقی است، اگر چه نبوت مختتم است. (۲) «چون حق مسماً به اسم نبی و رسول نیست، هر آینه نبوت و رسالت مختتم گشته و از جهت آن که مسماً به ولی است که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (۳)، «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» (۴) این اسم همیشه باقی خواهد بود.» (۵)

مولانا می‌فرماید:

پس به هر دوری، ولی قائم است
تا قیامت، آزمایش، دائم است
هر کسی کاو شیشه دل باشد شکست
هر کسی کاو شیشه دل باشد شکست
پس امام حی قائم، آن ولی ست
خواه از نسل عمر خواه از علی ست
مهدی و هادی، وی ست ای راه جو
هم نهان و هم نشسته، پیش رو

خلفای خداوند در هر زمان چه کسانی هستند؟

مسلماناً در هر زمان کامل ترین و برترین انسان ها که انبیا الهی و آئینه تمام نمای او هستند، خلیفه خداوند در روی زمین می‌باشند. بنابراین در هر زمانی باید یک ولی الهی زنده وجود داشته باشد. انبیا الهی در زمان های مختلف وجود داشته اند و حتی بر اساس برخی روایات فاصله بین حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که به دوران فترت معروف است نیز پیامبرانی وجود داشته اند. (۶) هر چند که دارای شریعت نبوده اند. حتی ممکن است در زمانی پیامبری وجود داشته، ولی مأمور به تبلیغ نبوده است.

با توجه به اینکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آخرین پیامبر الهی است، اگر امامت ائمه اثنی عشر را به عنوان اوصیاء الهی و جانشینان معصوم آن حضرت نپذیریم، تکلیف آیه مذکور چه خواهد شد و چه کسی می‌تواند خلیفه خداوند و آئینه تمام نمای اسما و صفات الهی باشد؟

بنابراین حتماً پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز اولیای معصوم باید وجود داشته باشند که خاتم اوصیا حضرت بقیه الله الاعظم امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) است. و تصور عالم بدون وجود امام معصوم تصویری محال است که در روایات مکرر نیز آمده است.

از جمله امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «مائیم امامان مسلمین و حجت های خدا بر جهانیان، و سروران اهل ایمان، و رهبران پیشانی سفیدان از وضو،

منابع

واحد بودن حقیقت انسان کامل و واحد بودن او در هر زمان

۱. ترجمه تفسیر المیزان ج ۱ ص ۱۷۷ طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش.
۲. شرح گلشن راز لاهیجی، ص ۲۳۱
۳. بقره/۲۵۷
۴. شوری/۲۸
۵. شرح گلشن راز لاهیجی، ص ۲۳۳
۶. به عنوان نمونه قصه پیامبری حضرت جرجیس که در بحار، جلد ۱۴، صفحه ۴۴۵ و خالد بن سنان در الکافی، جلد ۸، صفحه ۳۴۲ آمده است.
۷. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷
۸. لَوْ لَمْ يَنْقُ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ أَوْ الثَّانِي الْحُجَّةُ الْكَافِي، جلد ۱، ص ۱۸۰
۹. عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رَفَعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ الْكَافِي، ج ۱، ص ۱۷۹
- دل هذا الحديث على حقيقة ما مر ذكره منا من ان وجود النبي صلى الله عليه و آله او الامام ليس بمجرد ان الخلق محتاجون إليه في اصلاح دينهم و دنياهم و ان كان ذلك امرا مترتبا على وجوده ضرورة، بل انما قامت بوجوده الارض و من فيها لكون وجوده الكوني علّة غائية لوجودها، فلا تقوم الارض و من فيها لحظة الا بوجود الانسان الكامل، و ذلك لقوله: ساعة، اي لحظة، اذ على ذلك التقدير لم يلزم من فرض عدمه ساعة بطلان الارض و اهله. شرح أصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۲
- المؤلف الملا صدرا، المحقق / المصحح: خواجه، محمد، الناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، مکان النشر: تهران، سنه الطباعة: ۱۳۸۳ ش، دور الطباعة: الأول
۱۰. مصباح الزائر، ج ۱، ص ۴۳۷
۱۱. دیوان خواجه حافظ شیرازی نسخه قدسی غزل ۱۲۱
۱۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۸۱
۱۳. مصباح الزائر، ج ۱، ص ۳۸۱ همچنین زیارت امیرمؤمنان (ع) در بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۰۵
۱۴. شوری/۱۱
۱۵. الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا تَنْظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كَلِّهِ الْكَافِي، جلد ۱، صفحه ۱۹۸

انسان کامل به لحاظ اصل و ریشه یک حقیقت است که از آن در عرفان به «حقیقت محمدیه» تعبیر می‌شود؛ ولی همین حقیقت واحد را بر حسب اقتضائات متفاوت و استعدادهای گوناگون در زمان های مختلف، مظاهری متعدّد و تجلیاتی متنوّع است. این مظاهر و تجلیات چیزی جز صورت های پیامبران و اولیای معصوم نیست.

صرف نظر از وحدت انسان کامل به معنای مزبور، وحدت دیگری را برای او می‌توان ثابت کرد و آن عبارت است از اینکه در هر زمان فقط یک فرد از انسان کامل وجود دارد و دیگران هر که باشند تابع و رعیت وی به حساب می‌آیند، زیرا انسان کامل مظهر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱۴) است و همان گونه که خداوند حقیقت واحد است و تعدّد بردار نیست مظهر تام او نیز یک حقیقت است و کثرت و تعدّد را بر نمی‌تابد:

امام رضا (علیه السلام): «امام یگانه زمان خود است، کسی به هم طرازی او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد، جایگزین ندارد: مانند و نظیر ندارد، به تمام فضیلت مخصوص است.» (۱۵)

اِقْرَأْ بِهِ نَامِ خَالِقَتِ

کَلَّ خَلَقَتْ هَسْتَ کَارِ ذَوَالْجَلَالِ لَا یَزَالُ
تَا دَمِیدِ آن ذَرَّهٔ از رُوحِ مَقْدَسِ در دِلَشِ
گفت دَر قُرْآنِ عِیَارِ آدَمِی، تَقْوَا یِ اوست
گفت: اِی اِنْسَانِ بَخْوَانِ، اِقْرَأْ بِهِ نَامِ خَالِقَتِ
تَا بَشَرِ رَا دَادِ دَر دُنْیَا یِ فَا نِی، اِخْتِیَارِ
لِیکِ اِنْسَانِ غَرَقِ ظَلَمَتِ، غَافِلِ و کُمرَاهِ بود
او اِمَامِ و رَهْنَمَا یِ رَاهِ بَسِ دِیجُورِ مَاسْتِ
او که یِکِ مَخْلُوقِ رَا اَز مَرْتَبَهٔ، بَرْتَرِ بَدَادِ
بَا کَلَامِ عِشْقِ، او رَا فِطْرَتِ دِیگَرِ بَدَادِ
آدَمِی سَنَجِیدِ وَقْتِی اَمْرِ خَیْرِ و شَرِّ بَدَادِ
خَالِقِ وَاحِدِ که بَا دَانِشِ، تُو رَا زِیُورِ بَدَادِ
عَقْلِ رَا هَمچُونِ چِراغِ و شَمْعِ بَا لَا سَرِ بَدَادِ
از دِلِ آیَاتِ تَطْهیرِشِ بَه او رَهْبَرِ بَدَادِ
ذَاتِ خَالِقِ بَا کِرَامَتِ، نَامِ او سَرُورِ بَدَادِ

محمد مهدی حیاتی

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی مرکز
شهید مطهری شیراز



دکتر محمد حسن استرحام
معاونت فرهنگی دانشگاه فرهنگیان فارس



ضرورت هدایت الهی

نقش انبیاء و ائمه در هدایت بشر

از قله نوردی تا زندگی؛ چرا بدون راهنما شکست می‌خوریم؟ | تصور کنید قرار است بدون نقشه، مرتفع‌ترین قله جهان را فتح کنید!

تصور کنید قرار است به صعود مرتفع‌ترین و ناشناخته‌ترین قله جهان بروید. هیچ نقشه‌ای ندارید، از خطرات مسیر بی‌خبرید و حتی نمی‌دانید دقیقاً به کجا می‌روید. آیا حاضرید چنین سفری را آغاز کنید؟ احتمالاً نه؛ چون پایش را شکست می‌بینید. حالا دنیای ما را تصور کنید: دنیایی پیچیده با هزاران سؤال بی‌پاسخ؛ از کجا آمده‌ایم؟ به کجا می‌رویم؟ معنای زندگی چیست؟ چگونه باید زندگی کنیم؟ بدون راهنما، این سفر وجودی هم می‌تواند به همین اندازه ترسناک و گیج‌کننده باشد. اینجاست که نقش پیامبران به عنوان راهنمایانی الهی پررنگ می‌شود. کسانی که از سوی خداوند مهربان فرستاده شده‌اند تا نقشه راه زندگی را به ما نشان دهند؛ همان طور که یک راهنمای باتجربه، مسیر پرپیچ و خم کوهستان را می‌شناسد.

عقل ما تنها نیست

خداوند به ما «عقل» داده تا بتوانیم در بسیاری از زمینه‌ها تصمیم بگیریم و راه درست را تشخیص دهیم. اما عقل هم محدودیت دارد؛ مسائل فرامادی مانند مبهم بودن آینده، پیچیدگی دنیا، معنویت، عالم غیب و زندگی پس از مرگ. اینجاست که نیاز به یک «راهنمای بیرونی» احساس می‌شود، کسانی که از سوی خدا مأموریت دارند تا حقیقت را به ما برسانند و مسیر کمال را نشان مان دهند.



چرا معصوم؟

حالا فرض کنید آن راهنمای کوهستان، خودش گاهی اشتباه کند و شما را به دره‌ای پرت کند! آیا باز هم به او اعتماد می‌کنید؟ مسیر زندگی آن قدر حساس و مهم است که راهنمای آن باید از هر خطا و اشتباهی مصون باشد. این «عصمت» باعث می‌شود بتوانیم با اطمینان کامل، گفتار و رفتار آنان را الگوی خود قرار دهیم.

پیامبران؛ واسطه‌های مهربانی

پیامبران مانند پل‌هایی هستند که ما را به خدا وصل می‌کنند. آنان نه تنها نقشه راه را در دست دارند، بلکه با مهربانی و دلسوزی، قدم به قدم همراهی ما می‌کنند تا مطمئن شوند راه را گم نکرده‌ایم.

از منظر دیگر و با زبان حجه الاسلام قرائتی لزوم ارسال پیامبران را بخوانیم:

- **دلیل اول:** چون انسان خیلی چیزها را نمی‌داند و به «معلم» نیاز دارد؛ و پیامبران معلم بشریت هستند «یزگیهم و یعلّمهم». انسان جاهل است و فرد جاهل، معلم می‌خواهد.
- **دلیل دوم:** چون انسان غافل است به «هشدار دهنده» نیاز دارد. مانند بچه بازیگوشی که او را برای خرید به بیرون می‌فرستیم و او به دنبال بازی می‌رود و کار خود را فراموش می‌کند. یا بچه‌ای که دستش باید در دست مادرش باشد و گرنه زیر ماشین یا موتور می‌افتد و جان خود را به خطر می‌اندازد.
- **دلیل سوم:** چون انسان، مسئول است به «راهنمای مسئولیت» نیاز دارد. فرد مسئول باید تکلیف خود را بداند و بشناسد تا آن را انجام دهد. انسان مثل سنگ کف رودخانه نیست که هرگاه سیلی آمد آنها را می‌برد و وقتی رودخانه آرام شد آن سنگ هر جا که بود بماند. انسان بی برنامه نیست؛ بلکه تعهد دارد. پیامبر تکلیف و مسئولیت ما را روشن می‌کند.
- **دلیل چهارم:** چون انسان قابل رشد است به «الگو» نیاز دارد. جامدات قابل رشد نیستند؛ اما انسان قابلیت رشد را دارد. کسی که این قابلیت را دارد به الگویی نیازمند است تا مثل آن رشد کند.
- **دلیل پنجم:** چون انسان باید از آینده خود خبر داشته باشد به «آینده نگر راستگو» نیاز دارد. آدم می‌خواهد بفهمد که به کجا خواهد رفت. درس خواندیم؛ مدرک گرفتیم؛ استخدام شدیم؛ ازدواج کردیم؛ ماشین خریدیم؛ بچه دار شدیم؛ و ... آخرش چی؟ در پایان عمر ما چه خواهد شد؟ پاسخ این را انبیاء می‌دهند.
- **دلیل ششم:** چون بشر می‌خواهد از عالم غیب مطلع شود به کسی نیاز دارد که «از غیب خبر داشته باشد». به غیر از انبیاء کسی از جهان غیب خبر ندارد.
- **دلیل هفتم:** چون انسان فطرتاً به قانون عادلانه و جامع تمایل دارد، به «قانونگذار عادل و جامع» نیاز دارد. به غیر از انبیاء کسی نمی‌تواند قانون عادلانه و جامع بیاورد زیرا بشر محدودیت دارد و آدم محدود نمی‌تواند بی نهایت و جامع فکر کند.
- **دلیل هشتم:** چون انسان قانونی می‌خواهد که قانونگذار آن او را دوست داشته باشد. ما شک داریم آیا دکتري که ما را درمان می‌کند ما را دوست دارد یا خیر؟ باید کسی برای من قانون وضع می‌کند من را بشناسد و من را دوست داشته باشد.
- **دلیل نهم:** چون انسان رهبری می‌خواهد که تابع هوس‌های خود نباشد به «رهبر معصوم» نیاز دارد.
- **دلیل دهم:** چون بشریت به افراد فداکاری نیاز دارد که برای اصلاح جهانیان از شهادت نترسند. لذا می‌بینیم که مکرراً در قرآن داریم که چه بسیار از انبیاء که در راه اصلاح بشر کشته شدند.

حرف آخر

ما در زندگی تنها نیستیم. همان‌طور که برای فتح قله‌های بلند به راهنما و تجهیزات نیاز داریم، برای پیمودن مسیر پیچیده زندگی نیز به راهنمایی الهی نیازمندیم. پیامبران، همان نورهایی هستند که در تاریکی نادانی، مسیر را برایمان روشن می‌کنند تا با اطمینان و آرامش به سوی مقصد که همانا رسیدن به کمال و خوشبختی است قدم برداریم.

نجات از سرگردانی

روایتی از گذر از مکاتب مادی به ساحل امن هدایت الهی



محمد رضا فراز چنارفرابی
دانشجوی کارشناسی آموزش شبیهی پردیس
شهید رجایی شیراز

از نوجوانی همیشه دلش پر از پرسش بود. دوستانش به راحتی سرگرم می شدند، اما او مدام می پرسید: «من کیستم؟ چرا اینجا هستم؟»

کتاب های زیادی خواند؛ از روانشناسی تا فلسفه. بعضی ها می گفتند انسان فقط ماده است، محصول تصادف ها و تکامل بی هدف. بعضی دیگر می گفتند عقل انسان کافی است و آزادی، کلید رهایی است. مدتی هم به این حرف ها دل بست، اما هر بار، بعد از هیجان اولیه، دلش خالی میشد.

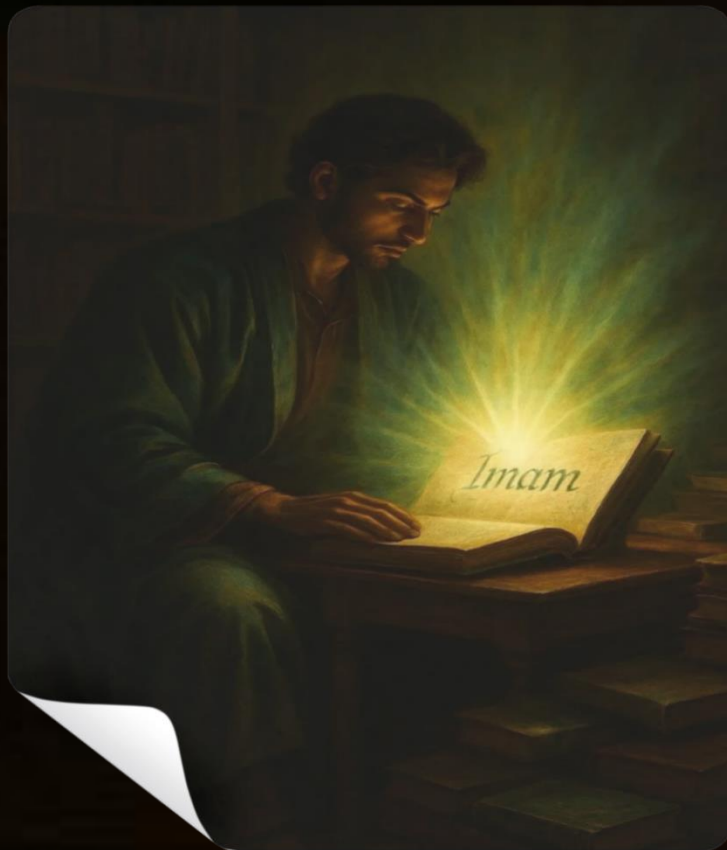
در دانشگاه، روزی در جمع دوستانش گفت: «اگر عقل همه چیز را حل می کند، چرا هر کس راهی جدا می رود؟ چرا اینهمه ظلم و جنگ هست؟» یکی از دوستانش با خنده جواب داد: «این اختلاف طبیعی است؛ هر کس باید چراغ خودش را پیدا کند».

او همانجا دلش لرزید. چراغ های کوچک؟ اما اگر همه راهی جدا روند، حقیقت کجا پیدا می شود؟ سال ها گذشت. یک شب بارانی، در اتاق تنها نشست. در سکوت، پرسش های قدیمی باز برگشتند. این بار، به خودش نگاه کرد: «من فقط جسم نیستم. درونم چیزی فراتر می طلبد... روح دارم، عقل دارم، فطرتی که همیشه مرا به سوی حقیقت صدا می زند. اما چرا با همه این ها هنوز راه را گم می کنم؟» این اعتراف، اولین روزنه روشنایی بود: انسان، بدون هدایت الهی، کافی نیست.

از آن شب، بیشتر به تاریخ اندیشید. پیامبران آمدند تا راه را نشان دهند؛ هر کدام امتی را به سوی خدا فراخواندند. اما مگر پس از آنان، مردم بی نیاز شدند؟ نه... همیشه نیاز به حجتی تازه بود؛ کسی که خطا نکند، راه را درست بشناسد و ادامه دهد.

اینجا بود که واژه «امام» برایش معنای دیگری پیدا کرد. تا پیش از آن، امام برایش یک واژه سنتی بود، بیشتر شبیه احترام به گذشته، اما حال، آرام آرام فهمید: امام، خلیفه الله است؛ منصوب الهی، نه انتخاب مردم. اوست که با عصمت و علم لدنی، جامعه و فرد را از گمراهی حفظ می کند. اگر امام نبود، حقیقت همواره زیر غبار تردید گم میشد.

روزی در کتابی به سخن پیامبر رسید: «هر که امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است». این جمله مثل صاعقه بر دلش نشست. آن شب طولانی ترین گفت و گویش را با خودش داشت: «یعنی اگر من امامم را نشناسم، همه تلاش هایم بی ثمر است؟ یعنی زندگی ام می تواند پر از حرکت باشد، اما بی امام، همه اش سرگردانی است؟»



در همین اندیشه ها بود که نگاهی به دنیای اطراف تغییر کرد. میدید چگونه مکاتب مختلف «از لیبرالیسم تا اومانیسم و الحاد» می کوشند جای امام را پر کنند. هر کدام وعده می دادند، اما در نهایت، انسان را به اسارت دیگری میکشاندند.

فهمید این ها همان دشمنان پنهان هدایت اند؛ ایدئولوژی هایی که انسان را فقط ماده می بینند و فطرتش را خاموش می کنند. آرام آرام، حقیقت در جانش شکل گرفت: امامت، فرع نیست، اصل است.

بدون امام، انسان مثل کسی است که در بیابانی تاریک با فانوسی خاموش سرگردان است. امام، چراغی است که نورش هرگز خاموش نمیشود، چون از جنس عصمت است.

در دل گفت: «پس وظیفه من چیست؟» پاسخ در جانش طنین انداخت: «شناخت امام، تبعیت از او، محبت و تمسک به او»

فهمید امام تنها وظیفه اش هدایت جامعه نیست؛ بلکه با تبیین مفاهیم دین، تعیین حدود و اتمام حجت، راه را برای هر فرد هموار میکند و او، به عنوان یک امت، باید این نور را بشناسد و به آن دل بسپارد. سحرگاه آن شب، وقتی پرده آسمان روشن شد، انگار پردهایی از دلش کنار رفته بود. احساس کرد برای نخستین بار، از «بی خبری» به «آگاهی» رسیده است.

تاریکی هنوز بود، اما در عمق جانش، نوری جرقه زده بود، نوری که می دانست هرگز خاموش نخواهد شد.

نقد مکاتب غیر اله اومانیسم، لیبرالیسم، الحاد معاصر



استاد محمد علی غیبی
معاون آموزش بنیاد فرهنگی حضرت مهدی
موعود "عج" فارس



سکولاریسم؛ بهترین حربه شیطان برای اغوای بشر
اگر شیطان نتواند دین را تحریف کند، آن را از زندگی بشر حذف می‌کند

هر چند که بشریت در این دو مسیر راه‌های مختلفی را تجربه می‌کند اما هدف تنها یک محور است. اغوا و رسیدن به جامعه سکولار.

این نکته بسیار اهمیت دارد که مهم‌ترین حربه شیطان را در مقابل انسان، ایجاد جامعه سکولار بدانیم. در این زمینه با چند محور مواجه هستیم:

اول معنا شناسی جامعه سکولار، دوم تاریخچه ایجاد جامعه سکولار، سوم پارامترهای ایجاد سکولار و چهارم ابزار ایجاد جامعه سکولار.

در این مختصر به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

سکولار یا Secular در فرهنگ لغت به معنای این جهانی یا دنیاگرایی است. در اصطلاح به جدایی دین از سیاست، بی بند و باری و عدم توجه به امور روحانی و معنوی را سکولار می‌گویند.

بصورت کلی تاریخچه ایجاد جامعه سکولار را می‌توان به دو قسمت عمده باستانی و معاصر تقسیم نمود.

بیان داستان‌هایی در قرآن از اقوام و مللی که در گذشته بخاطر عملکردشان به هلاکت رسیدند، نشان از وجود جامعه سکولار در دوران باستان و خطر آن برای بشر است.

اقوامی همچون قوم لوط، قوم عاد، قوم ثمود، اصحاب رس، اصحاب ایکه، قوم سبا و دیگران توأم با عذابی که بر آنها نازل شده، حاکی از وجود نگرش سکولار در گذشته و فرجام چنین نگرشی در بین آن‌هاست.

می‌توان برای درک بهتر این موضوع یک مثال را بیان کرد. انسان در طول مسیر زندگی مانند قطار است؛ قطار تا زمانی که روی ریل خود حرکت کند، مشکلی نخواهد داشت و به مقصد خود خواهد رسید، اما اگر از ریلش منحرف شود، آسیب خواهد دید و به مقصدش نخواهد رسید. انسان اگر از ریل بندگی که بر محور آن خلق شده، منحرف شود، آسیب خواهد دید و به مقصد که رسیدن به کمال مطلق است نخواهد رسید. اینجاست که مشخص می‌شود سکولاریزه شدن بشر، یک خطر جدی از گذشته بوده و بیان آن توسط قرآن یک هشدار جدی در این زمینه است.

اما چرا بشر در دنیای معاصر و امروز هنوز گرفتار چنین مقوله‌ای است؟

کلیسای قرون وسطا طی ده قرن توانست حاکمیت سیاسی بسیار قدرتمندی را به اسم دین برای خود دست و پا کند. این حاکمیت، بر مبنای فشار بر عموم مردم و خداانگاری پاپ شکل گرفت. مسیحیتی که با تحریفات فراوان در قرون اولیه و در حیطه کتاب مقدس و اعتقادات نامعقول به وجود آمد، سر لوحه کار کلیسا قرار گرفته بود و به این شکل مردم را به اجبار دنبال خود می‌کشید. هیچ کس در چنین نظام سیاسی، قدرت مخالفت، نقد یا حتی توان فرار نداشت.

تقابل جبهه حق و باطل از زمان خلقت حضرت آدم درعالم شروع و همواره ادامه داشته و دارد. نقطه شروع آن عدم پذیرش شیطان در سجده برای خلقت آدم بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾ و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده در افتادند (بقره - ۳۴)

این مساله موجب یک انحراف مهم در مسیر خلقت شد: فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۳۶﴾ پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند، ایشان را به درآورد و فرمودیم فرود آید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی بر خورداری خواهد بود (بقره - ۳۶).

اینگونه بود که شیطان از همان ابتدا سوگند یاد نمود که این دشمنی را ادامه خواهد داد و در آن دست به اغوای بندگان خدا خواهد زد مگر گروهی خاص و خالص که دیگر شیطان بر آنها ولایتی نخواهد و نتواند داشت.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۲﴾ [شیطان] گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم (ص - ۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۸۳﴾ مگر آن بندگان پاکدل تو را (ص - ۸۳)

اما اساس این دشمنی و جنگ در چه مسیری قرار دارد؟ برای این موضوع باید نگاهی به هدف خلقت انسان کنیم آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند (ذاریات - ۵۶)

یا می‌فرماید: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾ و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید (انبیاء - ۲۵)

پس هدف خلقت بندگی و نبرد با آن توسط شیطان، اغوای بندگان است. برای این موضوع نیاز است دو مسیر پیموده شود:

مسیر اول این است که دین استحاله شود و اصل آن مورد تغییر قرار گیرد. در این زمینه بشر گرفتار تفرق در دین و فرقه گرایی می‌شود تا از اصل خود دور شود. در این حالت ضمن اینکه فطرت دین جوی بشر تا حدی ارضا می‌شود و خود را دیندار فرض می‌کند به آن انحرافات که بر مبنای میل و اغوا شکل گرفته نیز روی می‌آورد.

مسیر دوم حذف اصل بندگی به تمام معنا و روی آوردن به شیوه‌ای است که در آن نه خالق وجود دارد، نه غایتی، بلکه جهان و حیات یک موهبت تصادفی در اختیار هر کس هست که در آن قرار می‌گیرد.

غرب نگارش کنند. هر کدام آمدند با نظریه خود ثابت کنند که بشر در گذشته به علت ناآگاهی، موجودی را به اسم خدا یا خدایان در ذهن خود پرورانده و حال که عقل او به بلوغ رسیده و ابزار علم را در دست دارد، خودش محور عالم است. از اینجا بحث انسان محوری یا امانیست، یا Humanism شکل گرفت که محور ایجاد جامعه سکولار در دنیای معاصر و اولین پارامتر آن شد و نظام های سیاسی غربی بر آن پایه نهاده شد که امروز نظام لیبرال دموکراسی غرب با چاشنی کاپیتالیسم، خود پیوستی به این مقدمه است.

■ در این نظام ها دین تنها مفهوم انتزاعی دارد و همه امور از شناخت انسان و غایت او و قانون گذاری برای بشریت به دستان بشر نهاده شده. اما خطا کجاست؟

تعدد آراء، جنگ و نزاع های بسیار فراوان، چپاولهای بی حد و حصر، قتل و جنایت بی شمار حاصل این تفکر در جهان شد. بشر خواست با این تفکر خود را از شر انحرافات که در ادیان بوجود آمده، نجات دهد، اما خود در یک بربریت جدید، نشان داد که نتیجه فرهنگ اومانستی چیزی جز یک گرداب نابود کننده نیست.

بشر باید متوجه باشد که تنها راه نجات او از این مخمصه فقط یک چیز است. پناه به اصلی است که مانند مسیحیت قرون وسطا آلوده به انحراف نشده و خداوند برای بشر قرار داده تا در زیر سایه آن به غایت و سعادت خویش دست یابد.

همه در چنگال قدرتمند و در عین حال بی رحم پاپ گرفتار بودند. ابداء ابراز مختلف برای شکنجه مخالفان از صندلی تفتیش عقاید گرفته تا گیوتین، قلاوه و تابوت خار دار بخشی از این ابزار بود. طی این سالها حدود ۳۷۰۰ دانشمند بخاطر بیان مواضع علمی توسط کلیسا از بین رفتند. آنها علت این عمل را مخالفت کتاب مقدس با علم می دیدند. وجود آموزه های نامعقولی مانند تثلیث و فدا در باور مسیحی، خود یک مشکل بزرگ برای آنها تلقی می شد که بعدها تناقضات کتاب مقدس هم بدان اضافه شد. لشکر کشی توسط جنگجویان صلیبی و قتل عام و غارت دیگر مردمان دستاورد کلیسای قرون وسطا طی این ده قرن بود. حال در این بحبوحه در غرب یک انقلاب بزرگ فرهنگی علیه کلیسای به انحراف رفته به نام رنسانس شکل گرفت.

■ در رنسانس دو اتفاق مهم رقم خورد:

● اول کسانی که نتوانستند دین مسیحیت را کنار بزنند اما در مقابل پاپ موضع گرفتند و حساب مسیحیت را از پاپ جدا کردند و فرقه جدیدی را بوجود آوردند. شخصی مثل مارتین لوتر موسس فرقه پروتستان شد و از کلیسای کاتولیک فاصله گرفت.

● اما گروه دوم به جنگ دین آمدند و تلاش کردند دین را ساخته ذهن بشر معرفی نمایند. اشخاصی همچون ابی تیلور، ماکس مولر، مارکس، نیچه، هگل، کانت، دیوید هیوم و... تلاش کردند، فلسفه جدیدی برای



در عصر عقل و علم

چه نیازی به امام معصوم داریم؟

روایتی عقل‌گرایانه از ضرورت امامت در جهان داده‌محور امروز

فاطمه عالیشوندی

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی مرکز
زینب کبری (س) کازرون



خطاپذیر، «کارخانه اعتماد» را تخریب می‌کند و مردم را به شکاکیت و نسبی‌گرایی می‌کشاند (المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵). شهید مطهری نیز در امامت و رهبری تأکید می‌کند: «امامت، صرف ریاست سیاسی نیست؛ نوعی مرجعیت معرفتی است که بدون عصمت معنایی ندارد» (مطهری، ۱۳۹۰). به بیان تمثیلی، جامعه بشری اتوبانی است که پیچ‌های خطرناکش از دور دیده نمی‌شود؛ تنها کسی که «نقشه تمام مسیر» را دارد و فرمانش خطا نمی‌کند، شایستگی نشستن پشت فرمان را دارد.

۳. عقل تنها در عمل: از آرمان تا بحران

مکتب‌های مدرن هر یک به تنهایی دچار خطا شدند:

- **لیبرالیسم**: مکتب سیاسی و اقتصادی مبتنی بر آزادی فردی و بازار آزاد؛ وعده آزادی داد اما به فردگرایی افراطی و تنهایی مزمین رسید (هابرماس، ۱۳۸۳).
- **سوسیالیسم**: مکتب اقتصادی-اجتماعی مبتنی بر مالکیت جمعی ابزار تولید؛ در آرزوی عدالت به توتالیتاریسم انجامید (آرون، ۱۳۷۷).
- **اومانیسم**: جریان فکری مبتنی بر انسان‌محوری؛ با شعار اصالت انسان، معنای هستی را نسبی کرد (نصر، ۱۳۸۵).
- **عقل بی‌امام شبیه کشتی تایتانیک است**: شاهکار مهندسی، ولی غرورش کوه یخ را نمی‌بیند. جنگ‌های جهانی، بمب اتم و بحران هویت نسل Z، مؤید همان حدیث نبوی است: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶).

۴. تعامل عقل و وحی در مدرسه امام

امام، عقل را تعطیل نمی‌کند؛ ارتقا می‌دهد. حوزه درسی امام صادق (ع) که منطق، طب، کیمیا و کلام را هم‌زمان پروراند، بهترین نمونه است (طوسی، ۱۳۷۵). شیخ طوسی در الاقتصاد فی الاعتقاد می‌گوید: «گاهی دلیل عقلی اجمالی است و دلیل نقلی تفصیلی؛ گاهی عکس آن جمع میان آن دو تنها

انفجار داده، هوش مصنوعی و شبکه‌های اجتماعی، احساس خودبستگی معرفتی را دامن زده است؛ گویی انسان متصل به اینترنت دیگر به «پیشوا» نیازی ندارد. این مقاله نشان می‌دهد که عقل، علی‌رغم منزلت والای خود در قرآن و روایات، ابزار است نه مقصد؛ و بدون اتصال به «عقل کل» یعنی امام معصوم، گرفتار خطا، تعصب و سرگردانی می‌شود. با بررسی آیات، روایات و تجربه تمدن مدرن و با ارجاع به منابع معتبر، به این نتیجه می‌رسیم که امامت، مکمل و راهنمای عقل است؛ نه رقیب آن.

قطب‌نمای بی‌ستاره

تصوّر کنید نیمه‌شب در کویر لوت هستید. جی‌پی‌اس خاموش شده، یک قطب‌نما در دست دارید، اما آسمان ابری است و ستاره‌ای نمی‌بینید. قطب‌نما نماد عقل است؛ ارزشمند ولی کافی نیست. ستاره قطبی هدایت، همان امام معصوم است. امروز بسیاری می‌گویند: «با گوگل و GPT و دیتاست‌های بزرگ، خودمان راه را پیدا می‌کنیم.» اما تجربه قرن بیستم و بیست‌ویکم نشان داده است که داده فراوان، بدون هدایت، الزاماً به سعادت ختم نمی‌شود؛ بلکه گاهی مسیر سقوط را روشن‌تر می‌کند (نصر، ۱۳۸۵؛ هابرماس، ۱۳۸۳).

۱. عقل؛ حجت درونی محدود

قرآن حدود پنجاه بار واژه‌های عقل، تدبّر و تفکّر را ستوده است (الهی قمشه‌ای، بی‌تا)، اما هم‌زمان هشدار می‌دهد: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...» (اعراف: ۱۷۹). امام علی (ع) می‌فرماید: «کفاک أدباً لنفسک اجتناب ما تکره من غیرک» (نهج البلاغه، ج ۳۸۰: دشتی، بی‌تا). عقل، اگر آلوده به هوا شود، حتی اصول اخلاقی بدیهی را وارونه می‌کند. لذا امام کاظم (ع) عقل را «حجت باطنی» و پیامبران و ائمه را «حجت ظاهری» می‌نامد (الکافی، ج ۱، ص ۱۶).

۲. معصوم؛ تجلّی عقل کلّ و حافظ اعتماد عمومی

چرا «عصمت» شرط امام است؟ علامه طباطبائی توضیح می‌دهد که رهبر

منابع

- احمد بن حنبل. (بی‌تا). مسند احمد (جلد چهارم). بیروت: دار صادر.
- آرون، ریمون. (۱۳۷۷). افیون روشنفکران (ترجمه عزت‌الله فولادوند). تهران: طرح نو.
- بومن، زیگمونت. (۱۳۹۶). جامعه مایع (ترجمه علی رامین). تهران: نشر ثالث.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۰). وحی و عقل. قم: مرکز نشر اسراء.
- دشتی، محمد. (بی‌تا). نهج‌البلاغه (گردآوری و ترجمه). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام علی (ع).
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۴۰۲ ق). المیزان فی تفسیر القرآن (جلد اول). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طوسی، شیخ محمد بن حسن. (۱۳۷۵). الاقتصاد فی الاعتقاد. تهران: مؤسسه نشر فرهنگ اسلامی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۰). امامت و رهبری. تهران: انتشارات صدرا.
- نصر، سید حسین. (۱۳۸۵). دانش و معنویت در تمدن اسلامی (ترجمه احمد آرام). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- هابرماس، یورگن. (۱۳۸۳). تحول ساختاری حوزه عمومی (ترجمه محسن ثلاثی). تهران: نشر مرکز.
- الهی قمشه‌ای، مهدی. (بی‌تا). ترجمه قرآن کریم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

از دست امام معصوم برمی‌آید.» امروزه نیز فلاسفه‌ای مانند آیت‌الله جوادی آملی، «فلسفه نوصدرایی» را بر شانه همین تعامل استوار کرده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۹۰).

۵. عصر ارتباطات و ضرورت واسطه الهی

در شبکه‌های اجتماعی، هر کاربر می‌تواند «پیشوا» شود. نتیجه، انفجار روایت‌ها و سرگردانی در انتخاب است؛ چیزی که زیگموند بومن آن را «جامعه مایع» می‌نامد (بومن، ۱۳۹۶). در چنین فضایی، انسان بیش از همیشه به «اتصال مطمئن آسمانی» نیاز دارد. امام معصوم همان هاب (Hub) مرکزی است که داده‌های خام را به حکمت تبدیل می‌کند؛ همچون سروری که بسته‌های اطلاعات را تجمیع و خطاگیری می‌کند تا شبکه پایدار بماند (نصر، ۱۳۸۵).

عقل بشری و امام، مانند چراغ و راهنمای مسیرند. چراغ (عقل) روشنایی‌بخش است، اما راهنما (امام) مسیر درست را نشان می‌دهد. هرچند امام - که عقل کل و کامل است - به خودی خود هدایتگر است، اما این هدایت زمانی به کمال می‌رسد که عقل‌های بشری آماده پذیرش آن باشند. تاریخ و خرد گواهی می‌دهند که امامت تنها یک باور ظاهری نیست، بلکه اساس شناخت و پیشرفت حقیقی است. در این عصر پرآشوب، امام معصوم همان نور همیشه حاضر الهی است که حتی اگر چشم‌های بندگان بسته باشد، باز هم می‌درخشد و راه را روشن می‌کند.

نقش هدایت الهی و جایگاه امام در مواجهه با بحران‌های معرفتی معاصر

امام؛ تنها نقشه خوان مسیر سعادت

حجت الاسلام جعفری در گفت‌وگو با مسیر موعود:

اومانیم درمانده است؛ بزرگترین نوابغ جهان هم نتوانستند راه هدایت بشر را پیدا کنند

مهدی برزگر
دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی مرکز
شهید مطهری شیراز



حامد احمدی گردشولی
دانشجوی کارشناسی آموزش الهیات مرکز
شهید مطهری شیراز



حجت الاسلام محمدرضا جعفری
ریاست نهاد رهبری دانشگاه فرهنگیان
استان فارس



در عصری که بشر در اوج پیشرفت‌های مادی، بیش از هر زمان دیگری احساس سردرگمی و پوچی می‌کند، پرسش از "راه نجات" و "مسیر سعادت" به دغدغه‌ای همگانی تبدیل شده است. مکاتب مختلف بشری هر یک نسخه‌ای برای رستگاری انسان می‌پیچند، اما بحران‌های معنوی و اخلاقی جامعه امروز، گواهی روشن بر ناتوانی این راهکارهاست.

در این شماره، در گفت‌وگویی با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدرضا جعفری، ریاست نهاد دانشگاه فرهنگیان فارس، به واکاوی این پرسش اساسی می‌پردازیم که: **آیا واقعاً انسان می‌تواند بدون هدایت الهی، مسیر کمال را به تنهایی بیابد؟**

این مصاحبه، محدودیت‌های ذاتی عقل بشری را بررسی می‌کند، نقش امام را به عنوان حلقه وصل انسان و حقیقت ترسیم می‌نماید و در نهایت، تفاوت نگاه اسلام به هدایت را با مکاتب مادیگرایانه مقایسه می‌کند. آنچه در ادامه می‌آید، مروری است بر مبانی معرفتی ضرورت "هدایت الهی" در زندگی انسان.

آیا انسان می‌تواند بدون هدایت الهی مسیر سعادت و کمال را پیدا کند؟

انسان به دلیل پیچیده بودن خلقت‌اش و تجربه تاریخی قرن‌ها و هزاره‌های مختلف، ثابت شده که از پس حل کردن مشکلات خودش و رسیدن به کمال بر نمی‌آید. آدمی که موجودی متناهی است، آن راه‌های هدایت و کمال را نمیتواند پیدا کند؛ نمونه‌اش هم خیلی به راحتی میتوان به آن رسید، ماها می‌بینیم بزرگترین نابغه‌های جهان، نتوانستند یک راه برای هدایت بشر ابداع کنند، ما هیچ نابغه‌ای نداریم که غیر از مسیر وحی و دین که اتصال به خداست، توانسته باشد راه بشر را مشخص کند و لذا وقتی ما نگاه می‌کنیم به این پیچیدگی‌های وجودی انسان، در میابیم خیلی وقت‌ها علاوه بر اینکه داخل این دنیا نمی‌تواند کمال یابد، وقتی وصل می‌شود به یک جهان دیگری که می‌گوییم وقتی این انسان از جهان رفت، چه مسائلی دارد آیا انسانی که جنایات زیادی مرتکب شده، مثل همین نتانیاهو، این همه کودک کشی و ظلم‌های بزرگی که می‌کند، بشر می‌تواند در این دنیا عادلانه این را عذاب کند؟ نمیشود، چکارش می‌تواند بکنند؟ باید یک جهان دیگری باشد که به شکل عادلانه این همه جنایت و ظلمی که کرده را عاقبتش را ببیند.

بنابراین انسان ناچار می‌شود، متصل شود به یک جایی که توانایی درکش را دارد و خداوند که انسان و هر آنچه انسان دارد را خلق کرده و خودش هر دو جهان را آفریده است پس برایش برنامه دارد، بنابراین ما معتقد هستیم که بدون اتصال به وحی الهی، انسان‌ها خودشان قادر نیستند راه کمال را پیدا کنند، ناچار باید متصل شوند به وحی، وقتی که به وحی متصل شدند، وحی به پیامبر می‌رسد و پیامبر هم به جانشینان خودش هدایت‌های الهی را منتقل می‌کند و آنها هستند که با الهام از هدایت‌های الهی می‌توانند انسان را هدایت کنند.

از نگاه انسان چه محدودیت‌ها و نیازهای ذاتی در فطرت و عقل انسان وجود دارد که او را به هدایت الهی نیازمند می‌سازد؟

در وجود انسان تقریباً میشود گفت طبق آیه شریفه: (انتم فقا الی الله)، شما در تمام بخش‌های وجودی‌تان نیازمند هستید؛ اصلاً غنی در اطراف خودمان غیر از خدا نداریم که بتواند نیازهای ما را برطرف کند ما در تمام بخش‌های وجودی‌مان نیازمند هستیم؛ همین حرف زدنمان مثالی برای نیازمندی ماست، چطور حرف زدنمان و حرکت کردنمان لازمه‌اش این است که گردش خون به خوبی در بدنمان صورت بگیرد.

ما که حاکم وجود خود هستیم آیا می‌توانیم به قلب بگوییم تو چند دقیقه استراحت کن و منقبض نشو؟ دست ما که نیست، همه این‌ها دست کسی است که ما را آفریده، همه این‌ها مربوط به بخش جسم ماست که توان ندارد.

وقتی که وارد عرصه روحی می‌شویم که عالم بیکرانی هست؛ مسئله حیات، مسئله سعادت و مسئله شرافت و مسائل مربوط به معنویت، نورانیت و آرامش، آن چیزهایی که معنی اصلی زندگی ماست؛ و وقتی که وارد این مقوله‌ها می‌شویم می‌بینیم که در همه این مقوله‌ها محتاج هستیم به یک خالق مدیر و مدبر، مالکی که ما را آفریده، ما باید استفاده کنیم تا به این نیازهایمان دست پیدا کنیم.

چرا عقل و علم بشری به تنهایی برای هدایت کافی نیست؟



تقریباً در آن پاسخ‌های قبلی گفتیم که علم بشر محدود است، خود خداوند هم وقتی انسان به عالی‌ترین مدارج علمی برسد، به او می‌گوید یک ذره از علم را شما گرفتید! روایات ما هست که وقتی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیایند از ۷۰ شاخه علمی، یکی از آن را توانسته‌ایم به آن برسیم که البته عددهایش متفاوت است؛ این نشان می‌دهد که ۹۰ درصد نیازها را بشر نمی‌داندسته است و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باید در علم‌ها را برایشان باز کنند و لذا ما به ائمه داخل آن زیارت جامعه کبیره می‌گوییم: شما هستید که باب علم را باز می‌کنید به روی بشر. برخی از نظر علمی علم را تجربه می‌دانند؛ چیزهایی که در آزمایش‌های خودشان بتوانند لمس کنند، ببینند و چیزهای دیدنی در مقابل عالم نادیدنی و عالم غیب، یک قطره در مقابل دریاست، بنابراین علم بشر به عالی‌ترین مدارج خودش هم برسد در پله اول راه علم قرار دارد، نیاز دارد از طرف خداوند با آن باب های علم آشنا شود.

نقش امام به عنوان خلیفه الله در پر کردن خلاء هدایت چیست؟



همانطور که گفتیم خداوند می‌خواهد بشر را هدایت کند، پیامبر را می‌فرستد و پیامبر هم جانشین‌هایی دارد که امامان معصوم هستند، امام در حقیقت جانشین خدا، خلیفه الله یعنی کسی که جانشین خدا در زمین است، یعنی تمام آنچه که خداوند دارد، امام که جانشین خدا هست باید بتواند به آنها دست پیدا کند تا بشر را هدایت کند. خداوند جانشینان خودش را مسلح می‌کند به تمام نیازهای معنوی بشر تا آنها بتوانند تمام نیازهای بشر را برآورده کنند.

مکاتب اومانیسم و لیبرالیسم با تاکید بر خود بنیادی انسان در تبیین چه معضلات اخلاقی و معنوی دچار خطا شده‌اند؟



اومانیسم فکر می‌کنند که انسان خودش می‌تواند نیازهای خودش را برطرف کند، مخصوصاً نیازهای فکری و چالش های روحی اما در عمل نتوانستند، ما الان اومانیسمی را نداریم که توانسته باشد ادعا کند که می‌توانیم مشکلات انسان را برطرف کنیم؛ در حال حاضر هم جهان غرب غالباً متکی بر همین اومانیسم هستند، در انحطاط اخلاقی و دیگر انحطاط‌ها درجا می‌زنند، هیچ راهی ندارند.

بنده اخیراً دیده‌ام که یکی از دانشمندان و پروفیسورهای بزرگ غرب که گفته بود: امروز دیگر دنیا را جمهوری اسلامی می‌تواند به یک تمدن بزرگ بشری برساند، کشورهای دیگر نمی‌توانند؛ غرب، تمام خدای مسائل معرفتی شان، اومانیسم است، اومانیسم درمانده نمی‌تواند مشکلات بشر را حل کند؛ گفتیم که انسان قادر نیست خودش بتواند مشکلات خود را حل کند مگر اینکه متصل شود به دریای بیکرانی که انسان را خلق کرده و به تمام نیازهای انسان واقف است و او است که می‌تواند تمام مشکلات انسان را برطرف کند و در کمال مطلق را برایش باز کند.

چه تفاوتی میان نگاه اسلام به هدایت و نگاه مکاتب غیر الهی وجود دارد؟



تفاوت عمده‌اش همین حقیقت هدایت است؛ ببینید مکاتب غیر الهی تصور درستی از هدایت ندارند، آنها هدایت را این می‌دانند که انسان به آن آرمان لذت جویی خودش برسد، در حالی که هدایت واقعی که در اسلام مطرح است، راه هدایت را باز می‌کند به یک جهان بسیار وسیع که اصلاً در خیال و فهم هیچ کسی نمی‌گنجد.

شاعر می‌گوید: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

می‌تواند انسان به جایی برسد که کسی اصلاً تصورش را ندارد، بنابراین این هدایت‌های بشری، امور ظاهری مربوط به همین دنیا است، چون اعتقادی به آخرت ندارند و این‌ها اصلاً هدایت نیست، هدایت آن است که انسان به آرامش برسد، سعادت‌های مختلف و استعداد‌های بیکرانی که در وجودش هست شکوفا شود، این‌ها را هیچ کسی نمی‌تواند شکوفا کند غیر از خدا و هیچ راهی وجود ندارد غیر از هدایت الهی.

در پایان این گفت‌وگو، بار دیگر دریافتیم که انسان در مسیر پرپیچ و خم زندگی، به راهنمایی الهی نیازمند است. آنجا که عقل و علم بشری در می‌ماند، هدایت امام چنان چراغی فروزان، راه را نشان می‌دهد. این نکته‌ای است که نه تنها در متون دینی، که در تجربه‌های تاریخی بشر نیز پیداست.

استاد محمد علی غیبی
معاون آموزش بنیاد فرهنگی حضرت مهدی
موعود "عج" فارس



بررسی فرق بدون امام در اسلام و جایگاه عصمت در هدایت بشر

دین؛ از فطرت تا انتخاب عقلانی

انتخاب دین درست، نیازمند عبور از احکام و اخلاق و

رسیدن به سرچشمه باور هاست

آمد آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زودشمار است (آل عمران - ۱۹)

گاهی هم به هر روشی که بشر اعم از مومن و کافر اتخاذ کند دین گفته شده: لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿۶﴾ (دین شما برای خودتان و دین من برای خودم (کافرون - ۶))

اگر ما دین را یک روش جامع برای اداره امور زندگی بشر اعم از مادی و معنوی بدانیم، باید راه انتخاب آن را هم مورد بررسی قرار دهیم. اما اینجا به یک مشکل اساسی برخورد می‌کنیم.

اولا همه ادیان و مکاتب عالم خود را مایه نجات بشر میدانند. در ثانی تعدد ادیان و مکاتب به قدری زیاد است که کوتاهی عمر و محدودیت زمانی و مکانی به ما اجازه نمی‌دهد که بتوانیم برای به نتیجه رسیدن تمام ادیان و مکاتب جهان را بررسی و انتخاب درستی داشته باشیم. پس باید دنبال یک راه مختصر و مفید برای انتخاب بگردیم. برای اینکه به این مهم دست یابیم، بهتر است یک نگاه کلی به دین داشته باشیم.

■ هر دین و هر مکتبی در هر جای جهان از سه عامل اصلی تشکیل شده است:

باورها (اصول دین)، احکام (بایدها و نبایدها) و اخلاق (روابط انسانی)

■ در قدم اول اخلاق و احکام نمی‌تواند عامل انتخاب دین باشد. اما چرا؟

احکام پیرو باورهاست و هر حکمی زمانی مشروعیت پیدا می‌کند که ضمیمه به یک باور باشد.

یکی از مسائل مهم برای انسان‌ها از دیرباز، انتخاب دین است. شاید به جرأت بتوان گفت هیچ مقوله‌ای مانند دین تا کنون نتوانسته ذهن بشر را به خود مشغول کند، درباره آن نظریه پردازی کند، اصلاح کند یا جنگ کند یا حتی به اسم آن استعمار کند. حتی یکی از لغاتی که همیشه بر سر تعریف آن بین زبان شناسان یا دانشمندان دین یا جامعه شناسان مناقشه وجود داشته است همین لغت دین است. البته اینها نشان از فطری و جهان شمول بودن ماهیت دین دارد.

■ اما در اسلام دین به چه معنایی هست و باید چگونه انتخاب شود؟

دین در لغت و طبق شواهد آیات قرآن در اصل به معنی جزا و پاداش است. مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۴﴾ (خداوند) مالک روز جزا و پاداش است (حمد - ۴)

اما لغت دین گاهی به عنوان برنامه‌ای از جانب خداوند است که ملاک پاداش اخروی، عمل به آن است و نپذیرفتن آن عامل خسران در قیامت است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۸۵﴾ و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است (آل عمران - ۸۵)

یا می‌فرماید: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۱۹﴾ در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل]

■ **حداقل سه ویژگی در راهنمای دین باید وجود داشته باشد:**

اول از جانب خداوند معین شده باشد؛ دوم عاری از هر گونه خطا و اشتباهی باشد؛ سوم عالم موضوع مبدء و مقصد و تکلیف انسان باشد.

وقتی یک راهنما دارای این سه ویژگی باشد می تواند مورد وثوق عقل قرار گیرد تا برای درک نسبت به مبدء و مقصد عالم و تکلیف انسان نسبت به وظایفش مورد تبعیت قرار گیرد. در اسلام این راهنما گاهی در جلوه نبوت، گاهی رسالت و گاهی امامت خود را نشان میدهد. وجود اشخاصی که از جانب خداوند برای راهنمایی بشر مبعوث شده تا بوسیله آنان انسان هدایت شود. قرآن در این باره آیات بسیاری را به ما معرفی میکند. بعنوان مثال قرآن می فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾** ای فرزندان آدم چون پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند پس هر کس به پرهیزگاری و صلاح گراید نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگینی می شوند (اعراف - ۳۵)

یا می فرماید: **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾** و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت میکردند (سجده - ۲۴)

■ **درباره امامت حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعنوان یکی از هادیان الهی از جانب خداوند برای مردم قرآن کریم می فرماید:**

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود

مثلا عید کیپور در یهودیان، جشن سده در زرتشتیان، عشای ربانی در مسیحیت، حج در اسلام و... همه از یک پشتوانه اعتقادی بهرمند هستند، حال اینکه اگر آن اعتقاد را کنار بگذاریم دیگر اجرای حکم الزامی نخواهد داشت.

اما اخلاق هم برای خود چالش هایی دارد. گاهی برخی اخلاق را قبول دارند اما از مکتب خاصی پیروی نمی کنند، یا اینکه برخی نگاهشان به مقوله اخلاق یک امر نسبی هست، مثلا جایی یک امر اخلاقی به نظر می رسد؛ همان در جایی دیگر اخلاقی نباشد. یا اینکه اخلاق می تواند عاملی برای فریب قشری از افراد جامعه باشد که از مسائلی محروم هستند. مثلا فرقه هایی همچون فرقه ضاله بهائیت چون اعتبار اعتقادی صحیحی ندارد مانند مقام الوهیت دادن به رهبران خود، مجبور است برای تبلیغ، خلا خود را با رفتارهای اخلاقی جبران کند تا افراد را با این عمل فریب دهد. پس در گام اول به احکام و اخلاق نظری نخواهیم داشت.

■ **حال سراغ باورها می رویم. اساس باورها در عمومی مکاتب و ادیان جهان سه محور کلی را در بر می گیرد. این سه عبارتند از مبدء، راهنما و مقصد.**

آن چیز که واضح و مبهرن است این هست که انسانها تا حدی بر حسب عقل و فطرت خود می توانند پی به وجود مبدء و مقصد عالم ببرند؛ مثلا با دیدن نظم عالم و شگفتی های زیبای آفرینش به وجود ناظم و خالق عالم پی ببرند یا تصور کنند خالق عالم طبق قاعده عقل لازم است برای خلقت خود غایتی را قرار داده باشد که مقصد عالم قرار گیرد، اما برای رسیدن به اصل و ماهیت مبدء و مقصد عالم و تکلیفی در این جهان بر عهده انسان هست دچار تحیر می گردد و نمی توانند به وضوح به آنها دست پیدا کند. اینجا وجود راهنمایی که بتواند معرف مبدء و مقصد و تکلیف انسان نسبت به خلقتش را باشد لازم به نظر میرسد، منتها این راهنما باید چه ویژگی هایی داشته باشد تا بتواند مورد اطمینان قرار گیرد؟

به هر حال گروه دیگر با تکیه بر حوادث شکل گرفته در صدر اسلام و بعد از شهادت نبی مکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) مخصوصا اتفاقاتی که سقیفه بنی ساعده افتاد و پس از آن با منع نقل احادیث پیامبر که می توانست چراغ روشنی برای مسلمانان در راه هدایت مخصوصا درک صحیح نسبت به آیات قرآن باشد، توسط خلفا و از طرف دیگر نفوذ یهود و جاعلین روایت در بنی امیه و جعل روایت توسط آنان و همچنین غلبه تفکرات اشاعره در موضوع جبر و اختیار در بین مسلمانان صدر اسلام به علت تأیید خلفای بنی امیه و بنی عباس از تفکر آنان، مسبب یک شکاف عمیق در درک موضوع هدایت دینی بین مسلمانان شد که دستشان از مسیر وحی جدا شد و دین در بسیاری از زمینه های کلامی و فقهی دستخوش آرای کسانی شد که از طرفی بر خلاف آنچه باید تبعیت می شد از جانب خداوند تعیین نشده بودند، در ثانی از عصمت برخوردار نبودند و از طرفی خود به بسیاری از مسائل آگاهی نداشتند و بر مبناهای ظاهر حکم صادر کردند.

امروزه تشکیل فرقه هایی مثل داعش، طالبان، القاعده، بکوحرام و ... زاییده این نوع نگاه به دین است که بذر آن صدر اسلام پاشیده شد و حال با دخالت دشمنان اسلام ما شاهد نشر و نمو و همچنین آسیب های آن در جوامع اسلامی هستیم.

من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به هر کس که ظلمی کرده باشد نمی رسد (بقره-۱۲۴)

تقریباً می توان گفت تمام ادیان و مکاتب و فرقه های مختلف در جهان برای خود راهتمایی را معرفی می کنند اما عموماً در داشتن آن سه فاکتور قید شده، عاری هستند.

در اسلام هم همین مقوله وجود دارد. عموم مسلمانان طبق آیات قرآن نیز به این قضیه باور دارند که هدایتگرانی برای انسانها از جانب خداوند مبعوث شدند اما تفاوت در فرق اسلامی در این زمینه به جانشینی بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) بر می گردد. شیعیان با توجه به روایات مشترکی که در منابع اهل سنت هم به آنها اشاره شده قائل بر این هستند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) از جانب خداوند امامانی برای هدایت بشر تعیین کردند که حتی نام و تعداد آنها قید شده است.

روایاتی همچون، هر کس امام زمان خود را نشناسد و بمیرد به مرگ جاهلی مرده است (ابن حنبل، مسند احمد، ۱۴۲۱ق، ج ۲۸، ص ۸۸) یا احادیثی همچون ثقلین، غدیر، منزلت، سفینه، اثنی عشر خلیفه و احادیث دیگر در این باره که بحث جانشینی امت اسلامی بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) را مطرح می نماید تا امت اسلامی بعد از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و اله وسلم) دستش از هدایت الهی و شناخت مبداء و مقصد عالم و تکلیف انسان در زندگی خالی نماند.

فانوس همیشه روشن

هدایت؛ نوری که نه تنها مسیر دین که مسیر زندگی را روشن می کند



سیده هدی موسوی
دانشجوی کارشناسی آموزش الهیات پردیس
شهید باهنر شهرکرد

امت در اندیشه اسلامی نه صرفاً نهادی تاریخی، بلکه حقیقتی زنده و جاری است که همچون نوری الهی، پیوند زمین و آسمان را نگاه خواهد داشت و مسیر حرکت انسان را معنا خواهد بخشید. در این پژوهش، با تکیه بر مبانی فلسفی و کلامی، شواهد قرآنی و روایی را بررسی خواهیم کرد و درمی یابیم که جایگاه امام به مثابه «نور»، «رحمت» و «وجه الله» ضرورتی حیاتی برای استمرار حیات معنوی بشر و بقای توازن هستی است. آیات منتخب مانند «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» در کنار احادیثی چون حدیث ثقلین و بیان امام رضا (علیه السلام) درباره امام به عنوان «نعمیم» و «وجه الله»، نشان خواهند داد که حضور امام در عالم، محور هدایت و پایداری خلقت است. همچنین، روایاتی که به غفلت انسان در برابر دلبستگی های دنیوی هشدار خواهند داد، نقش شناخت امام را در هدایت فردی و اجتماعی برجسته خواهند ساخت. از طریق راه پژوهش به این گنجینه های معارف دست خواهیم یافت و می کوشیم تصویری روشن، جذاب و الهام بخش از امام به عنوان کانون نور و هدایت به خواننده، به ویژه نسل جوان، ارائه کنیم.

در جهانی که فناوری آسمان را می گشاید و زمین را زیر پا می آورد، پرسش های کهن همچنان زنده اند: چه نیرویی این هستی را نگاه می دارد؟ چگونه ممکن است کهکشان ها با آن نظم حیرت انگیز، میلیون ها سال در حرکت باشند و در همان حال، ضربان قلب یک نوزاد یا پرده کوچک حتی برای یک لحظه از تپیدن باز نایستد؟ آیا جهان در تار و پود کور قوانین بی جان اسیر است یا آنکه دستی پنهان اما آگاهانه، پیوسته در کار نگاه داشتن عالم و آدم است؟

در پاسخ به این پرسش ها، امامت در معارف اسلامی جلوه ای متفاوت از آنچه معمولاً در ذهن ها نقش می بندد عرضه می کند؛ نه صرفاً یک جایگاه مذهبی در تاریخ، بلکه حقیقتی زنده و جاری که از آغاز آفرینش تا همین لحظه اکنون، پیوند دهنده زمین و آسمان است. این نور نه در موزه های تاریخ غبار گرفته است، نه در معادلات خشک فلسفی محبوس؛ بلکه در هر نگاه، در هر تصمیم روزمره، و حتی در بی کسی ها و امیدهای پنهان ما می تواند جاری باشد.

درک امامت به مثابه نوری که هستی را نگاه خواهد داشت و دل ها را بیدار می کند، نه فقط یک تجربه معرفتی، که گشودن پنجره ای تازه به معنای زندگی خواهد بود. این نوشتار، قصه جست و جوی همان نور است؛ نوری که بی حضورش، آسمان فرو خواهد ریخت و دل ها در ظلمت گم خواهند شد.

هدایت

هدایت در بیان قرآن و اهل بیت (علیه السلام) جریانی است که هم آغاز آفرینش انسان و هم مسیر رشد معنوی و اجتماعی او را در برمی گیرد و به فرمان خداوند تداوم می یابد. سرچشمه این هدایت، وحی الهی است که در تمثیل قرآن چنین توصیف شده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمد که شفای دل ها و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است (یونس/۵۷).

مقصود از «شفاء لما فی الصدور» به تعبیر مفسران، درمان رنج درونی انسان در یافتن حقیقت گمشده خویش است؛ درد و رنجی که تنها بیانات و حیانی آن را آرام می سازد (تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۵۱).

امام علی (علیه السلام) هدایت الهی را از آغاز تولد با ما همراه می داند: «کیست که تو را راهنمایی کرد تا از پستان مادر غذا بگیری و راه طلب و خواستن را بشناسی؟» (نهج البلاغه، خطبه ۱). در پاسخ به اعتراض کافران، قرآن فرمود: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد/۷) تو بیم دهنده ای و برای هر قوم، هدایتگری است.

بر پایه روایات، پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) فرمود: «أنا المنذر، وعلى الهادی»؛ من بیم دهنده ام و علی هدایت کننده است. پس در نظام هستی، هدایت نیروی پنهانی نیست، بلکه رشته ای الهی است که از قلب عالم، یعنی امام منصوب از جانب خدا، جاری می شود؛ رشته ای که هم زندگی روزمره را معنا می بخشد و هم سرنوشت انسان را در آخرت رقم می زند.

رحمت

«رحمت» در لغت، عطوفتی است که به احسان می انجامد، و در مورد خداوند، به معنای احسان و افاضه وجود و نعمت بدون تأثر و دگرگونی قلبی است (مفردات راغب، واژه «رحم»).



یعنی نسبت ما با امام، صرفاً یک ارتباط علمی یا اخلاقی نیست، بلکه پیوندی عمیق با حقیقت هستی است. او همان حلقه اتصال زمین با آسمان است و بدون این پیوند، ساختار حیات فرو می‌ریزد.

امام رضا (علیه السلام) با عباراتی روشن و در عین حال بسیار عمیق در عیون اخبار الرضا (ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۶) چنین می‌فرمایند:

«الإمام النجم الزاهر، والسرّاج المُنير، والضيء اللامع، والنور الساطع، والنجم الهادي في غيابه الدجى، والدليل في المظلمات، والمُنار في القفر، واللّجج، والدليل على ذاته تعالى، والذّاب عن حرّمة، والمُنافع عن دينه» در این بیان، امام مثل ستاره‌ای معرفی می‌شود که در آسمان بی‌انتهای هستی می‌درخشد و همچون فانوسی است که سرگردانی را به راه مطمئن بدل می‌کند. او تنها راهنما نیست، بلکه مدافع حریم الهی و حافظ امنیت معنوی جامعه است. چنین تصویری وقتی به زندگی ما می‌رسد، یعنی در هر بحران فکری یا بن‌بست روحی، نوری هست که بی‌وقفه ما را از گمراهی بیرون می‌برد.

دعای عدیله با بیانی تکوینی و دقیق، نقش امام را در بقای جهان نشان می‌دهد: «وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، وَبِكُمْ يَنْفَسُ الْهَمُّ، وَيَكْشِفُ الضُّرَّ، وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ، وَإِلَيْكُمْ مَالَتِ الْأُمُورُ، وَبِكُمْ يَبْدَأُ، وَبِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ» (دعای عدیله، مفاتیح الجنان، ص ۷۱۲) یعنی همان‌طور که ستون‌های یک بنا همه فشارها را تحمل می‌کنند، امامان ستون‌های هستی‌اند و بدون حضورشان، آسمان و زمین توان ادامه ندارند. حتی آرامش روانی انسان هم از این ستون‌ها نیرو می‌گیرد؛ چه در قالب امید به آینده و چه در احساس امنیت در دل ناملایمات.

۲. جلوه‌های نور امام در زندگی فردی

۱-۲. هدایت به راه حق

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) در حدیثی معتبر در صحیح مسلم می‌فرمایند: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فَيْكُم مَّا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳) همچون خورشید پشت ابر، نور امام همیشه هست؛ حتی اگر دیده نشود، گرما و روشنی‌اش ادامه دارد. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و امامان، جلوه این نور بی‌پایان در زمین‌اند. آنان نه فقط راهنمایی برای مسیر دینی بلکه تکیه‌گاهی برای دل‌ها، امیدی در برابر بحران‌ها و چراغی برای یافتن حقیقت در سرزمین پر از مسیرهای گمراه‌کننده‌اند.

پس هرکس این نور را در زندگی خود حاضر نگه دارد، نه در تاریکی می‌ماند و نه در تنهایی فرومی‌رود. این، راز ماندگاری پیوند با امام است: پیوندی که حتی مرگ و زمان نمی‌تواند آن را قطع کند، چرا که ریشه در حقیقتی دارد که از آغاز، هستی را روشن ساخته و تا پایان، همچنان خواهد تابید. این سخن، یعنی چراغ راه بشر در همه زمان‌ها دو منبع است: کتاب خدا و امام زنده‌ای که با حقیقت آن کتاب پیوند دارد. اتصال به قرآن بدون اتصال به امام، مثل داشتن

قرآن کریم، خداوند را «ذو الرحمة» (کهف/۵۸) و «أرحم الراحمين» (اعراف/۱۵۱) معرفی کرده و فرموده است: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف/۱۵۶)، رحمت او به نیکوکاران نزدیک است (اعراف/۵۶) و هیچ‌کس مانع نزول آن نمی‌شود (فاطر/۲).

در زندگی امروز، پر از جریان‌های فکری متضاد و هیاووی اطلاعات، وجود چنین راهنمای مطمئنی، آرامش و ثباتی واقعی به دل می‌دهد.

امامت

در نگاه شیعه دوازده امامی، امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است، اما در اصطلاح کلامی به «ریاست عمومی در امور دین و دنیا به عنوان جانشینی از پیامبر» تعریف می‌شود.

امامت تنها یک عنوان دینی نیست؛ چراغی است که پس از پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) بر فراز مسیر امت افروخته شد تا راه از بی‌راهه شناخته شود. این منصب، به فرمان خدا و معرفی پیامبر، به پاک‌دلان سپرده می‌شود؛ همان‌ها که قرآن وصفشان کرده: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (سجده/۲۴) راهنمایی که به فرمان ما هدایت می‌کنند.

آیه ولایت، با تصویر آن مؤمنی که در حال رکوع انگشتر به نیازمند می‌بخشد، در روایات شیعی به امیرالمؤمنین علی (ع) نسبت داده شده و نمونه‌ای است از پیوند مستقیم امام با سرچشمه نور الهی. آیه نور، اهل‌بیت (علیهم السلام) را مصداق «نور علی نور» می‌داند؛ نوری که از آسمان معنا تا دل مؤمنان جاری می‌شود.

در حدیث غدیر، پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) با «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»، این چراغ را در دست علی (ع) نهاد و آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» فرود آمد؛ دین کامل شد، نعمت تمام گشت، و نور ولایت جاودانه شد. امام صادق (ع) فرمود: «ما حجت‌های خداییم و دروازه‌های دسترسی به او»

بنابراین، امام در نگاه شیعه، چراغ همیشه روشن زندگی است: همان نور الهی که به ما آرامش، امنیت، و هدایت می‌دهد، و بدون او، زندگی روزمره در تاریکی و سردرگمی فرو می‌رود.

۱. نور امام در نظام هستی

زیارت جامعه کبیره شأن امام را از همان آغاز، شعاعی بی‌پایان از نور الهی که ذره ذره عالم را روشن می‌سازد، معرفی می‌کند. در آن فراز، سخن از حقیقتی است که نه در دل تاریخ محدود شده و نه در چارچوب زمان و مکان می‌گنجد: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَتَوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بَيُوتٍ أَذْنُ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» (زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان، ص ۶۲۱) این جمله، نقشه کامل جایگاه وجودی امام را ترسیم می‌کند؛ امامان، پیش از آمدن به این دنیا، به صورت نورهای الهی در کنار عرش حضرت حق حضور داشته‌اند.

۴. زندگی روزمره در پرتو نور امام

وقتی از نور امام در زندگی سخن می‌گوییم، موضوع تنها به دعا و زیارت محدود نمی‌شود؛ بلکه به هر لحظه از روز ما گره خورده است. پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) و اهل بیت (علیه السلام) الگویی ارائه داده‌اند که حتی در کوچک‌ترین تصمیم‌ها می‌توان نورهدایتشان را دید. صبح که با نیت خیر آغاز می‌کنی، این یاد امام است که نیت را استوار می‌سازد. وقتی در محل کار یا تحصیل با انتخاب‌های اخلاقی روبه‌رو می‌شوی، این امام است که مرز درست و نادرست را در قلبت روشن می‌کند.

نور امام، در امید به عدالت اجتماعی نیز حضور دارد. در جهانی که ظلم و بی‌انصافی فراگیر شده، باور به ولی زنده و حاضر، به دل‌ها قدرت مقاومت می‌دهد. در سختی‌ها و فشارهای معیشتی، دانستن اینکه امامی مراقب است، حس تنهایی را از بین می‌برد و جای آن را به صبر و پایداری می‌دهد.

ارتباط معنوی با امام، حتی کیفیت عبادت‌های روزانه را تغییر می‌دهد. وقتی نماز می‌خوانی و در تشهد نام پیامبر و آل او را بر زبان می‌آوری، این یاد، اتصال مستقیم به همان نوری است که از آغاز جهان تا امروز جاری است. همین یاد، فضای خانه را روشن و قلب اهل آن را پر از آرامش می‌کند.

در پایان، روشن است که امام، نوری است که در همه ابعاد هستی، از عرش الهی تا عمق زندگی روزمره ما جریان دارد. این نور، هم حافظ تعادل کیهان و هم حامی جان آدمی است. در دنیا و جامعه امروز که تاریکی‌های فکری، اخلاقی و روحی مانند گرد و غبار در هوا پراکنده‌اند، اگر بخواهیم راه را بیابیم، باید چشم دل را به این نور پیوند دهیم.

منابع:

۱. آیات قرآن کریم: سوره رعد آیه ۷ - سوره سجده، آیه ۲۴ - سوره کهف آیه ۵۸ - سوره اعراف آیه ۱۵۶ - سوره یونس آیه ۵۷
۲. روایات و احادیث: حدیث ثقلین، (کافی، ج ۲، ص ۲۱۵) - امام باقر (ع)، کافی، ج ۲، ص ۲۱۱ - زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان، ص ۶۲۲-۶۲۱ - زیارت امام رضا (ع)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۱۷؛ ج ۲، ص ۱۹۲ - دعای عدیله، مفاتیح الجنان، ص ۷۱۲
۳. کتاب‌ها و متون دینی و کلامی: نهج البلاغه، خطبه ۱ و خطبه ۲۵۲، ترجمه و شرح محمد دشتی یا مترجم معتبر دیگر - بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، ج ۵۲، ص ۴۵ - عیون اخبار الرضا، ج ۱ و ج ۲ - کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲ - مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی - کتاب «ولایت و تشیع»، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۵ - امام در نظام هستی»، آیت‌الله میرباقری، ۱۳۹۷ - تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱ - کتاب انسان‌شناسی، صفدر الهی‌راد

خورشید پشت ابرهای ضخیم است؛ نور هست، اما مسیر دیده نمی‌شود. امام، این ابرها را کنار می‌زند. در زندگی امروز، پر از جریان‌های فکری متضاد و هیاهوی اطلاعات، وجود چنین راهنمای مطمئنی، آرامش و ثباتی واقعی به دل می‌دهد.

۲-۲. آرامش و پناه معنوی

زیارت جامعه کبیره امامان را این‌طور می‌شناسد: «مَعَادِنِ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَخَزَائِنِ عِلْمِ اللَّهِ، وَمُنْتَهَى جِلْمِ اللَّهِ» (مفاتیح الجنان، ص ۶۲۲). یعنی سرچشمه‌های بخشش، گنجینه‌های دانش و نهایت بردباری. این اوصاف، دقیقاً همان چیزی است که انسان در فشارهای زندگی به آن احتیاج دارد: جایی که بتوان بی‌قید و شرط به آن پناه برد و مطمئن بود که پاسخ، همراه با مهربانی و علم و صبر خواهد بود.

امام رضا (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «تَحَنُّ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التَّجَوُّمَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا قُفِدُوا أَهْلُ الْأَرْضِ جَاءَهُمُ الْعَذَابُ» (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۲). یعنی امامان سپر بلا و ضامن امنیت زمین‌اند. همان‌طور که ستاره‌ها در آسمان نشانه‌ای از نظم و آرامش کیهانی‌اند، امامان هم دل‌ها و جوامع را از بی‌سامانی و نابودی نکه می‌دارند. این حس امنیت، همان شوقی را برمی‌انگیزد که انسان را به دنبال یافتن نقطه اتصالش با امام و نگاه‌داشتن این پیوند در همه روزهای زندگی می‌کشد.

۳. جلوه‌های نور امام در حیات اجتماعی

نور امام تنها در عرصه فردی و زندگی شخصی محدود نمی‌شود، بلکه مانند خورشیدی است که همه سپهر جامعه را روشن می‌کند. زیارت جامعه کبیره امامان را «خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» معرفی می‌کند، به معنای جانشینان خدا بر زمین؛ کسانی که با علم، عدالت و رحمت، مسیر امت را هدایت می‌کنند. این نور، برای جامعه همان جایگاهی را دارد که نظام ستارگان برای کیهان: حفظ تعادل و جلوگیری از فروپاشی.

امام رضا (علیه السلام) در توصیفی دیگر می‌فرماید: «أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ»؛ یعنی امام امین الهی است که امانت ایمان، اخلاق و عدالت را بی‌کم‌وکاست به مردم می‌رساند. در عمل اجتماعی، این توصیف به معنای داشتن مرجعیتی است که بدون دروغ و فریب، حقیقت را به جامعه عرضه می‌کند و معیار حق و باطل را روشن می‌سازد.

نهج‌البلاغه نیز در خطبه‌ای شریف می‌گوید: «جَعَلَكُمُ اللَّهُ لِمَخْلَقِهِ أَعْلَامًا، وَفِي أَرْضِهِ أَقَامَكُمُ أَعْلَامًا»؛ شما پرچم‌های هدایت هستید که مردم راه را با دیدن شما می‌یابند. امامان، پرچم‌های زنده و ایستاده در برابر طوفان‌های سیاسی و اخلاقی تاریخ‌اند و هیچ طوفانی نمی‌تواند این پرچم‌های حقیقت را از جای خود جدا کند.

حتی از نگاه هستی‌شناسی، جهان با حضور ولی خدا پایدار است. در بحارالانوار آمده: «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»؛ اگر حجت خدا در زمین نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد. این یعنی حضور امام نه‌تنها برای هدایت معنوی بلکه برای بقای فیزیکی جهان ضروری است.

امام در منظومه اعتقادی شیعه

امام؛ از ریشه‌یابی لغوی تا جایگاه هستی‌شناختی

امام تنها یک رهبر نیست؛ او اصل و اساس جامعه و مورد قصد و توجه امت است



دکتر محمد هادی فرقانی
دانش آموخته دکتری رشته امامت

امام و دیگری به عنوان ماموم که گاهی از آنها با عنوان «امت» یاد می‌شود.

● معنانشناسی "امام" در لغت

اهل لغت برای امام معانی مختلفی ذکر کرده و گفته‌اند: امام در معانی پیشوا، پیشرو، مقتدا، قَیِّم، مصلح، الگو، طریق و راه اصلی، راهنما و کسی که همواره مقصود و هدف حرکت و تلاش دیگران قرار گیرد، آمده است. (۷)

صرف نظر از اختلافات معنایی واژه «امام»، اغلب لغت‌شناسان، امام را از مصدر «ائتَمَم» و به معنای پیشوایی یا چیزی که مورد اقتدا و پیروی قرار گیرد، دانسته‌اند. (۸) برخی دیگر آن را به معنای قصد کردن و توجه کردن به یک شیء دانسته و معتقدند: این معنا در تمام مشتقات این واژه همچون: اُم، اُمّة، إمام، اُمام و اَم، لحاظ شده است. (۹) به عنوان نمونه علت معنای واژه «إمام» به پیشوا و مقتدا: این است که وی مورد قصد و توجه کسانی که دنبال او هستند قرار می‌گیرد.

با این حال اگر واژه «امام» از ریشه «أَمَّ» به معنای اصل و اساس باشد؛ در این صورت، «امام» به معنای اصل و اساس جامعه است و اگر به معنای قصد و آهنگ باشد، در این صورت، «امام» به معنای کسی است که جامعه در امور خود، قصد و آهنگ او می‌نماید. (۱۰)

امامت از جمله اصول مهم و بنیادین اسلام بوده و در حقیقت امتداد نبوت پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به شمار می‌آید. همان امری که بر اساس نصوص قرآن کریم و روایات اهل بیت «علیهم السلام»، مرز میان سعادت و شقاوت بشر بوده و توجه بدان موجب سعادت و بی‌توجهی به آن به بدبختی انسان‌ها در دنیا و آخرت منجر خواهد شد. قرآن کریم در مواضع متعددی از این واژه نام برده و آن را در مصادیق مختلفی به کار برده است. از این رو لازم است جهت فهم صحیح این واژه در کتاب و سنت، ضمن ریشه‌یابی آن، به تحقیق در معنای لغوی و اصطلاحی آن بپردازیم.

● ریشه‌یابی واژه "امام"

واژه «امام» یا از ریشه «أَمَّ» (۱) به معنای اصل و اساس یک چیز است (۲) و یا از ریشه «أَمَّ» (۳) به معنای قصد و آهنگ چیزی کردن است. (۴) یکی از مشتقات این ریشه، واژه «امام» است.

برخی از محققان عرصه لغت، (۵) با نگاهی به کاربردها و مشتقات واژه «أَمَّ»، معنای «قصد مخصوص» یا «قصد همراه با توجه خاص» را برای آن در نظر گرفته‌اند و تمام معانی یاد شده را به این معنا برگردانده‌اند. (۶) در هر حال واژه «امام» از جمله واژه‌های ذات اضافه است بدین معنا که تحقق معنای آن در خارج، نیاز به وجود دو طرف دارد. یکی به عنوان



● منابع:

۱. جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۶۳، ماده «أمم». أم الشيء: أصله.
۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۸، ص ۴۲۶.
۳. «الأم»: بالفتح: القصد، أمه يؤمّه أمّا إذا قَصَدَه: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۲.
۴. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۴۹.
۵. رک: فاریاب، محمد حسین، معنا و چپستی امامت در قرآن، سنت و آثار متکلمان، ص ۶۵.
۶. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۱؛ راغب، حسین بن محمد، المفردات، ص ۸۷.
۷. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷.
۸. طریحی، فخرالدین بن محمدعلی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۴؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۷؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۴.
۹. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۳۵.
۱۰. الأم، بالفتح: القصد، أمه يؤمّه أمّا إذا قَصَدَه: ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۲.
۱۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۱۲. سوره فرقان، آیه ۷۴.
۱۳. سوره انبیاء، آیه ۷۳.
۱۴. سوره اسراء، آیه ۷۱.
۱۵. سوره قصص، آیه ۴۱.
۱۶. د سوره هود، آیه ۱۷.
۱۷. حلی، حسن بن یوسف، باب حادی عشر، ج ۱، ص ۶۶؛ فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، ارشاد الطالبین، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۶، همو، اللوامع الالهیه، ج ۱، ص ۳۱۹-۳۲۰؛ جرجانی، سیدمیر شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

● معنانشناسی "امام" در اصطلاح قرآن

در قرآن کریم کلمه «امام» و «ائمّه»، در دوازده موضع به کار رفته است. از جمله: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (۱۱)، ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (۱۳)، ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمْامٍ مِنْهُمْ﴾ (۱۴)، ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ (۱۵)، ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ (۱۶) و... در این آیات شریفه کلمه امام به معنای پیشوا و مقتداست اعم از اینکه این پیشوا انسان باشد یا غیرانسان؛ مانند کتاب و جاده و طریق و اعم از اینکه امام بر حق باشد یا بر باطل. از این رو میان معنای امام در قرآن با معنای لغوی آن قرابت و نزدیکی بسیاری وجود دارد.

● معنانشناسی امام در اصطلاح علم کلام

متکلمین اسلامی تعاریف گوناگونی از امامت ارائه کرده‌اند که مشهورترین آنها چنین است: «امامت عبارت است از ریاست و رهبری عمومی در امور دینی و دنیوی بر مردم از باب جانشینی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» (۱۷)

در تعریفی که غالب علمای کلام از امامت کرده‌اند دو عنصر اساسی به چشم می‌خورد، یکی اینکه امامت رهبری و ریاست است و دیگر اینکه این ریاست در امور دین و دنیا است. البته این تعریف بیشتر نزد متکلمان اهل سنت آمده است هر چند متکلمان شیعه نیز آن را پذیرفته‌اند اما با این حال این تعریف یک تعریف حداقلی از امامت نزد شیعه است و در آن هیچ اشاره‌ای به شئون و مقامات امام، انتصاب الهی او و شرایط لازم در وی نشده است.

چرا که بر اساس نصوص قرآن و روایات، امامت منصبی بسیار والاتر از ریاست و حکومت بر مردم بوده و تمامی وظایف انبیا به جز دریافت وحی برای امامان محفوظ است به همین دلیل شرط عصمت که در انبیای الهی وجود دارد در امام نیز هست. از این رو برخی از متکلمان امامیه در تعریف امامت گفته‌اند: «امامت یک منصب الهی و خدادادی است که تمام شئون والا و فضائل را در بر دارد جز نبوت و آنچه لازمه آن است.»

امام کیست؟

امام کیست؟ همان راه کسب دانش و حکمت
امام کیست؟ همان جان مهر و راه هدایت
امام کیست؟ همان مظهر صفات الهی
امام کیست؟ دهد سوق سوی قرب الهی
امام کیست؟ همان حامل پیام الهی
امام کیست؟ همان نور دائمی هدایت
امام کیست؟ همان کشتی نجات دو عالم

امام کیست؟ همان شمس آسمان مروت
امام کیست؟ همان دست خالصانه خدمت
امام کیست؟ نگهبان دین مقابل بدعت
امام کیست؟ همان ناهی از رذائل و شهوت
همان پیام که بوده است آورنده رحمت
که رهنمون کند انسان به فکر در ره عزت
که غرق آب نشد چون که داشت حکمت و فکرت

سید رضا سال بهی
فارغ التحصیل رشته زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه فرهنگیان



یا واجب علی الناس، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. شیعه امامیه امامت را واجب علی الله می‌داند؛ بدین معنا که در دیدگاه شیعه، امامت از مصادیق لطف الهی است و از آنجا که لطف بر خداوند واجب است، پس نصب امام در هر زمان بر مردم نیز بر او واجب خواهد بود. به عبارت دیگر از منظر امامیه، امامت همچون نبوت، لطف و استمرار رسالت است، با این تفاوت که با وحی همراه نیست. پس وجود امام در هر زمان واجب است اما نه بر مردم بلکه بر خدای متعال بدین معنا که تشخیص و انتخاب امام بر عهده خداست نه مردم. اگر چه با ختم نبوت وحی منقطع گردیده است، اما تفسیر وحی همچنان باقی و لازم است. بر این اساس امامت استمرار رسالت و نبوت در قالب ولایت است و این امری الوهی است که ضرورتاً به انتصاب الهی است نه به انتخاب مردم. در مقابل این دیدگاه، برخی فرق دیگر همچون معتزله، اشاعره و امامت را واجب علی الناس دانسته‌اند. (۱)

● دلایل ضرورت امامت در دیدگاه متکلمان امامیه

متکلمان امامیه با دلایل مختلفی وجوب امامت را به اثبات رسانده‌اند. غالب متکلمان امامیه، ضرورت امامت را امری عقلی می‌دانند. (۲) بدین معنا که عقل به ضرورت امامت، به معنای لزوم و وجوب وجود امام حکم می‌کند، از این رو بشر همیشه نیازمند امام و رهبر است؛ لذا بر خداوند واجب است شخصی را به عنوان امام و رهبر تعیین کند و این همان ضرورت عقلی است. در اینجا به طور خلاصه به بیان برخی از ادله عقلی ضرورت امامت اشاره می‌نماییم

۱. قاعده لطف:

قاعده لطف، اصلی‌ترین و مهمترین دلیلی است که در متون کهن کلامی شیعه آمده و عموم متکلمان شیعی بدان استناد کرده‌اند. بر اساس این قاعده، نصب امام از مصادیق لطف است و از آنجا که لطف، بر خداوند واجب است؛ پس نصب امام، بر حکیم تعالی واجب است. (۳) از این نظر، وجوب امامت، همچون وجوب نبوت است.

به تعبیر دیگر بر اساس این قاعده بر خداوند واجب است با لطف و رحمت بر بندگان خود، پیامبرانی و یا امامانی را در میان بندگان گسیل دارد تا راه و رسم صلاح و سعادت در معاد و معاش را به آنان بیاموزند و آنان را به مصالح و مفاسد اعمال زشت و زیبای خود آگاه و هوشیار سازند.

۲. یقین به فراغ ذمه:

می‌دانیم که خدای متعال تکالیفی اعم از واجب و حرام و ... بر عهده مکلفین گذاشته که یقین به فراغ ذمه از آن تکالیف نیز خود از جمله واجبات شرعی است. با این حال از آنجا که همه تکالیف به صورت

اهمیت و ضرورت امامت: دلایل عقلی و نقلی

امامت؛ لطف الهی یا انتخاب مردمی؟

اگر امامت واجب علی الناس است، چرا عقل، خدا را به نصب امام ملزم می‌کند؟



دکتر محمد هادی فرقانی
دانش آموخته دکتری رشته امامت

ضرورت امامت به معنای وجوب وجود امام از طرف خداست. چه اینکه امامت به عنوان خلافت و جانشینی رسول خدا «صلی الله علیه و آله» و از مباحث مهم کلامی در فرق اسلامی است که همواره مورد مناقشه میان پیروان مذاهب مختلف اسلامی بوده است. از آنجا که متکلمان امامیه، امامت را استمرار رسالت می‌دانند از این رو نصب امام را از باب لطف خدای متعال بر بندگان واجب می‌شمارند. این در حالی است که متکلمان اهل سنت، به امام به عنوان حاکم سیاسی جامعه نگاه می‌کنند و بر این اساس ضرورت وجود امام را از باب تشکیل حکومت و اداره جامعه اسلامی معرفی می‌کنند.

توضیح اینکه انسان بر اساس فطرت خود، همواره در حرکت به سوی کمال است و هدف از آفرینش او نیز همین است؛ منتهی در مسیر حرکت تکاملی وی، آفات، موانع و خطرات بسیاری وجود دارد؛ به گونه‌ای که امکان دست‌یابی انسان به کمال، به خودی خود و بدون یاری دیگران، بسیار ضعیف بلکه ناممکن خواهد بود؛ بنابراین باید راه تضمین شده‌ای برای حصول هدف آفرینش وجود داشته باشد تا نقض غرض نشود. این راه تضمین شده در زمان پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» و توسط آن حضرت تأمین می‌شود؛ ولی نیاز به زمان خاصی نیست بلکه همیشه وجود دارد؛ یعنی باید همواره یک انسان کامل راه یافته به مقصد و آگاه از راه و خطرات و پیچ و خم‌های آن وجود داشته باشد تا راهنمای انسان‌ها به مقصد والای تکامل باشد. این انسان کامل همان «امام» است؛ همان انسان معصوم و برگزیده‌ای که تمام امتیازاتی که ممکن است در یک فرد متعالی تحقق یابد در او به فعلیت رسیده است.

● وجوب امامت، علی الله است یا علی الناس

اصل وجوب امامت از جمله اموری است که مورد اجماع و اتفاق همه مسلمانان است. با این حال در اینکه امامت واجب علی الله است

داشته باشد زمینه های رشد و صلاح مردم فراهم خواهد بود و اگر وجود نداشته باشد، عکس آن رخ خواهد داد و در نتیجه، از نبود امام زیان بزرگی به جامعه وارد می شود و دفع چنین زیان هایی در شریعت واجب است. بنابراین، وجود امام واجب خواهد بود. (۷)

۶. لزوم اتمام حجت:

به حکم عقل و تأیید شرع باید در هر زمانی حجتی بین مردم باشد؛ در غیر این صورت مردم در روز قیامت معذور بوده و در پیشگاه الهی حق دارند چنین بگویند که اگر برای ما حجتی می فرستادی، هرگز گمراه نمی شدیم. از این رو در روایات اهل بیت «علیهم السلام» چنین آمده که از هنگامی که خدای متعال آدم را قبض روح کرد، هرگز زمین را بدون امامی که بندگان به وسیله او به سوی خداوند هدایت شوند رها نکرده و او حجت خداوند بر بندگانش است و زمین بدون امامی که حجت خداوند بر بندگانش باشد باقی نخواهد ماند. (۸)

منابع:

۱. ربانی گلپایگانی، علی، مقاله «امامت»، دانشنامه کلام اسلامی ج ۱، ص 406-418.
۲. محمدی، علی، شرح کشف المراد، ص 406-407.
۳. بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۵.
۴. مظفر، محمدرضا، عقائد الإمامیة، ص ۶۵؛ سید محسن خرازی، بدایة المعارف الإلهیة فی شرح عقائد الإمامیة، ج ۲، ص ۵.
۵. بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۴۲۱.
۶. حلی، حسن بن یوسف، ألفین، ص 24-28.
۷. ر.ک: ربانی گلپایگانی، علی، مقاله «امامت»، دانشنامه کلام اسلامی ج ۱، ص ۴۰۸.
۸. اصول کافی، ج ۱، ص 178، «باب ان الارض لا تخلوا من حجة».

قطعی بر مکلفین مشخص نیست، پس باید به دنبال کسی باشیم که با تبعیت از او قطع و یقین به فراغت ذمه پیدا کنیم و آن شخص پس از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله تنها امام است که جانشین او بوده و مفسر واقعی قرآن کریم و مبین احکام و سنن الهی است. (۴)

۳. نیاز شریعت به مفسر:

از دیگر دلایل اثبات ضرورت عقلی امامت، لزوم مفسر و مبین برای احکام و معارف اسلامی است که بر چهار مقدمه استوار است:

الف: پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله»، به عنوان خاتم پیامبران است از این رو احکامی که آن حضرت در قالب دین مبین اسلام آورده است، برای همیشه باقی خواهد ماند و هرگز نسخ نخواهد شد.

ب: قرآن کریم، معجزه جاویدان آن حضرت است که همواره تا ابد رهپویان راه حق را به مسیر مستقیم سعادت و کمال هدایت می نماید.

ج: آیات قرآن کریم، نیازمند تبیین و توضیح است و یکی از وظایف پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نیز همین بوده است.

د: بدون تردید، در زمان حیات رسول خدا «صلی الله علیه و آله» و با عنایت به محدودیت عمر مبارک آن حضرت و پیدایش موانع مختلف پیش روی ایشان از جمله جنگ های مختلف با کفار و مشرکین و ... تبیین همه احکام و معارف اسلامی و تفسیر و توضیح آیات قرآنی، به گونه ای که مردم را در طول تاریخ و پس از پایان دوره رسالت، از هدایت هدایت گران الهی بی نیاز کند، محقق نشد.

در نتیجه پس از آن حضرت همچنان نیاز به مرجعی است که بتواند احکام و دستورات نازل شده توسط خداوند به واسطه رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» را برای مردم، تبیین کند و بدین ترتیب، راه سعادت و نیک فرجامی را برای مردم، آشکار سازد. (۵) بنابراین، برای حفظ دین و تبیین آن، چاره ای جز وجود امامی که جانشین پیامبر بوده و از شئون، صفات و مقامات او همچون علم غیب، عصمت و ولایت برخوردار باشد، نداریم.

۴. لزوم اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی:

برخی از متکلمان به لزوم اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی بر وجوب امامت استدلال کرده اند؛ زیرا تحقق این امور که مطلوب شارع است، بدون امام امکان پذیر نیست. (۶)

۵. وجوب دفع ضررهای بزرگ:

وجوب دفع ضررهای بزرگ از دیگر دلایل عقلی متکلمان بر وجوب امامت است؛ زیرا بدیهی است که اگر در جامعه رهبری دانا و توانا وجود

اصل انگاری یا فرع انگاری امامت

امامت؛ اصلی که اکمال دین به آن وابسته بود

اگر امامت فرع دین بود، چرا خداوند کمال
دین را به آن مشروط کرد؟

دکتر محمد هادی فرقانی
دانش آموخته دکتری رشته امامت



بر اساس این آیه خدای متعال می‌فرماید: امروز به واسطه ولایت و امامت دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد. روشن است که تا قبل از نزول آیه مذکور، خدای متعال هنوز دین خود را که به واسطه انبیای قبل به تدریج بر مردم نازل کرده بود، کامل نکرده و نعمت را نیز بر ایشان تمام ننموده بود و اگر چه دین اسلام نسخه کامل شده ادیان قبل و به عنوان ناسخ آنها به شمار می‌رفت اما هنوز هم دین مورد رضایت خدای متعال نبود تا اینکه به دستور الهی در روز غدیر امام امیرالمومنین «علیه السلام» به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» معرفی شده و بر ولایت و امامت آن حضرت بیعت گرفته شد. این در حالی است که بسیاری از احکام الهی تا زمان نزول آیه که آخرین سال حیات زندگی رسول خدا «صلی الله علیه و آله» بود، بر مردم بیان شده بود.

حال اگر اکمال دین اسلام با آن همه جامعیت در احکام، اخلاق و عقائد، تنها به واسطه مساله امامت و ولایت است و بدون آن خدای متعال از آن دین رضایت ندارد، می‌توان به این نتیجه دست یافت که امامت اصلی از اصول آن دین است و مساله‌ای در این درجه از اهمیت نمی‌تواند از جمله فروع دین باشد.

۱-۲. آیه تبلیغ

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»

آیه تبلیغ بخشی از آیه ۶۷ سوره مبارکه مائده است. در این آیه خدای متعال با لحنی خاص خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: «ای رسول ما، آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان که اگر این کار را انجام ندهی، رسالت خدا را به انجام نرسانده‌ای».

به اتفاق شیعه، این آیه در شان امام امیرالمومنین «علیه السلام» و در روز ۱۸ ذی‌الحجه یعنی روز غدیر، نازل شده است. (۳) در منابع اهل سنت نیز روایاتی وجود دارد که زمان و مکان نزول این آیه را غدیر خم بیان می‌کند. (۴)

با توجه به این شان نزول، اهمیت مساله امامت و ولایت در اسلام بیش از پیش آشکار می‌گردد؛ چه اینکه بر اساس این آیه خدای متعال به پیامبرش چنین خطاب می‌کند که اگر امامت و ولایت امیرالمومنین «علیه السلام» را در این روز بر مردم بیان نکرده و از آنها بر این امر بیعت نگیرد، نه تنها زحمات ۲۳ ساله خویش را بلکه رسالت خدای متعال را که توسط سایر انبیای الهی تا آن روز محقق شده بود، از بین برده و هدر داده است.

امامت از جمله اصول اعتقادی مهم و بنیادین دین مبین اسلام است که در کنار سایر اصول اعتقادی اعم از توحید، نبوت و معاد، از اهمیت ویژه و بسزایی برخوردار است به گونه‌ای که بر اساس برخی نصوص، معرفت خدای متعال نیز در گرو معرفت امام بوده و تنها مسیر شناخت خدا، شناخت امام و اطاعت از او است. (۱)

با این وجود یکی از مباحث اختلافی و چالش برانگیز میان پیروان مذاهب مختلف اسلامی، اختلاف در اصل بودن یا فرع بودن مساله امامت است. برخی امامت را اصلی از اصول دین دانسته و برخی دیگر آن را از جمله فروع دین به شمار می‌آورند و اصل بودن آن را به مذهبی خاص (امامیه) منتسب می‌کنند.

این اختلاف از دو مبنای دیگر در تعیین امام سرچشمه می‌گیرد و آن اینکه به عقیده امامیه، امامت امری الهی است از این رو تعیین امام تنها در اختیار خدای متعال بوده و شخص امام با انتصاب خدای متعال به این منصب منصوب می‌شود در مقابل پیروان اهل سنت بر این باورند که از آنجا که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در دوران ۲۳ ساله رسالت خویش، هیچ شخصی را برای بعد از خود به عنوان خلیفه و جانشین معرفی ننموده و بر این مهم وصیت نیز نکردند، از این رو تعیین امام به مردم و اختیار آنان واگذار شده و امری است انتخابی.

در این نوشتار با قطع نظر از ادله هر یک از فریقین در دو نظریه انتصاب و انتخاب، به تبیین ادله اصل بودن امامت در نظام اصول اعتقادی می‌پردازیم تا خط بطلانی باشد بر مساله فرع انگاری آن.

ادله اصل بودن امامت

۱. آیات قرآن کریم

از جمله مهم ترین ادله‌ای که می‌توان اصل بودن امامت را از آنها برداشت نمود، برخی آیات قرآن کریم است.

۱-۱. آیه اکمال دین

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» این آیه بخشی از آیه سوم سوره مبارکه مائده است که همه علمای شیعه و بسیاری از علمای اهل سنت معتقدند این آیه در روز غدیر و به سبب معرفی امیرالمومنین «علیه السلام» توسط پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به خلیفه و امام خویش نازل شده است. (۲)

منابع:

۱. این مطلب در روایات و ادعیه متعددی از اهل بیت علیهم السلام، بیان شده است. از جمله می‌توان به این فراز از زیارت جامعه کبیره مثال زد که می‌فرماید: «بنا عبد الله و بنا عرف الله».
۲. امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۱، ص ۴۴۷.
۳. ر.ک: امینی، الغدير، ج ۱، ص ۴۴۷.
۴. ر.ک: سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۴.
۵. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۲۵۲؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۰؛ قندوزی، ینابیع المودة، ج ۳، ص ۴۵۶.

چرا که رسالت و هدف همه انبیا، رساندن دستورات الهی به مردم و قدم نهادن در مسیر تکمیل دین الهی یعنی اسلام بود.

حال سوال این است که آیا چنین مسالهای با این اهمیت که عدم اهتمام به آن موجب خدشه در زحمات گذشته و به انجام نرساندن رسالت الهی می‌شود، می‌تواند در زمره فروع دین باشد یا آنکه اصلی از اصول دین به شمار می‌رود؟

۲. روایات

از میان روایات نیز می‌توان به حدیث مشهور و متواتر نبوی «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (۵) اشاره نمود. این روایت که به حدیث «من مات» یا «حدیث معرفت امام» نیز شهرت دارد از جمله روایات بسیار مهم در اهمیت مساله امامت است که نه تنها در منابع معتبر شیعه نقل شده بلکه به الفاظ مختلف در منابع معتبر روایی اهل سنت نیز یافت می‌شود که البته همگی به یک معنا اشاره دارند و آن اینکه کسی که بمیرد اما امام عصر و زمان خویش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

روشن است که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» این روایت را در جمع مسلمانانی که به خدای متعال و نبوت آن حضرت ایمان داشتند بیان فرموده است. این امر حاکی از یک نکته مهم است و آن اینکه ایمان به خدا و رسول او بدون شناخت امام زمان و اطاعت از وی، در عاقبت بخیری و مردن به مرگ اسلام کفایت نمی‌کند بلکه در کنار آنها، شناخت امام نیز لازم و ضروری است چه اینکه اگر مسلمانی از دنیا برود بدون شناخت امام زمانش، به مرگ جاهلیت یعنی بر کفر و نفاق و ضلالت از دنیا رفته است.

اگر اهمیت مساله امامت و شناخت امام، تا این حد است که مرز میان اسلام و جاهلیت قرار گرفته، آیا چنین امری در شمار اصول دین نیست؟

۳. سیره مسلمانان صدر اسلام

هر چند گفتار و کردار غیر معصوم برای ما حجت نیست اما نسبت به آن دسته از کسانی که امامت را از جمله فروع دانسته و در عین حال، عمل اصحاب نیز برایشان معتبر و حجت است، به این دلیل نیز می‌توان استناد نمود.

توضیح اینکه به شواهد تاریخی، پس از شهادت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در حالی که هنوز آن حضرت دفن نشده بودند، عده‌ای از بزرگان مهاجرین و انصار که در شمار صحابه آن حضرت بودند، با ادعای اینکه امت اسلام حتی یک روز نیز نباید بدون رهبر و امام باشند و با طرح ادعای واگذاری این امر توسط رسول خدا «صلی الله علیه و آله» به مردم، در سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا امام و خلیفه پس از آن حضرت را تعیین نمایند.

حال می‌گوییم با قطع نظر از غدیر و بیعتی که همان‌ها در آن روز با امیرالمومنین «علیه السلام» به عنوان امام بسته بودند، اگر چنین خبری صحیح باشد، آیا بدان معنا نیست که نزد آنان تعیین امام بر امت حتی بر تجهیز و دفن پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» نیز مقدم بوده است؟ در این صورت آیا چنین مساله ای در شمار اصول دین نیست؟

در چنین لحظه‌ای، اضطراب انتخاب، انسان را به گرداب تردیدهای پی‌درپی می‌کشاند و درست در اوج این طوفان درونی، پرسش‌های بنیادین سر برمی‌آورند: به‌راستی کدامین راه بهترین است؟ معیار ما از «بهترین» چیست؟ آیا این معیار برای من و تو یکسان است؟

در نگاه نخست، چنین می‌نماید که هرکس در تاریکی شمع به دست دارد و حقیقت، نسبی و متکثر است، اما آیا این تمام ماجراست؟ آیا نمی‌توان در پس صداهای پراکنده، نوبی واحد شنید؟ ندایی که از فراسوی زمان و مکان، از ژرفای فطرت یکسان انسان‌ها برمی‌خیزد؟

بیشتر مکاتب بشری در این نقطه از پاسخ‌گویی باز می‌مانند، اما شاید پاسخ را باید در افقی فراتر جست، در ندایی که ریشه در آگاهی مطلق دارد و از سرچشمه‌ای سیراب می‌شود که از زنگار و ناخالصی مبرا است؛ ندایی مطلق، که خرد جوای حقیقت را اقناع می‌کند و دل مضطرب را آرامش می‌بخشد؛ ندایی که نه نظر شخصی «من» و «تو» است، نه محصول تجربه‌های محدود بشری؛ بلکه قطب نمایی است، که مسیر را حتی در تاریک‌ترین گرداب‌ها نشان می‌دهد.

این همان ندای هدایت الهیست که در پهنه تاریخ، در قالب پیام‌آوران و اولیای معصومش تجلی یافته تا انسان حیران را از این گمراهی نجات بخشد.

ندایی که می‌تواند در این بی‌راهه موهوم حیرت، چراغ راه باشد و اینجاست که فریاد نخستین ما، به ندای فراسو می‌پیوندد و وعده ظهور کسی را می‌دهد، که خود بزرگ‌ترین پاسخ به تمامی این پرسش‌هاست.

او، نه فقط راهنمایی برای انتخاب‌های فردی، که منجی بشریت و محقق حقیقت مطلق است؛ انتظار او، معنابخش همه‌ی سرگشتگی‌هاست؛ انتظاری که یعنی باور داشتن به وجود پاسخی نهایی. اگرچه اکنون در تاریکی مسیر گام برمی‌داریم، اما امید به روشنایی ما را پیش می‌برد؛ روشنایی‌ای که روزی سراسر جهان را فرا خواهد گرفت.

ادامه این مسیر را در شناخت منادیان حقیقت پی خواهیم گرفت...

نور به راهتون.

از فریاد نخستین تا ندای فراسو



مریم موحد نژاد

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی مرکز
زیب کبری (س) کازرون

قاطعانه‌ترین تصمیم حیات، پیش از هر کلامی، هر نگاهی و حتی پیش از هر نامی رقم می‌خورد. در آن لحظات جان‌فزای تولد، بر آستانه‌ی جهانی اسرارآمیز، با فریادی که هم ترنم تسلیم است و هم طغیان، نخستین گزینش هستی‌شناختی خویش را در دفتر کائنات به ثبت می‌رسانیم.

آن طلوع آوازه‌ی سراسر واکنشی‌گریزی نبود؛ بلکه نخستین موضع‌گیری روحی کوچک در تقابل با بزرگ‌ترین معمای وجود بود؛ ماندن در پناهگاهی تاریک اما امن، یا راهی دیار پر ز ابهام و ابهام و امکان‌های بی‌کران شدن...

این مسیر پرپیچ‌وخم رشد، اکنون ما را به دنیای بزرگسالی رسانده است؛ جایی که هر گزینش به‌ظاهر ساده می‌تواند نه تنها بر زندگی خودمان، بلکه مطابق «اثر پروانه‌ای» (۱) بر زندگی دیگران و حتی نسل‌های آینده نیز اثرگذار باشد، جایی که ما بین این همه هیاهو فراموش کرده‌ایم که آن تنهایی آغازین که در آغاز راه با ما همراه شد، اینک در ژرفای هر لحظه ابراز وجود می‌کند و بر تنهایی ما در برهه‌های حساس انتخاب، مهر تأیید می‌زند...

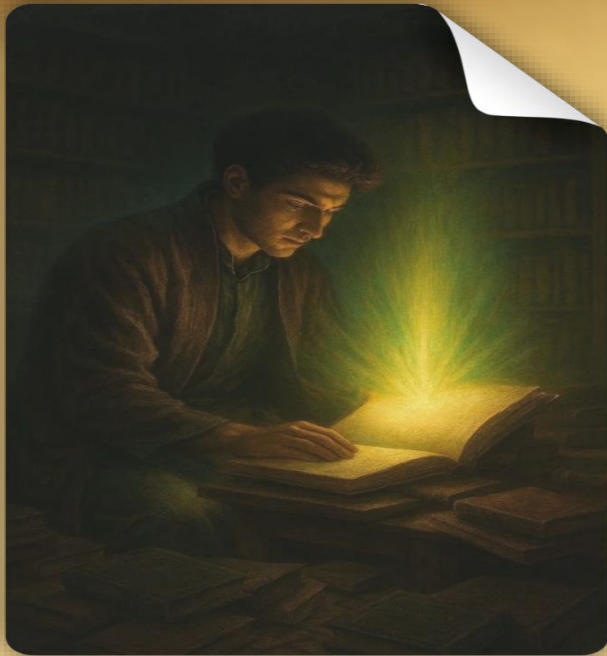
در اوج تعدد صداهای درونی و بیرونی، آنگاه که تمیز ندای راستین از ننداهای کاذب، دشوار می‌شود، هر انتخاب، صحنه‌های متفاوتی از پیامدهای محتمل را پیش چشمانمان می‌گستراند و این، تنها آغاز قصه‌ی زندگی است...

در میانه تار و پود آزادی انتخاب، هر راهی ما را به سمت و سویی فرا می‌خواند؛ هر یک نویدبخش اتفاقاتی نو و هر گزینش، چشم‌پوشی از جهانی موازی است که شاید در آن رضایتی دیگر نهفته باشد.

به قول بری شوارتز (۲)، روان‌شناس، فراوانی امکان‌ها نه تنها گره‌گشا نیست، بلکه بار سنگین مسئولیت را بر دوش ما می‌نهد.

۱. اثر پروانه‌ای (Butterfly Effect) «نشان می‌دهد که در سیستم‌های آشوب‌ناک و غیرخطی، تغییرات کوچک در شرایط اولیه می‌توانند نتایج بسیار بزرگی در آینده داشته باشند. درواقع، اثر پروانه‌ای به ما می‌گوید که تغییرات ناچیز می‌توانند پیامدهای بزرگ به دنبال داشته باشند.

۲. کتاب «تضاد انتخاب» (The Paradox of Choice)، اثر بری شوارتز.



جایگاه امامت در نظام هستی - مناصب امام؛ ولایت تکوینی، ولایت تشریعی، مرجعیت علمی و سیاسی

از ولایت تکوینی تا هدایت سیاسی؛

چهار بعد امامتی که باید بشناسیم

امامت فقط رهبری دینی نیست؛ حکمرانی بر کل نظام هستی است

حجت الاسلام محمد کاظم تجرد

سطح سه حوزه و استاد حوزه



با بررسی آیات قرآن و روایات در مورد نظام هستی به این نتیجه می‌رسیم که نظام هستی همه تسبیح گوی خداوند هستند:

- **الرعد:** وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقُ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ
- **الإسراء:** تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا
- **الأنبياء:** وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ
- **النور:** أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَاقَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
- **يس:** لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ
- **الزمر:** وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- **غافر:** الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ
- **فصلت:** فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ
- **الشورى:** تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
- **الحشر:** هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

نظام هستی مخلوق خدا هست و امامان نمایندگان و خلفای خدا روی زمین، به همین دلیل جایگاه امام در نظام هستی بسیار مهم هست. این جایگاه شاید به دلیل ابعاد وسیع امامت کمتر مورد توجه قرار بگیرد اما با دقت در روایات به این نتیجه می‌رسیم که ائمه محور اصلی آرامش و ثبات زمین هستند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي وَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زَرُّ الْأَرْضِ بَعْنِي أَوْ تَادَهَا وَ جِبَالُهَا بِنَا أَوْ تَدَّ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسْبِيحَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وَلَدِي، سَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا، وَ لَمْ يُنْظَرُوا

حدیث مشهوری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در متون حدیثی نقل شده است که حضرت می‌فرمایند اگر اهل بیت نباشند زمین از بین می‌رود.

در حدیث بالا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: من و ۱۲ فرزندم و تو یا علی استوانه‌های زمین هستید؛ به وسیله ما خداوند زمین را از نابودی حفظ کرده است و زمانی که ۱۲ فرزند من از دنیا بروند زمین نابود می‌شود و هیچ مهلتی داده نمی‌شود.

این حدیث و نظائر این حدیث از چند جهت نیاز به بررسی دارند. برای بررسی باید به چند نکته توجه کرد:

نکته اول این هست که جایگاه امامت و شئون و صفات امامت از امور عقلی محض نیستند. بعضی از مسائل کلامی و عقائد عقلی هستند و با دلائل عقلی می‌توان به آنها رسید. مانند توحید ذاتی و ضرورت نبوت و امامت و معاد.

اما در مورد مسائل جزئی تر و شناخت تفصیلی نیاز هست که به آیات و روایات مراجعه کرد زیرا اینگونه موارد حیطه ورود عقل نیست. عقل برای به نتیجه رسیدن در اینگونه مسائل نیاز به مقدماتی دارد که از آن محروم است. جایگاه امامت در نظام هستی هم از اموری است که باید به بررسی نقلی در مورد آن به نتیجه رسید.

■ حال اگر زمانی باشد که زمین از حجت خدا خالی شده باشد یعنی قدرت طاغوت به اندازه ای شده است که دیگر هیچ کسی ادامه دهنده راه اهل بیت باقی نمانده است. در چنین شرایطی حرکت جهان و جامعه در مسیر تسبیح خداوند نبوده است و به مرور کفر و ظلم همه جهان را فرا می گیرد. چون دیگر هدایتی هم وجود ندارد تا مسیر حق را به مردم برساند.

خوب طبیعتاً در چنین حالتی زمین هم که غیر از مسیحین را قبول نمی کند به مرحله نابودی میرسد.

در حالات شهادت امام حسین علیه السلام هم، این موارد دیده شده است. گروهی که در شهادت دخیل بودند نابود شدند و جاری شدن خون از زمین و آسمان و اتفاقات خارق العاده طبیعت در آن لحظات شاید به همین دلیل باشد. یعنی با شهادت اباعبدالله علیه السلام مسیر تسبیح و تقدیس خدا دچار انحراف اساسی شده بوده است.

اما در دوران غیبت امام زمان علیه السلام هرچند حضرت ظاهر نیستند اما چون حاضر هستند و هدایت دارند مسیر حق و هدایت مخفی نمی شود.

نکته دیگر این است که در دعای سلامتی امام زمان این نکته تأکید شده است که خداوند از حجه خود مراقبت کن تا زمانی که در زمین ساکن شود و زمین مطیع حضرت باشد. (حتی تسکینه ارض طوعاً). مراد از طاعت زمین اطاعت اهل زمین است چون زمانی که زمین و مخلوقات عالم شاهد قیامت هستند، همه عادل هستند و مطیع امر خدا و ولی خدا هستند.

پس هستی خود را تابع دستورات امامان می داند و تنها گروهی که در عالم باید مراقب باشد تا از بین نرود انسان ها هستند زیرا با نعمت اختیارشان باید راه حق و عقلانیت که راه ائمه هست را انتخاب کنند. که اگر این راه را انتخاب نکنند و در برابر امام ایستادگی کنند، دنیای آنان نیز با نابودی رو به رو می شود.

در نتیجه، ثبات زمین تا زمانی که امام وجود دارند و هدایت میکنند و برای لغزش های مومنین دعا و استغفار می کنند، حالت کفر حاکم نمیشود و زمین دچار نابودی نمی شود. این ویژگی یکی از بزرگترین ویژگی های امام و خلیفه الله بر روی زمین است.

امام وصی و جانشین پیامبر است. زمانی که امام وصی پیامبر است باید جایگاه پیامبر را نیز داشته باشد. البته تنها جایگاهی که پیامبر دارد اما امام ندارد جایگاه دریافت وحی و تشریع است. به همین دلیل در حدیث مشهور منزلت پیامبر خطاب به امیرالمومنین میفرمایند: اما منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

این حدیث مشهور نکات فراوانی دارد. یکی از آن نکات این است که حضرت به امام علی علیه السلام می فرمایند: تو مانند هارون هستی برای من. هارون کسی است که تمامی مناصب حضرت موسی به او می رسد و نبی هم بوده است. اما حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم می گویند تو فقط نبی نیستی. پس غیر از نبوت همه ویژگی های پیامبر به ائمه می رسد.

■ اما شئون دیگر پیامبر مانند ولایت تکوینی، ولایت تشریعی، مرجعیت علمی و مرجعیت سیاسی از شئوناتی است که امام به عنوان وصی پیامبر نیز داراست:

۱. ولایت تکوینی یعنی اینکه همه موجودات عالم از ائمه دستور می گیرند. اما این دستور، دستورات طبیعی و خلقتی است. در روایات نکات خاصی در این مورد ذکر شده است. بعضی از این روایات نقل شان سخت است و نیاز به ایمان و دقت و شناخت فراوان دارد. اما موردی که بسیاری بیان شده است این است که بسیاری از مخلوقات عالم برای دفاع از اهل بیت تلاش کرده اند و حتی به سخن آمده اند.

- غافر: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ
- فصلت: فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَسْأَمُونَ
- الشورى: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
- الحشر: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- الجمعة: يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- التغابن: يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

این آیات نمونه ای از آیاتی هستند که کل عالم را تسبیح گوی خداوند بیان می کنند. تسبیح خداوند به چه معناست؟ تسبیح یعنی منزه بودن خدا از شرک و هرگونه تفکر کفر آمیز. حضرت آیت الله جوادی در شرح این موضوع با اشاره به بحث ربی می فرمودند: چون کل عالم تسبیح خداوند را می گویند هر چیز غیر الهی را پس می زنند و به همین دلیل ربا و آنچه از ربا به دست می آید را قبول نمی کنند. در نتیجه نظام هستی برای حفظ شدن نیاز به کسی دارد که همواره با شرک و گمراهی مبارزه کند و همیشه زمین دلیل برای ثبات داشته باشد.

به همین دلیل طبق روایات، اولین مخلوق خداوند اهل بیت هستند. در روایت زیر به این موضوع اشاره شده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ قَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يَحْلُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يَحْرِمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَحِقٌ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذَهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ.

محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی علیه السلام بدم و اختلاف شیعه را مطرح کردم، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود (یگانه‌ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید، آنها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید، و ایشان را بر آفرینش آن‌ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! اینست آن دیناتی که هر که از آن جلو رود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که به آن بچسبد، بحق رسیده است، ای محمد همواره ملازم این دینت باش، اینکه اولین مخلوق خداوند، ائمه هستند به این دلیل است که ائمه علم هدایت بشریت هستند، برای اینکه از مسیر و هدف خلقت خارج نشوند. حال اگر ائمه در زمین وجود نداشته باشند چه اتفاقی می افتد؟

ائمه به مرگ معمولی از دنیا نمی روند. یا به وسیله شمشیر شهید می شوند یا به وسیله سم. حاکمان عباسی خیلی تلاش می کردند از مردم مخفی کنند که ائمه توسط آنان شهید شدند و وانمود می کردند که ائمه به مرگ معمولی رحلت کرده اند اما همیشه رسوا می شدند.

سرآمد هستند اما متأسفانه کمتر این موضوع در زمان خودشان مورد توجه بوده است و روایات و سخنانی که در این زمینه به دست ما رسیده است نیز مورد کم لطفی قرار گرفته اند.

از ائمه احادیث زیادی در رشته های مختلف تجربی مانند طب ، شیمی ، گیاه شناسی و ... وجود دارد و در نجوم و فیزیک و مهندسی نیز شاگردان اهل بیت شگفتی های فراوانی به وجود آورده اند.

متأسفانه در این زمینه گاهی احساس می شود دانشمندان غربی بیشتر باور دارند و از کلام ائمه و شاگردان آنان بیشتر استفاده می کنند اما در میان دانشجویان مسلمان این موضوع به اندازه مطلوب مورد بررسی قرار نگرفته است.

در میان علوم مختلف اهل بیت بیشترین بررسی در زمینه پزشکی اتفاق افتاده است که رساله های مختلف مانند رساله ذهبیه امام رضا علیه السلام و کتاب قانون ابن سینا از همین موارد است.

این پیشرفت علمی در توصیه های اهل بیت نیز مورد تاکید بوده است با پذیرش ولایت علمی اهل بیت این پیشرفت های چندین برابر خواهد شد شاید به همین دلیل باشد که با ظهور امام زمان در روایات آمده است که علم و عقول مردم با لطف حضرت به مرحله کمال خواهد رسید.

۴. اما مظلوم ترین جایگاه اهل بیت که بسیار مورد توجه دشمنان آنان بوده است ولایت سیاسی آنان است. سیاست که به معنای هدایت مسیر حرکت جامعه می باشد ، یکی دیگر از وظائف پیامبر است که به ائمه می رسد.

در زیارت جامعه کبیره امام هادی علیه السلام، ائمه را ساسه البلاد معرفی می کنند. اولین اقدام رسول خدا در مدینه به دست گرفتن سکان سیاسی این شهر بود و مشخص کردن فرماندار برای مناطق مختلف . امیرالمومنین بعد از رسول خدا از همین موضوع گلایه مند بودند که چرا مردم ولایت سیاسی ائمه که در حدیث غدیر و دیگر احادیث و آیات قرآن مانند آیه اولی الامر بیان شده بود را فراموش کردند و کنار گذاشتند.

هدایت اجتماع یکی از سخت ترین و مهم ترین اموری است که برای هدایت بندگان خدا لازم است. در طول تاریخ همواره اولیا خدا با طاغوت در مبارزه بودند و طاغوت معمولاً کسانی بودند که کنترل سیاسی جامعه را به دست گرفته بودند.

هدایتگری سیاسی ائمه حتی بارها به داد حکام غاصب تاریخ رسیده است و در پرتوی همین هدایت سیاسی ائمه بوده است که بسیاری از انقلاب ها بر علیه طاغوت شکل گرفته است. از قیام سودان گرفته تا نهضت مشروطه و ملی شدن نفت و بالاخره انقلاب اسلامی ایران.

حتی حضرت امام که شاگرد تراز مکتب ائمه و اسلام بوده اند با تمسک به همین ولایت سیاسی ائمه به مسئولین شوروی تذکر دادند و سعی کردند آنان را از سقوط و نابودی به نور هدایت الهی دعوت کنند. نکات ائمه در مورد حکومت داری (مخصوصاً در نامه امیرالمومنین به مالک اشتر و توصیه ائمه به امثال علی بن یقظین)، حقوق مردم و حاکم، توصیه های سیاست خارجه، توصیه های نظامی و دستوراتی که در مورد استقلال کشور و وطن دوستی و دشمن شناسی در احادیث وجود دارد، نشانه همین ولایت سیاسی ائمه است.

در قرآن نیز ولایت خداوند تمام و کامل برای اهل بیت تفویض شده است مانند آیه ۳ سوره مائده. در بسیاری از معجزات اهل بیت نیز این تصرف و حکومت ائمه در موجودات عالم بیان شده است. مثلاً زمان ماجرای جوشیدن آب از سنگ مانند همان معجزه ای که در مورد حضرت موسی اتفاق افتاد، آمده است و در بعضی از روایات دیگر آمده است که ذخائر معدنی و گنج های عالم خودشان را به حضرت و سپاهیان حضرت عرضه می کنند.

در زیارت جامعه هم در معرفی ائمه آمده است (رضیکم خلفا فی ارضه و حججا علی بریته) یعنی اهل بیت حجت بر همه مخلوقات هستند و ولایت تکوینی هم دارند. در حدیث معروف ابی العلاء هم امام به او می فرمایند : بینمه رزق الورا یعنی رزق و روزی عالم نیز به وسیله اهل بیت توزیع می شود و این همان ولایت تکوینی است.

۲. شان دیگر امام ، ولایت تشریعی است. ائمه در شریعت و قانون گذاری دینی هم مانند پیامبر ولایت دارند. البته این ولایت تشریعی با ولایت پیامبر یک تفاوت دارد که همان مسئله وحی است. چون پیامبر مخاطب وحی تشریعی است ، اصول دین و حد و حدود دین را ایشان مشخص می کنند اما ائمه در زمینه تشریع مفسر و معلم شریعت پیامبر هستند. در این صورت معنای ولایت آنان این می شود که هرچه دستور دهند و هر نکته ای که در مورد سوالات دینی و شریعت بگویند واجب اطاعه است.

به همین دلیل در مواردی که در پاسخ به سوالات شرعی یا اعتقادی و در کل مسائل شریعت از اهل بیت سوال پرسیده می شود یا نکته ای که ائمه در این موارد می گویند، مانند بیانات رسول خدا حجت شرعی است و از کلام آنها می توان حرمت یا حلیت را دریافت کرد.

همین ولایت تشریعی است که کار را در دوران تقیه سخت می کند. چون قول و فعل و تقریر ائمه حجت است و در دوران تقیه مجبور بودند گاهی مسائلی را مطرح کنند که خلاف شریعت پیامبر بود و موافق شریعت عباسیان. در چنین شرائطی ائمه راهکار هایی می دادند تا مردم متوجه شوند که این فتوا و صحبت از تقیه بوده است و حجیت شرعی ندارد.

ائمه نیز در مسیر انجام این رسالت مهم ، بیانات فراوانی داشته اند که کتب فقهی و حدیثی ما از این منبع سرشار استفاده می کنند و علت اصلی فقه پویای شیعه همین ولایت تشریعی اهل بیت است.

۳. یکی از شئونی که امروزه نیاز هست بیشتر به آن توجه شود جایگاه علمی اهل بیت است. اهل بیت ما بهترین معلمان و منابع علم عالم هستند . علم اهل بیت چند ویژگی دارد: **اولاً** هر موضوعی که برای پیشرفت بشر مورد نیاز است در علم اهل بیت وجود دارد. **ثانیاً** علم اهل بیت هیچگاه همراه با تردید و اشتباه نبوده است. **ثالثاً** علم اهل بیت از علم الهی نشأت گرفته است.

در بسیاری از ادعیه و روایات زمانی که قرار است اهل بیت معرفی شوند حتماً این نکته بیان می شود که اهل بیت معدن علم هستند . علم اهل بیت در علوم انسانی بیشتر مورد توجه قرار میگیرد که البته اهل بیت شایسته ترین افراد برای تعلیم و تبیین این رشته هستند، اما در زمینه علوم ریاضی و تجربی نیز اهل بیت

فانوس‌هایی که باز روشن شدند

سفر از گمراهی در مسیرهای دروغین تا رسیدن به روشنائی ولایت

نازنین ابطی

دانشجوی کارشناسی آموزش شیمی پردیس
شهید باهنر شیراز



از خانه بیرون زدم،	و در سوسوی آخرین فانوس	برای من
پیرو خدائماها...	برگشتم،	فانوس‌هایم،
کوچه،	نگریستم:	چون با روشنی حق آمیختند،
کوچه غبار گرفته بود...	خانه‌ام ویرانه بود.	نور حقیقت را یافتند...
بی‌جهت،	با مشتی خستگی،	روشن شدند،
بی‌پایان،	با دلی خاموش از دعا،	جان دوباره گرفتند،
در میان صداهایی تلخ،	با تنهایی،	سرابم دریا شد،
که به شیرینی فریب بودند،	تنهایی،	خانه‌ام آباد.
گم بودم.	تنهایی...	کوچه بوی عطر یاس گرفت
هوا بوی عود می‌داد،	در خلأ پوچی نشستم،	معبودم،
بوی طلسم،	زانوهایم بریده،	گمشده تو نبود،
بوی دروغ؛	دروغم زخم‌خورده از شیشه‌ی دروغ؛	من بودم که بی‌تو
دروغی که در جام لب‌خند می‌جوشید	که خود شکسته بودمشان،	به دنبال غیر می‌گشتم.
چون قاصدکی در چنگال طوفان،	نه از سنگینی تنهایی،	من از تو دور،
پا نهادم بر فرشی از مه،	که از سبکی فریب	اما تو،
در جهانی که پرده‌های دود	سر بر گریبان تنهایی نهادم،	تو هرگز مرا
امیدش را بلعیده بودند.	بی‌نام‌ترین اشکم	از آغوشت جدا نکردی
در دوردست،	بر گونه‌ام لغزید.	تو همیشه در همین حوالی هست
خورشیدی از دروغ می‌درخشید.	گرمایی بی‌انتها،	خوشا به حال من که باز پیدایت کرده‌ام...
نزدیک‌تر که می‌رفتم،	دستی مهربان،	
سردتر،	نوری از حقیقت ناب،	
خاموش‌تر،	آن غریب‌ترین اشک را	
بی‌فروغ‌تر می‌شد.	با لطافتی ازلی	
با جانی تشنه،	از چشمانم زدود.	
به سوی سراب دویدم	تیرگی دروغ از نگاهم رفت،	
و نیافتم جز دلی	و در شکستگی حقیقت	
که آخرین فانوسش را	نوری شکفت،	
به فریب باخته بو	ازلی،	
فانوس‌هایم	در من،	
یکی یکی خاموش شدند،	با من،	

منصوصیت، دلایل متعددی دارد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اهمیت مقام امامت: مقام امامت، جایگاهی بس رفیع و الهی است که تعیین آن، تنها بر عهده خداوند است.
- عدم آگاهی مردم از شایستگان: مردم عادی، نمی‌توانند به درستی تشخیص دهند که چه کسی شایسته مقام امامت است.
- جلوگیری از اختلاف: اگر تعیین امام بر عهده مردم بود، احتمال بروز اختلاف و درگیری وجود داشت.

منصوصیت، از انحراف در مسیر امامت جلوگیری می‌کند و تضمین‌کننده استمرار خط ولایت در جامعه اسلامی است. شیعه بر این باور است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مناسبت‌های گوناگون، به ویژه در واقعه غدیر خم، امام علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود معرفی کرد و امامت او را به فرمان خداوند اعلام نمود. همچنین، هر یک از امامان معصوم (علیه السلام)، امام بعدی را با نص صریح معرفی کرده‌اند و بدین ترتیب، سلسله امامت تا امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه) ادامه یافته است.

در پایان، باید گفت که عصمت، علم لدنی و منصوصیت، سه رکن اساسی امامت در مذهب تشیع هستند. این ویژگی‌ها، امام را به عنوان انسانی کامل، عالم و معصوم معرفی می‌کنند که صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را دارد. اعتقاد به این ویژگی‌ها، از لوازم ایمان به امامت است و نقش مهمی در حفظ دین، هدایت مردم و استمرار خط ولایت ایفا می‌کند.



علم لدنی: نوری از عالم غیب

علم لدنی، علمی است که خداوند بدون واسطه به امام عطا می‌کند. این علم، شامل تمام معارف الهی، احکام شریعت، اسرار هستی و دانش‌های مورد نیاز برای اداره جامعه است. امام با علم لدنی، از تمام حقایق آگاه است و نیازی به کسب علم از طریق تعلیم و تفکر ندارد. علم لدنی، به امام این توانایی را می‌دهد که به پرسش‌های گوناگون پاسخ دهد، مشکلات پیچیده را حل کند و جامعه را در مسیر درست هدایت نماید.

علم لدنی، ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از علم بشری متمایز می‌سازد:

- منشأ الهی: علم لدنی، از منبع وحی و الهام نشأت می‌گیرد و عطیه الهی است.
- شمولیت: علم لدنی، شامل تمام علوم و دانش‌های مورد نیاز برای امامت است.
- قطعیت: علم لدنی، قطعی و یقینی است و هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن راه ندارد.
- عدم نیاز به تعلیم: امام برای کسب علم لدنی، نیازی به تعلیم و تفکر ندارد.

علم لدنی، به امام این امکان را می‌دهد که:

احکام شرعی را به درستی تبیین کند: امام با علم لدنی، می‌تواند احکام شرعی را به گونه‌ای صحیح و دقیق تبیین کند که هیچ‌گونه ابهامی در آن باقی نماند.

به پرسش‌های مردم پاسخ دهد: امام با علم لدنی، می‌تواند به تمام پرسش‌های مردم در زمینه‌های مختلف پاسخ دهد و آنان را از سرگردانی نجات بخشد.

مشکلات جامعه را حل کند: امام با علم لدنی، می‌تواند مشکلات پیچیده جامعه را حل کند و راهکارهای مناسبی برای رفع آن‌ها ارائه دهد.

جامعه را به سوی کمال هدایت کند: امام با علم لدنی، می‌تواند جامعه را به سوی کمال و سعادت هدایت کند و آنان را به اهداف الهی برساند.

منصوصیت: انتخابی از سوی آسمان

منصوصیت، به این معناست که امام باید از سوی خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان جانشین تعیین شود. امامت، منصبی الهی است که تنها از طریق نص (آیه یا روایت) قابل اثبات است. هیچ‌کس نمی‌تواند با انتخاب مردم یا شورا، به مقام امامت برسد. امام باید از طریق معرفی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا امام پیشین، به مردم شناسانده شود. این معرفی، باید صریح و آشکار باشد تا هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در مورد امامت او باقی نماند.

شرایط و ویژگی‌های امام:

عصمت، علم لدنی و منصوصیت؛

سه ویژگی که امام را از دیگران متمایز می‌کند



محمد رضا فرهمند کیا

استاد دانشگاه فرهنگیان

در اندیشه شیعی، امامت نه صرفاً یک منصب سیاسی و اجتماعی، بلکه جایگاهی الهی و معنوی است که برعهده افرادی خاص با ویژگی‌های منحصربه‌فرد قرار می‌گیرد. این ویژگی‌ها، که مهم‌ترین آن‌ها عصمت، علم لدنی و منصوصیت هستند، امام را از سایر افراد جامعه متمایز ساخته و او را شایسته رهبری و هدایت امت اسلامی می‌گرداند. هر یک از این ویژگی‌ها، ابعاد گوناگونی دارند که درک صحیح آن‌ها، مستلزم بررسی دقیق و موشکافانه است.

عصمت: سپری الهی در برابر لغزش‌ها

عصمت، به معنای مصونیت از هرگونه گناه، خطا، اشتباه و نسیان است. امام معصوم، نه تنها در عمل، بلکه در اندیشه و نیت نیز از هرگونه ناپاکی و انحراف مبرا است. این عصمت، موهبتی الهی است که خداوند به افرادی خاص عطا می‌کند تا آنان را برای ایفای نقش خطیر امامت آماده سازد. عصمت امام، به دو نوع قابل تقسیم است:

۱. **عصمت ظاهری:** این نوع عصمت، به معنای مصونیت امام از ارتکاب گناهان کبیره و صغیره به صورت عمدی است. امام معصوم، هرگز به عمد مرتکب گناهی نمی‌شود و همواره از اوامر الهی اطاعت می‌کند.

۲. **عصمت باطنی:** این نوع عصمت، به معنای مصونیت امام از هرگونه خطا، اشتباه و نسیان در تشخیص احکام شرعی و مسائل دینی است. امام معصوم، در فهم و تفسیر قرآن و سنت، هرگز دچار خطا نمی‌شود و همواره به حقیقت دست می‌یابد.

عصمت امام، دلایل متعددی دارد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ضرورت حفظ دین: اگر امام معصوم نبود، احتمال تحریف دین و گمراهی مردم وجود داشت. عصمت امام، ضامن حفظ دین از تحریف و تضمین‌کننده صحت تعالیم اوست.

لزوم اعتماد مردم: مردم تنها به کسی اعتماد می‌کنند که از هرگونه خطا و گناه مصون باشد. عصمت امام، اعتماد مردم را جلب می‌کند و آنان را به پیروی از او ترغیب می‌نماید.

اقتضای مقام امامت: مقام امامت، جایگاهی بس رفیع و الهی است که تنها شایسته افراد معصوم است. عصمت، لازمه این مقام است و بدون آن، امامت معنا نخواهد داشت.

خورشید پنهان؛

نشانه های امید در دل تاریکی، از جوانه های گل مریم تا آواز های علی مردان



زهرا برزگر

دانشجوی کارشناسی آموزش زبان عربی مرکز
سلمان فارسی شیراز

سال‌هاست که سیاهی، مثل لباسی چرک و کهنه، بر تن روستای ما، «ده کوره‌ها»، آویزان است. دیگر به یاد نمی‌آورم آخرین بار چه زمانی صدای خنده‌ای از ته دل شنیدم یا رنگ شادی را درست و حسابی دیدم. اینجا، تاریکی نه فقط در شب، که در روز هم سایه انداخته است؛ همسایه‌ای سمج و بی‌رحم که هیچ‌وقت قصد رفتن ندارد.

صبح‌های ده کوره‌ها خاکستری‌ترین رنگ ممکن را دارند و شب‌ها سیاه‌ترین شکل تاریکی را. خورشید، اگر هم برآید، دیر سر از پشت کوه‌های «سیاه‌دره» درمی‌آورد؛ آن‌قدر دیر که دیگر کسی چشم‌انتظارش نیست. کشاورزها، با شانه‌هایی خمیده و دستانی ترک‌خورده، دانه‌های گندم را از دل خاک بالا می‌کشند؛ نه برای زندگی، که فقط برای زنده ماندن. کودکان هم، به جای دویدن و خندیدن، با سنگ و چوب، جنگ‌های بی‌پایانی را شبیه‌سازی می‌کنند؛ انگار از همان کودکی آموخته‌اند، دنیا جایی روشن و امن نیست.

با این همه، حتی در این سال‌های تاریک، جرقه‌هایی کوچک هنوز خاموش نشده‌اند. «بی‌بی‌حوا»، پیرزنی مهربان، هر شب جمعه فانوس کم‌سویش را روشن می‌کند، روی زمین سرد می‌نشیند و با صدایی لرزان دعا می‌خواند: برای آمدن منجی، برای روزی که ظلمت رخت ببندد.

صدای او آن‌قدر آرام و خالص است که حتی کودکان بازیگوش هم لحظه‌ای کنار در می‌ایستند و گوش می‌سپارند.

«مریم»، دخترکی لاغر و خاک‌آلود، یواشکی دانه‌های گل می‌کارد؛ بی‌اعتنا به منع کدخدا. هر بار که گل کوچکی سر از خاک برمی‌آورد، مریم لبخند می‌زند، لبخندی که با همه‌ی کوچکی‌اش مثل شکوفه‌ای ناگهانی در زمستان است. بعضی وقت‌ها، من از کنار باغچه‌ی پنهانی‌اش رد می‌شوم و در دل دعا می‌کنم: آن گل‌ها روزی تمام ده را پر کنند.

و «علی‌مردان»، چوپان جوان... او در دل کوه آوازهایی می‌خواند از عدالت و راهی؛ آوازهایی که کم‌کم به زبان جوانان دیگر ده هم جاری می‌شود. وقتی گوسفندانش را برمی‌گرداند، بچه‌ها دنبالش می‌دوند و ترانه‌هایش را تکرار می‌کنند. کدخدا که از این آوازا خوشش نمی‌آید، بارها او را تهدید کرده؛ اما علی‌مردان می‌خندد و می‌گوید: «صدای کوه را مگر می‌شود خاموش کرد؟»

و من... من هم یکی از همین مردمان خسته‌ام. مردی معمولی با دستی خالی، اما با دلی که هنوز کورسوی امید در آن خاموش نشده. بارها با خود گفته‌ام: این تاریکی ابدی نیست. روزی خواهد رسید که نوری از افق سر برمی‌آورد؛ نوری که تنها خورشید نیست، بلکه حقیقتی آسمانی است که ظلم را از ریشه می‌خشکاند و دل‌ها را دوباره زنده می‌کند.

شب‌ها عادت دارم به آسمان چشم بدوزم. دنبال ستاره‌ای درخشان‌تر می‌گردم، دنبال ماهی کامل‌تر. می‌دانم معجزه از آسمان فرو نمی‌افتد؛ معجزه در دل ماست، در ایمان و استقامت ما. یادم می‌آید سال‌ها پیش، «ملاعلی»، روحانی تبعیدی روستا، جمله‌ای گفت که آن روزها معنایش را در نمی‌یافتم: «راه نجات، در پیروی از نقشی الهی است؛ همان راهی که صاحب‌الزمان ترسیم کرده.»

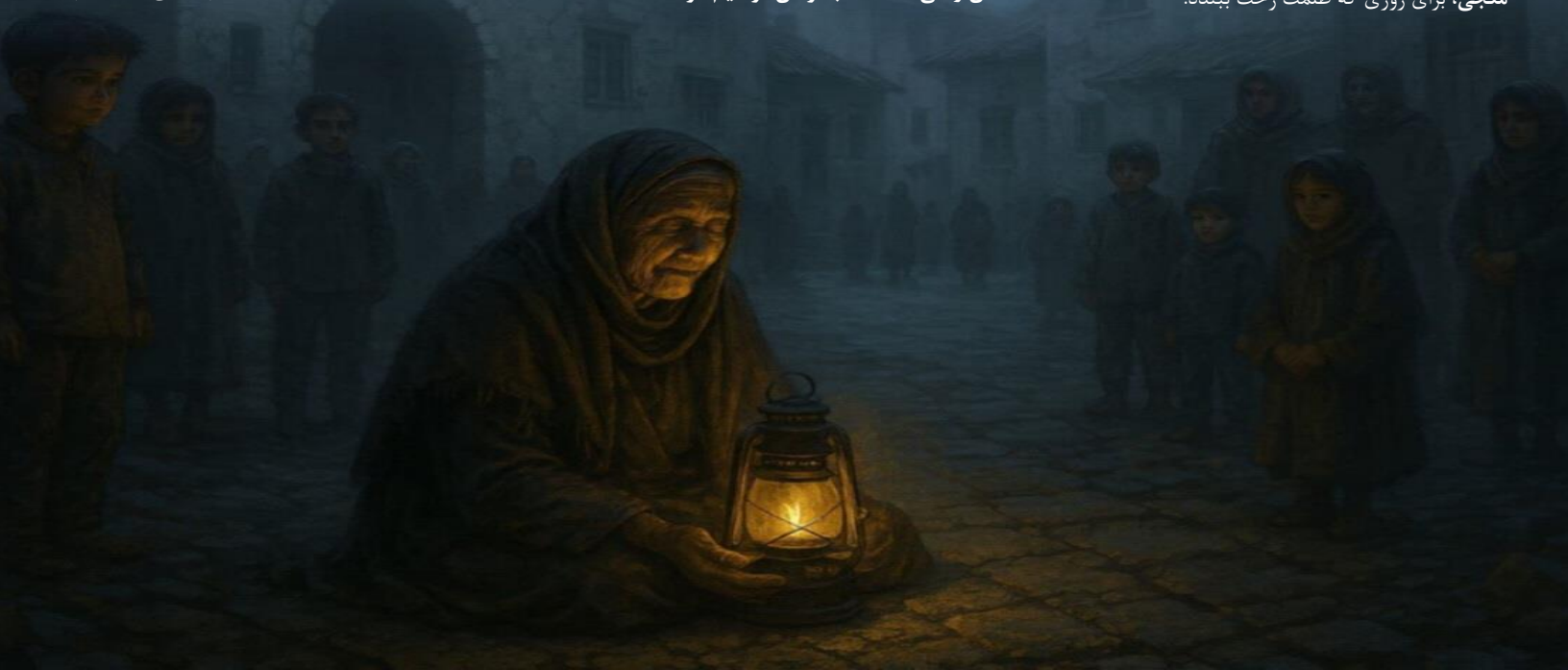
آن زمان، این سخن برایم گنگ و سنگین بود؛ اما حالا، آرام‌آرام معنایش را می‌فهمم. نجات، منتظر نشستن نیست. باید خودمان آماده باشیم، با ایمان و اتحاد، با زنده نگه داشتن چراغ امید.

کم‌کم، در دل این سال‌های سیاه، نشانه‌هایی تازه پیدا شده است. خورشید، انگار زودتر از همیشه سرک می‌کشد و از پشت کوه‌ها بیرون می‌آید. پرنده‌ها، پس از سال‌ها، با نوایی متفاوت برگشته‌اند؛ نوایی که نه از گرسنگی، که از شوق خبر می‌دهد. بی‌بی‌حوا می‌گوید در خواب دیده نوری از آسمان بر ده کوره‌ها تابیده و ظلمت را پس زده. خبر خوابش، مثل آتشی آرام، در دل مردم شعله کشیده است.

مریم، حالا دیگر پنهانی گل نمی‌کارد؛ باغچه‌ی کوچکش را همه دیده‌اند. هر روز بچه‌ها دورش جمع می‌شوند و در خاک نرم، دانه‌ای تازه می‌کارند. انگار باغچه‌ی کوچک او، به پناهگاهی از امید تبدیل شده است. علی‌مردان هم آوازهایش را بی‌پروا می‌خواند؛ این بار نه در کوه، که در میدان کوچک ده. جوانان با او هم‌صدا می‌شوند و صدایشان، مثل موجی آرام، خانه‌ها را پر می‌کند.

تاریکی هنوز بر ده کوره‌ها سنگینی می‌کند، همچون باری قدیمی؛ اما دیگر مطلق نیست. نشانه‌هایی از شکستن آن پدیدار شده است: باغچه‌ی کوچک مریم، آوازهای علی‌مردان، و خواب روشن بی‌بی‌حوا. انگار همه‌چیز از خاک و باد گرفته تا پرندگان، نوید فصلی تازه را می‌دهد. فصلی که نامش «بهار» است؛ بهاری که نه تنها دشت‌ها و درخت‌ها را زنده می‌کند، بلکه دل‌های ما را نیز.

من، با همه‌ی وجود، چشم به راه آن روزم؛ روزی که ده کوره‌ها دوباره به کوره‌ی امید بدل شود، روزی که خنده‌ها برگردند، و ما، پس از سال‌ها، دوباره طعم زندگی را بچشیم.



با تلاش و انتخاب او بدست می آید، ثابا انسان موجودی تمامیت خواه و سیری ناپذیر یا بی نهایت طلب است؛ یعنی به خاطر ویژگی انسانی قابل فهم برای همه هر کمالی را بصورت مطلق می خواهد.

از طرفی خداوند نیز چون کمال مطلق است یعنی همه خوبی ها و زیبایی ها را بصورت نامحدود داراست، هدفش یعنی خلقت، یعنی افعال او و انتخاب هایش، موجودات و جهانی است که با خداوند سنخیت داشته باشند، زیرا فاعل مختار انتخاب ها و فعلش با خودش سنخیت دارد، مثلاً فاعل مختاری مثل انسان، علم را انتخاب می کند زیرا چهل با او سنخیت ندارد، دارایی را انتخاب می کند زیرا فقر و نداری، که با او سنخیت ندارد را دوست ندارد و انتخاب نمی کند، زیبایی را انتخاب می کند زیرا زشتی و نازیبایی با او سنخیت ندارد.

❑ خداوند نیز که فاعل مختار است و از طرفی کمال مطلق است، فعلش یعنی خلقت او نیز بایستی با خودش بیشترین سنخیت را داشته باشد، وجود جهان را انتخاب می کند نه نبود وعدم و نیستی را چرا که وجود با او سنخیت دارد و جهان و موجوداتی را انتخاب می کند که بیشترین سنخیت را با او داشته باشند، لذا جهان و انسان باید بیشترین کمال را داشته باشند تا با او سنخیت داشته باشند چون او کمال مطلق است؛ پس جهانی را می آفریند که بیشترین کمال را در مجموع داشته باشد و موجودی که بیشترین کمال را بتواند دارا باشد لذا انسان را آفریده تا بیشترین کمال را دارا شود و چون ویژگی انسان **اولا** کمال خواهی است ثابا مطلق گرایی و سیری ناپذیری است و ثالثاً انتخاب گر و مختار است پس او را آفریده است برای کسب کمال تا بی نهایت و تنها مصداق واجد کمال تا بی نهایت خداوند است، لذا خداوند انسان را برای خودش خلق کرده است و انسان قابلیت دارد تا اشرف مخلوقات باشد.

اما کمالات انسان اختیاری است یعنی انسان باید در طول زندگی دست به انتخاب بزند و با اختیار و تلاش و روبرو شدن در سر دوراهی های زندگی انتخاب کند اما **لازمه انتخاب، آگاهی داشتن است**، انسان تا نداند و شناخت نداشته باشد که چه چیز کمال است و برای او سودمند است و چه چیزی کمال نیست و برایش ضرر دارد، نمی تواند انتخاب کند پس نیازمند علم و دانایی و آگاهی های لازم است تا انتخاب های درستی داشته باشد.

اما آگاهی نسبت به چه؟

۱. نسبت به اینکه مصداق کمالات تا بی نهایت چه چیز هایی هستند؟ یعنی ویژگی های کمالات انسانی و زندگی ابدی او چیست و کدام است، آن هم کمالات و ویژگی هایی با وصف بی نهایت

۲. کدام افعال و انتخاب ها و کار های او کمال ساز هستند و کدام کمال سوز؟

یکی از مهم ترین معرفت های اثر بخش، خودشناسی یا به تعبیری انسان شناسی است که برخی به انفع المعارف (مفید ترین شناخت ها) از آن یاد کرده اند؛ **درباره انسان دو دیدگاه کلی وجود دارد: دیدگاه تک ساحتی ها یا فیزیکیالیست ها و دیدگاه دوساحتی ها و دوآلیسم ها.**

❑ از نگاه فیزیکیالیست ها چه فیزیکیالیست های افراطی چه معتدل، انسان چیزی جز بدن و وجود مادی نیست و فهم و ادراک و اراده و اختیار چیزی جز فعالیت های فیزیولوژیکی مغز نیست لذا کمال انسان کمال مادی و جسمانی است و با کسب کمالات جسمانی لذت می برد و خوشبختی او نیز این جهانی است و با نابودی بدنش، زندگی او تمام می شود، لذا اساسی ترین نیاز های انسان را خوراک و پوشاک و مسکن و بهره مندی های مادی و بدنی و جسمانی می داند و هدف از زندگی را هر چه بیشتر لذت بردن دنیوی می داند. لذا خوشبختی را هر چه بیشتر بهر مند شدن از مواهب این جهانی تعریف می کنند و خوشبختترین انسان ها را امثال ایلان ماسک به علت بهر مندی های مادی می دانند.

❑ در مقابل، اندیشه دوآلیسم ها یا دوساحتی ها هستند که علاوه بر بعد و ساحت بدن به ساحت غیرمادی بنام نفس یا روح اعتقاد دارند و برای آن بیش از ۷۰ استدلال عقلی فیلسوفان مسلمان و برخی اندیشمندان غربی مثل دکارت اقامه کرده اند و شواهد تجربی مانند علم نوظهور Near-death Experience (تجربه نزدیک مرگ) در دو دهه گذشته بر آن صحه گذاشته است.

❑ از نگاه فیلسوفان مسلمان: انسان **اولا** دو بعدی است، بعد بدن و نفس و حقیقت انسان به نفس اوست نه بدن او و آنچه انسان در آینده می بیند خود اونیست! بلکه بدن اوست که ابزاری است برای زندگی در این جهان.

❑ از نگاه دوساحتی ها، خداوند به عنوان فاعل مختار از خلقت انسان غرض و هدفی دارد، انسان را برای خود بر اساس استدلالات روشن مبتنی بر مقدمات یقینی قابل فهم برای هر ذهن عاری از مغالطه، هدف آفرینش انسان کسب بیشترین کمال اختیاری تا بی نهایت است چرا که انسان را **اولا** خداوند، مختار آفریده است، پس کمالات او اختیاری است و

انسان بی نهایت طلب، بدون امام

معصوم، هرگز به مقصد

نخواهد رسید

انتخابی یا انتصابی بودن امام و راه های تعیین امام

از خودشناسی تا امام شناسی؛

مسیر ضروری سعادت ابدی

حجت الاسلام ابوالفضل عسکری

معاونت نهاد مقام رهبری در دانشگاه فرهنگیان
استان فارس



عقل انسانی و علم بشری از پاسخ به این سوال درمانده هستند زیرا فقط عقل کلیات را بصورت یقینی درک میکند، مثلاً میفهمد انسان کمال طلب است و این کمال طلبی انسان، سیری ناپذیر تا بی نهایت است و ثانیاً کمالات او انتخابی و اختیاری است و با تلاش و رفتارهای او بدست می آید لذا انسان یک موجود ابدی است و خداوند او را برای ابدیت خلق کرده است، چرا که هدف خلقت کسب کمال تا بی نهایت است پس انسان بایستی برای همیشه زنده بماند و زندگی کند.

پس زندگی ابدی و آخرتی او اثبات می شود اما عقل انسانی جزئیات کمالات انسان را با استدلال مطلق و یقینی نمیفهمد و اینکه کدام رفتارها کمال به همراه دارند را چون جزئی است و عقل، کل نگر است، نمی فهمد و درکی ندارد یعنی عقل به ناتوانی خودش در فهم جزئیات اعتراف دارد.

علم بشری هم چون تجربی است و وابسته به مشاهده است و حقیقت انسان، نفس و روح او است نه جسم او، بلکه جسم ابزار زندگی در این جهان است پس نه از کمالات ابدی و آخرتی آگاهی دارد زیرا ابدیت قابل مشاهده و درک حسی و تجربی نیست و ثانیاً نفس و حقیقت انسان چون مادی نیست، قابلیت بررسی حسی و تجربی زیر میکروسکوپ با ابزارهای عادی رایج را ندارد و اینجا است که علم نیز مانند عقل اعتراف می کند که نه از کمالات انسان امکان دارد آگاه شود و نه از کمالات ابدیت و کیفیت زندگی اخروی انسان و جهان و محیطی که قرار است برای همیشه در آن زندگی کند، می تواند باخبر شود.

پس خدای حکیم که از فعل خودش قصد و غرض و هدف دارد و هدف او کسب بیشترین کمال تا بی نهایت است و از طرفی می داند انسان با ابزارهای عادی یعنی عقل و علم بشری امکان فهم و درک کمالات خودش و کمالات ابدی و همچنین افعال کمال ساز را ندارد، باید شناخت های فرا عادی یعنی شناخت هایی برتر از شناخت های عقلی و علمی را در اختیار بشر قرار دهد تا بر اساس آن انسان در لحظه به لحظه زندگی دست به انتخاب و عمل بزند تا بتواند بیشترین کمال تا بی نهایت را بدست آورد و هدف خدای متعال از خلقت انسان و جهان تامین شود که نام آن شناخت و پیام هایی که در اختیار بشر قرار می گیرد و از طرف خدا عرضه می شود و هست و نیست ها و باید و نباید هایی که در دسترس عقل و علم عادی بشری نیست را توضیح می دهد "دین" میگذارند و نام کسی که این شناخت ها و پیام ها را از طرف خداوند در اختیار بشر قرار می دهد را طبیعتاً "پیامبر" می گذاریم.

برای اینکه این شناخت ها و پیام ها که لازمه حیات ابدی انسان است، بدون کم و کاست و خطا و اشتباه در اختیار بشریت قرار بگیرد، از اولین انسان تا آخرین انسان، لازم است این پیام آوران یا کسانی که این پیام ها را توضیح میدهند و اجرا

می کنند، معصوم باشند چون لازمه معصوم نبودن یعنی دسترسی به این پیام ها و علم و آگاهی الهی نداشتن و این برخلاف هدف خلقت انسان و جهان و حکیم بودن خداست، در حالی که اثبات شده حکیم و عالم و قادر است پس بایستی آورنده پیام ها معصوم باشد.

اگر دقت کنیم با این مقدمات عقلی چند چیز بصورت خدشه ناپذیر اثبات شد:

۱. بایستی حتماً پیام و علم و آگاهی الهی وجود داشته باشد یعنی وجود دین ضرورت دارد.

۲. بایستی پیام آورانی وجود داشته باشند تا این پیام ها را از طرف خدا در اختیار بشریت قرار دهند یعنی وجود پیامبر ضرورت دارد.

۳. بایستی پیام آوران یعنی پیامبران، معصوم باشند و اهل خطا و اشتباه نباشند، پس عصمت برای پیامبران عقلاً لازم و ضروری است.

۴. اگر دسترسی به پیامبر نبود و پیامبران الهی از دنیا رفتند بایستی جانشین یا جانشینانی حتماً داشته باشند تا کار ضروری پیامبر را برای انسان های بعدی انجام دهد زیرا انسان هایی که بعد از پیامبر زندگی می کنند نیاز به علم الهی دارند و لازم دارند دین را درست بفهمند و دچار اختلاف در فهم و عمل نشوند و به دین نیز عمل کنند چرا که خیلی از شناخت ها و معارف الهی اجرایی و اجتماعی است که بایستی به آن عمل شود. پس وجود کسی که وظایف پیامبر را برعهده دارد و جانشین اوست ضروری است. پس وجود انسانی بعد از پیامبر که وظایف پیامبر را بر عهده دارد اثبات شد، که آنرا بنام "امام" یا "خلیفه" نامگذاری کرده اند.

۵. امام نیز مانند پیامبر به علت اینکه وظایف پیامبر را بر عهده دارد بایستی اولاً برخوردار از شناخت و علم الهی باشد یعنی خداوند در اختیار او قرار دهد و ثانیاً معصوم باشد.

بنابراین امر هدایت الهی و بهرمندی بشریت از علم الهی به علت پاسخگو نبودن عقل و علم بشری امری لازم، حتمی و عقلی است و حکیم بودن خداوند یعنی هدفمندی او اقتضا می کند تا هر آنچه بشر به آن نیاز دارد مانند شناخت، هست و نیست ها و باید و نباید ها را در اختیار بشر قرار دهد تا هدف خلقت یعنی کسب کمالات بیشتر تا بی نهایت تامین شود و الا خلقت انسان ها امری عبث و بیهوده خواهد بود.

براساس فلسفه نبوت و بنا بر اعتقادات اسلامی و اثبات عقلانی آن، شئون امامت همان شئون نبوت یعنی ۱. مرجعیت دینی ۲. زعامت و رهبری جامعه اسلامی است.

معرفت فراعادی (دین) یعنی معرفت به باورها و ارزش های دینی از امور ضروری برای سعادت انسانی است که بر اساس حکمت الهی بهترین مرجع در این زمینه معصومان هستند، ایشان به علت بهره مندی از عصمت الهی و علم اعطایی الهی،

به باورها (هست و نیست ها) و ارزش ها (بایدها و نبایدها) بصورت کامل آگاهی دارند و برای هدایت مردم انگیزه کامل دارند. پس یکی از شئون پیامبران الهی مرجعیت دینی است.

دین به خاطر اینکه همه باورها و ارزش های ناظر به سعادت ابدی انسان را تامین می کند بایستی هر آنچه در کمالات انسان موثر است را بیان کند، چرا که انسان موجودی ابدی است و تکلیف تمامی افعال اختیاری انسان به عنوان تنها عامل کمال ساز و کمال سوز ابدی انسان را روشن کند، لازم و ضروری است که علاوه بر تبیین باورها و ارزش های زندگی فردی، باورها و ارزش های زندگی اجتماعی انسانها را روشن سازد چرا که پر واضح است افعال اجتماعی نسبت به افعال فردی، کمالات بیشتری برای انسان ها به همراه دارند و افعال اجتماعی به علت اینکه زندگی تعداد بیشتری از انسان ها را تحت تاثیر قرار می دهد و در سعادت ابدی انسانها موثرتر است، بایستی بیشتر مورد اهتمام دین و انبیاء الهی باشد، لذا بایستی انبیاء علاوه بر آگاهی و شناخت بر معارف اجتماعی و تبیین آن، قدرت بر اجرا و تحقق اهداف معارف اجتماعی دین را نیز داشته باشند.

چنانچه بیان شد راز نیاز به عام فرا عادی الهی یعنی معارف ناظر به باورها و ارزش ها و وجود انبیاء، کافی نبودن عقل و علم عادی بشری است که این نیاز بعد از حیات دنیوی پیامبر نیز پابرجاست و باید دین بدون کم و کاست و زمینه های اجرای کامل در اختیار بشریت از طرف خداوند قرارگیرد.

لذا فلسفه امامت همان فلسفه نبوت است الا اینکه بر اساس آیه ۴۰ سوره مبارکه احزاب: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ؛ پیامبر گرامی اسلام آخرین پیامبر الهی است و بعد از او دیگر دین یا پیامبر جدیدی نخواهد آمد و وحی جدیدی نازل نخواهد شد و آموزه های الهی اسلامی (قرآن و سنت نبوی) آموزه هایی است که تا آخر الزمان و قیامت مورد استفاده قرار خواهد گرفت چون خداوند عقلاً بایستی به علت حکمت بالغه اش، علم الهی بشریت بعد از پیامبر را تا روز قیامت تامین نماید و در اختیار او قرار دهد.

اوصیاء پیامبر اسلام، آخرین اوصیای الهی در روی کره زمین خواهند بود و امامت آنها تا روز قیامت، عقلاً ادامه خواهد داشت.

چنانچه گفته شد، قلمرو دین و نبوت عقلاً هر آن چیز و فعل اختیاری خواهد بود که در سعادت مطلوب انسان یعنی کمال حقیقی او موثر است، براین اساس حوزه نفوذ امامت همان حوزه نفوذ دین و نبوت یعنی هم مسائل فردی و بویژه اجتماعی خواهد بود.

پس همانا حساسیت و اهمیت و ضرورت نبوت بعد از نبوت وجود دارد و امام نیز بسان پیامبر باید معصوم و برخوردار از علم الهی برای تفسیر و تبیین دین باشد و قدرت لازم برای اجرای احکام و دستورالعمل های آن را دارا باشد.

مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید و هر گاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید و از آنها داوری بطلبید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

این آیه نورانی هم بر عصمت پیامبر دلالت می کند و هم بر عصمت کسانی که از آنان با عنوان اولوالامر یاد شده است. دلالت این آیه بر عصمت امام چنین است که نخست به اطاعت مطلق از خدای متعال با تعبیر اَطِيعُوا اللَّهَ دستور داده است؛ سپس با یک دستور و با تعبیر اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ، اطاعت از رسول و صاحبان امر را بیان کرده است. با توجه به این نکته روشن میشود:

اولاً مقارنت اطاعت از پیامبر با اطاعت از اولوالامر دلالت دارد بر اینکه قلمرو وجوب اطاعت از اولوالامر در همه حوزه های مشترک میان ایشان و پیامبر یعنی مرجعیت دینی، تفسیر دین و تفصیل شریعت و زعامت سیاسی است و از همین رو در همه این عرصه ها باید از اولوالامر، همچون پیامبر اطاعت کرد.

ثانیاً در این آیه اطاعت از اولوالامر در کنار اطاعت از پیامبر با یک امر و به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی آمده و این خود دلیل روشنی بر عصمت اولوالامر است؛ زیرا اگر اینان معصوم نباشند، نمیتوانند به نحو مطلق مورد اطاعت باشند.

ثالثاً برای تشخیص اینکه مصداق اولوالامر در این آیه چه کسانی هستند، باید به روایات مراجعه کنیم، بر این اساس از کلام نورانی حضرت رسول بهره می گیریم. در روایات فراوانی از منابع شیعی و سنی، پیامبر گرامی اسلام در پاسخ به پرسش اصحاب خویش در باب تعیین مصداق اولوالامر در این آیه شریفه، امامان دوازده گانه را معرفی کرده اند.

ایشان در پاسخ جابر بن عبدالله انصاری فرموده اند:

ای جابر، اینان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند. نخستین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از او حسن و سپس حسین و علی بن حسین و محمد بن علی که در تورات به نام باقر معروف است و تو به زودی او را خواهی دید، وقتی او را دیدی، سلام مرا به وی برسان پس از او جعفر بن محمد صادق است و سپس موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و در آخر همام و هم کنیه من حجت خداوند روی زمین...

با توجه به مطالب پیش گفته جای هیچ شکی نیست که آیه اولی الامر بر عصمت امامان و جانشینان پیامبر اکرم دلالت دارد.

چراکه در نبود پیامبر، ضرورتاً باید امامی با توانایی درک کامل و صحیح باشد تا هم اختلافات معرفتی میان مردم را بر طرف کند، هم به تفسیر درست آیات بپردازد و هم جزئیات مربوط به معارف کلی دین را برای مردم بیان کند.

از طرفی سعادت حقیقی انسان که لازمه حکمت الهی است، به وجود نظام اجتماعی دینی بستگی دارد و نظام اجتماعی دینی نیز در گرو وجود قانون اجتماعی و مجری است، در نتیجه وجوب امام از ضروریات دین است.

اما تنها کسی می تواند به عنوان امام، کار پیامبر را انجام دهد که ویژگی های پیامبر را داشته باشد، لذا امام باید معصوم باشد، هم برخوردار از علم الهی باشد، هم از همه افراد افضل باشد تا بتواند مسئولیت های نبوت را انجام دهد و الا نقض غرض خواهد شد که با حکمت الهی و هدف خلقت انسان سازگار نخواهد بود.

امامی که علم الهی یا عصمت را ندارد در تبیین و تفسیر دین خطا می کند، شناخت لازم را به مردم نمی دهد و نه تنها مشکلات و اختلافات و انحرافات را به علت اشتباهات مکرر و جهالت نمی تواند حل کند بلکه برانحرافات و اختلافات خواهد افزود که وضعیت فعلی جهان اسلام گواه این مسئله است که از ابتدا مردم، امام معصوم برخوردار از علم الهی یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نپذیرفتند.

❖ در اینجا مسئله ای که طرح می شود این است که اگر خود خدای متعال مستقیم یا بواسطه پیامبر خود مشخص نکند که به چه کسی علم خویش یعنی علم الهی را اعطا کرده است و چه کسی از ملکه عصمت برخوردار است، انسانها چگونه می خواهند مصداق امام را تشخیص دهند؟

علم الهی حقیقتی غیبی و باطنی است، مردم چگونه می خواهند تشخیص دهند چه کسی از این موهبت الهی برخوردار است؟ چگونه عصمت او که صفت باطن و شخصیت امام است را می خواهند تشخیص دهند؟

لذا عقلاً تنها راه فهم و کشف امام حقیقی و تعیین مصداق وصی پیامبر تعیین و معرفی و تشخیص آن از سوی خدای متعال و به واسطه پیامبر الهی است که به اعتقاد شیعه این مهم بارها از سوی پیامبر انجام پذیرفته است که آیه اولی الامر، حدیث غدیر، حدیث ثقلین، حدیث یوم الدار و احادیث دیگر از مهمترین آنهاست.

در اینجا به یکی از این ادله نقلی به عنوان حسن ختام می پردازیم:

آیه اولی الامر

خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره نساء می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ

مرجعیت دینی، بیان دین و تفسیر صحیح آن برای عمل و جلوگیری از اختلاف و انحراف در مسائل فردی و بویژه اجتماعی و زعامت و رهبری اجتماعی و سیاسی از شئون مهم نبوت و امامت خواهد بود.

❖ اما سوال کلیدی و اساسی اینجاست که بعد از اعلام ختم نبوت از طرف خداوند براساس آیات قرآن و روایات نبوی مانند حدیث منزلت که بر اتمام وحی و ارسال رسل و کتب آسمانی دلالت دارد، مصادیق امام و وصی و جانشین پیامبر با همان ویژگی های پیامبر کیست؟ و چگونه شناسایی خواهد شد؟

در باب امام و جانشین بعد از پیامبر در بین بزرگان اهل سنت و تشیع اختلاف است و هر کدام دارای نظری هستند اما خوب است با تبیین فلسفه امامت این اختلاف را برای خود روشن سازیم و به نظر درست در این اختلاف برسیم.

❖ بزرگان اهل سنت برای تعیین امام و جانشین بعد از پیامبر چند نظر و فرضیه دارند که عبارتست از:

الف) نصب الهی (که اتفاق نیفتاده است)

ب) بیعت مردمی بوسیله اکثریت یا حتی اقلیت انجام شود

ج) شورای حل و عقد

د) قهر و غلبه

اما به اجماع بزرگان شیعه تنها راه تعیین و تشخیص امامت و جانشین پیامبر: نصب و تعیین الهی است.

❖ اما کدامیک درست می گویند؟ و راه درست کدام است؟

بنابر آنچه تا الان بیان شد "یکی از وجوه ضرورت وجود امام، مرجعیت دینی است. بدیهی است که همه مردم از توانایی لازم برای فهم کامل و تفسیر صحیح آیات قرآن و روایات نبوی برخوردار نیستند؛ به ویژه اینکه در تفسیر برخی آیات قرآن کریم و سخنان و رفتارهای پیامبر گرامی اسلام اختلافاتی وجود دارد. همچنین در برخی آیات الهی صرفاً کلیاتی آمده که نیازمند تفصیل است. بر این اساس پس از وفات پیامبر، ضرورتاً باید فردی که توانایی درک کامل و صحیحی از اسلام و نیازهای انسان دارد، در دسترس باشد تا هم اختلافات معرفتی میان مردم را برطرف سازد، هم به تفسیر صحیح آیات بپردازد.

❖ یکی دیگر از ادله مهم ضرورت وجود پیامبر و امام زعامت سیاسی است. زعامت سیاسی امام دو جهت دارد:

۱. حفظ نظام اجتماعی ۲. اجرای مقررات دینی

وظایف امام

از تفسیر قرآن تا اجرای حدود؛ گستره وظایف امام

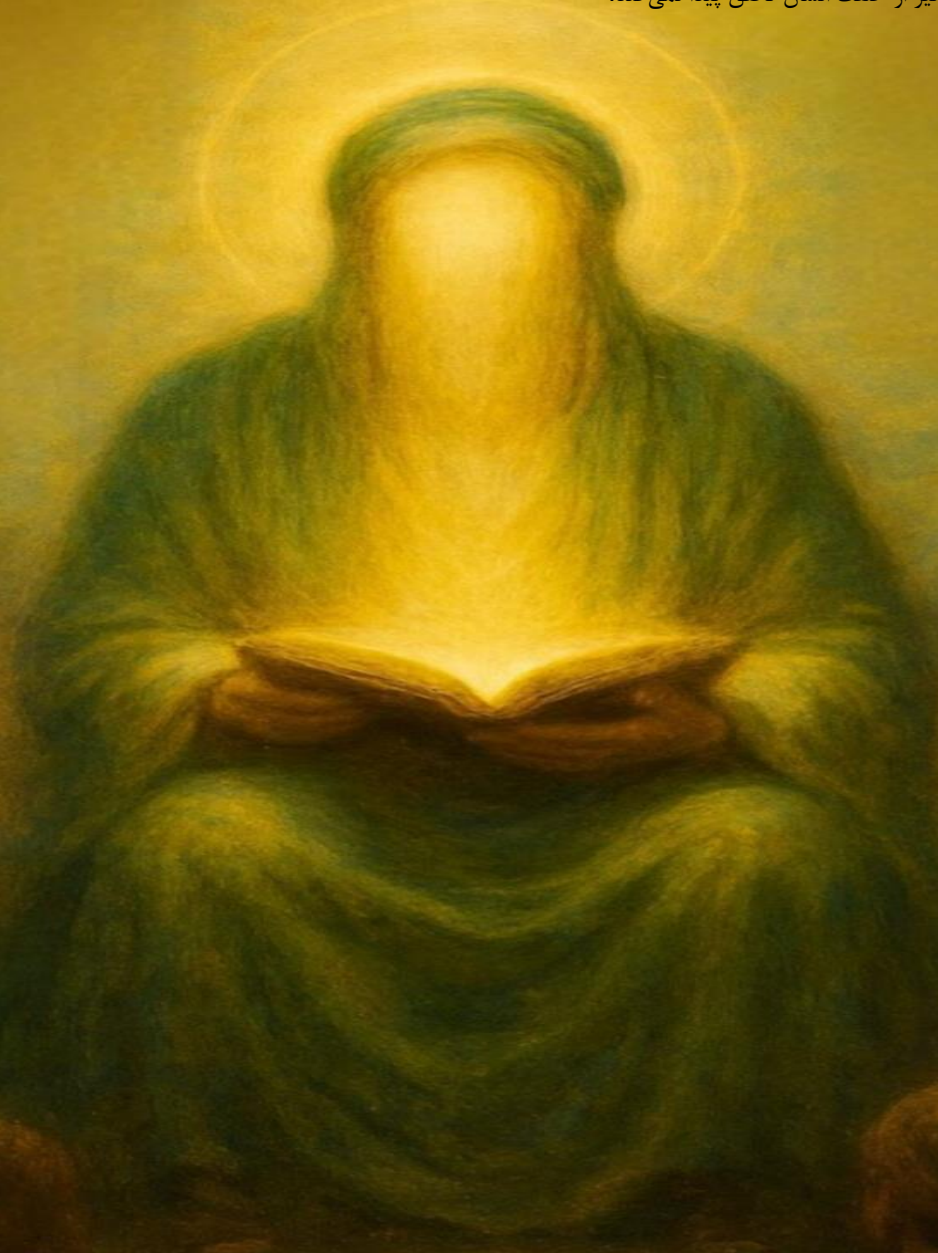
امام هم معلم است و هم حاکم؛ هم مفسر است و هم مجری



دکتر امیر شفیعی

طلبه سطح چهار حوزه علمیه و دانش آموخته
دکتری فلسفه دین

بر اساس عقیده مذهب شیعه، پس از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و اله وسلم) مرجعیت دینی و زعامت سیاسی جامعه مسلمین به عهده امام معصوم و وصی رسول خداست. منشأ این عقیده، باز می‌گردد به دلایلی که برای اثبات ضرورت نبوت ارائه شده است. به طور خلاصه در جای خود ثابت می‌شود که خداوند متعال خالق حکیم است که انسان را برای رسیدن به کمال و سعادت حقیقی خود آفریده است. رسیدن انسان به کمال نیازمند هدایت الهی است و این هدایت به وسیله پیام آوران الهی به دست مردم می‌رسد. از آنجا که تمام رفتارهای فردی و اجتماعی انسان در سعادت او دخیل است، بنابراین محتوای این هدایت الهی یا دین باید تمام شئون فردی و اجتماعی زندگی انسان را در بر بگیرد. بر این اساس، پیام‌آور الهی باید مصون از خطا و اشتباه و فراموشی باشد تا بتواند پیام خداوند را صحیح و صریح و روشن به گوش مردم برساند. همچنین باید مجری قوانین الهی در جامعه باشد. اگر قرار باشد پیام‌آور از جانب خدا، مصون از خطا نباشد و یا اینکه قوانین الهی به دست یک فرد عادی به اجرا در بیاید، لاجرم هدایت واقعی شکل نمی‌گیرد و هدف خداوند نیز از خلقت انسان تحقق پیدا نمی‌کند.



همین ضرورتی که برای وجود پیام‌آور الهی بیان شد، برای وجود امام و وصیّ پیامبر هم قابل بیان است. یعنی جامعه بعد از پیامبر هم نیازمند کسی است که دین‌شناس باشد و راه هدایت را در برهه‌های مختلف تاریخ و رویدادهای متنوع آن برای مردم روشن کند. همچنین باید شخص توانمند و قانون‌شناسی بعد از پیامبر وجود داشته باشد تا بتواند قوانین سعادت‌بخش دینی را در جامعه به اجرا درآورد.

در ادامه مهم ترین وجوه ضرورت وجود امام (یا وظایف امام) بیان می‌شود:

۱. مرجعیت دینی

یکی از وجوه ضرورت وجود امام، مرجعیت دینی است. بدیهی است که همه مردم از توانایی لازم برای فهم کامل و تفسیر صحیح آیات قرآن و روایات نبوی برخوردار نیستند؛ به ویژه اینکه در تفسیر برخی آیات قرآن کریم و سخنان و رفتارهای پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله وسلم) اختلافاتی وجود دارد. همچنین در برخی آیات الهی صرفاً کلیاتی آمده که نیازمند تفصیل است. بر این اساس پس از وفات پیامبر(ص)، ضرورتاً باید فردی که توانایی درک کامل و صحیحی از اسلام و نیازهای انسان دارد، در دسترس باشد تا هم اختلافات معرفتی میان مردم را برطرف سازد، هم به تفسیر صحیح آیات بپردازد و هم جزئیات مربوط به معارف کلی دین را برای مردم بیان کند. شاهد این مدعا نیز اختلاف نظرهای متعدد در امور مهمی است که پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و اله وسلم) در میان مسلمانان پدید آمد. بنابراین وجود امام به عنوان مرجع دینی مردم، امری ضروری است و امام وظیفه دارد معارف دینی را به طور صحیح و روشن برای مردم بیان کند و اختلافات را مرتفع سازد. بر اساس سخن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و سلم) در حدیث مشهور «ثقلین»، شرط رستگاری مردم، تمسک به دو رکن مهم «قرآن» و «اهل بیت» است: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِیْكُمْ أُمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَسَكَّمْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَعَترَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ (۱) «من در میان شما دو چیز باقی گذاشتم که اگر به آنها تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن کریم و اهل بیت». بنا بر این حفظ دین و رسیدن به سعادت حقیقی، در گرو وجود امام و یکی از وظایف ایشان است.

۲. زعامت سیاسی

یکی دیگر از ادله مهم ضرورت وجود امام که از جهتی دیگر، جزو وظایف او محسوب می‌شود زعامت سیاسی است. زعامت سیاسی امام دو جهت دارد:

الف) حفظ نظام اجتماعی

با توجه به اختلاف سلیقه‌ها میان عموم مردم و منفعت‌طلبی صاحبان زور و قدرت، حفظ نظام اجتماعی تنها از طریق امام ممکن است. به عبارت دیگر، با وجود دیدگاه‌های متناقض و خواسته‌های متباين در میان امت، چاره‌ای جز زعامت امام وجود ندارد. وجه مهم دیگر در این زمینه ناظر به ویژگی‌های انسان‌ها در حیات اجتماعی است؛ زیرا از سویی مردم به دلیل برخورداری از قوه شهوت و غضب و تحت تأثیر القانات شیطانی و هواهای نفسانی ممکن است دچار فساد شوند و در نظم اجتماعی اختلال ایجاد کنند و همین وضعیت به اختلافات و سلب امنیت اجتماعی می‌انجامد؛ از سوی دیگر، به دلیل ناآگاهی برخی مردم از وظایف و تکالیف اجتماعی و همچنین اختلاف سلیقه‌ها ممکن است برخی از مسئولیت‌های مهم بدون مجری و در نتیجه، بی‌نظمی و چالش‌های اساسی در نظام اجتماعی پدید آید. در چنین اوضاع و احوالی اهداف عالی اسلام بدون وجود امام محقق نمی‌شود؛ زیرا با وجود چالش‌های اجتماعی مردم نمی‌توانند وظایف اجتماعی‌شان را بشناسند و به آن عمل کنند و همواره اختلافات نظری و عملی در جامعه باقی می‌ماند. بر اساس این شأن حکومتی، امام باید قوانین اجتماعی را وضع کند، و سپس ساختار اجرایی قوانین وضع شده را طراحی و به نحو عادلانه اجرا کند. همچنین در صورت بروز اختلاف میان مردم بر اساس قوانین و ساختار تعیین شده، به دوری میان آنها بپردازد.

ب) اجرای مقررات دینی

یکی دیگر از وجوه زعامت سیاسی امام، لزوم اجرای مقاصد دین، یعنی ارزش‌های اخلاقی و احکام شریعت در جامعه اسلامی است این دلیل را میتوان به ترتیب زیر صورت‌بندی کرد:

۱. تحقق و اجرای امور دینی مقصود خدای متعال است؛ (زیرا کمال حقیقی انسان در گرو تحقق ارزش‌ها و احکام ناظر به سعادت حقیقی است).

۲. تحقق و اجرای امور دینی، تنها با وجود امام ممکن است.

نتیجه اینکه: وجود امام ضروری است.

در اینجا لازم است مقدمه دوم استدلال فوق را جداگانه اثبات کنیم: با توجه به وجود تراحم‌ها و تعارض‌های عملی برآمده از اختلاف در نگرش‌ها و منفعت‌طلبی‌ها تحقق ارزش‌های اجتماعی دین نیازمند وجود قوانین دینی و اجرای مطلوب آنهاست.

بر همین اساس، باید امام مقتدری در رأس جامعه باشد تا هم قوانین اجتماعی دینی را وضع کند و هم به نحوی صحیح آنها را اجرا کند. به بیان دیگر، سعادت حقیقی انسان که لازمه حکمت الهی است در گرو وجود نظام اجتماعی دینی، و اجرای حدود، عقود، معاملات و احکام جهاد است، و این امور نیز قائم به وجود قانون اجتماعی و مجری آن قانون است. در نتیجه، زعامت سیاسی امام ضرورت داشته و این زعامت، وظیفه امام جامعه است.

با توجه به نکات بیان شده شئون و وظایف امام بدین قرارند:

۱. مرجعیت دینی به منظور حفظ دین و جلوگیری از تحریف آن؛

۲. ولایت سیاسی به منظور حفظ نظام اجتماعی و اجرای حدود الهی.

کشتی امن امام



دلی که غرق گنه شد لگام می خواهد
میان ظلمت شب دیدن مسیر درست
قیام در ره حق و خدای بی همتا
کسی که زخمی جور و ستم شده قطعا
سخنوری که کند خطبه های خود ایراد
برای اینکه بُرَد به اشتباه ای دوست
برای اینکه نماند کسی به راه غلط
تمام نسل بشر در مسیر سوی خدا
بدان که غرق گنه شد لگام می خواهد
میان ظلمت شب دیدن مسیر درست
قیام در ره حق و خدای بی همتا
کسی که زخمی جور و ستم شده قطعا
سخنوری که کند خطبه های خود ایراد
برای اینکه بُرَد به اشتباه ای دوست
برای اینکه نماند کسی به راه غلط
تمام نسل بشر در مسیر سوی خدا
بدان که غرق گنه شد لگام می خواهد

حسین شریف زاده

فارغ التحصیل کارشناسی آموزش ابتدایی
دانشگاه فرهنگیان





وظایف امت نسبت به امام

سه گام تا وصال: از شناخت تا تبعیت

امامت، مسیری سه گانه از معرفت تا محبت و

در نهایت، تبعیت تمام عیار است



احسان قهرمانی

سطح ۳ حوزه و کارشناسی ارشد مشاوره اسلامی

دومین تکلیف امت نسبت به امام، محبت نسبت به امام هست:

بعضی ها فکر می کنند که در دین چیزی به نام محبت و عشق و علاقه وجود ندارد در صورتی که در روایات متعدد مسئله محبت و علاقه ذکر شده است، خصوصاً در رابطه با محبت و علاقه نسبت به امام.

در روایتی از امام صادق علیه السلام داریم که ایشان می فرمایند: هل الدین الا الحب و البغض یعنی در تمام دین مسئله حب در آن جریان دارد.

سومین و یکی از مهم ترین وظایف امت نسبت به امام بحث تبعیت از امام هست:

یعنی صرف اینکه ما امام را دوست داشته باشیم یا امام را بشناسیم ولی تبعیت از سبک و سیره امام نکنیم، دینداری ما ناقص است. در تمام مسائل زندگی ما بحث تبعیت جایگاه خاصی دارد، مثلاً اگر زن و شوهری می خواهند یک زندگی آرام و در مسیر قرب و رشد به سمت خدای متعال داشته باشند باید در نوع رفتار با یکدیگر از امام تبعیت کنند، مثلاً اگر از دست یکدیگر دلخور شدند و ناراحتی پیش آمد باید از یکدیگر عذرخواهی کنند و این همان سبک زندگی دینی است و یا در بحث تربیت فرزند که روایات فراوانی در بحث تبعیت از سبک تربیتی امام وجود دارد.

و در پایان روایتی از وجود مبارک پیامبر اسلام در رابطه با امت در آخرالزمان که امام را ندیده اند ولی پیرو و تابع امام هستند، تقدیم شما خوان می کنیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله : أَيْ الْخَلْقِ أَعْجَبُ إِلَيْكُمْ إِيْمَانًا ؟ قَالُوا : الْمَلَائِكَةُ ، قَالَ : وَ مَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ؟! قَالُوا : فَالنَّبِيُّونَ ، قَالَ : وَ مَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ الْوَحْيُ يُنْزَلُ عَلَيْهِمْ ؟! قَالُوا : فَجَنُّ ، قَالَ : وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ وَ أَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ ؟! إِنْ أَعْجَبَ الْخَلْقُ إِلَيَّ إِيْمَانًا لَقَوْمٌ يَكُونُونَ بَعْدَكُمْ يَجِدُونَ صَحْفاً فِيهَا كِتَابٌ يُؤْمِنُونَ بِمَا فِيهَا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : برای شما ایمان کدامین آفریدگان شگفت آورتر است؟ عرض کردند: فرشتگان. فرمود: آنها که نزد پروردگارش هستند، چرا نباید ایمان بیاورند؟! عرض کردند: پس، پیامبران. فرمود: آنان چرا نباید ایمان بیاورند، با آن که وحی بر ایشان نازل می شود؟! عرض کردند: پس، ما. فرمود: شما چرا نباید ایمان بیاورید، در صورتی که من میان شما هستم؟! [بدانید] شگفت آورترین ایمان به نظر من، ایمان مردمانی است که بعد از شما می آیند و میان کتاب های آسمانی [کتابی را می یابند و به نوشته های آن ایمان می آورند] در صورتی که امامی را ندیده اند، فقط بواسطه آیات و روایات به دین و خدای متعال ایمان آورده اند و از دین تبعیت می کنند.

یکی از مطالب مهم نسبت به مسئله امامت و به طور خاص امامت امام زمان علیه السلام بحث وظایف و تکالیف امت نسبت به امام هست.

امیرالمومنین علیه السلام در اولین خطبه از نهج البلاغه بعد از اینکه حمد و ثنا خدای متعال را به جا می آورند، می فرمایند: (اول الدین معرفته) یعنی اولین گام در بحث دینداری، شناخت و معرفت نسبت به خدای متعال هست.

بحث شناخت و معرفت نه تنها در بحث خداشناسی و امام شناسی موضوعیت دارد و مهم است بلکه در هر مسئله ای اولین گام بحث شناخت و معرفت هست.

مثلاً در بحث ازدواج، اولین گام این است که هر فردی طرف مقابل خودش را به خوبی بشناسد یا در بحث معامله و خرید، اولین گام این است که ما شناخت خوبی نسبت به این معامله و چیزی که می خواهد مورد معامله قرار بگیرد را داشته باشیم.

لذا در بحث وظایف امت نسبت به امام در کتاب های مختلف وظایف مختلفی ذکر شده اما مهم تراز آن، وظایف و تکالیف امت، بحث شناخت و معرفت نسبت به امام هست.

شناخت نسبت به امام یعنی...

شناخت نسبت به امام فقط این نیست که ما اسم امام یا اسم پدر و مادر امام و یا محل تولد امام را بدانیم بلکه شناخت نسبت به امام یعنی ما بدانیم جایگاه امام چه جایگاهی است و رابطه امام با خدا چه رابطه ای است و سیره و سبک زندگی امام در زمینه های مختلف به چه صورت بوده است.

مثلاً اگر قصد ازدواج داریم، نگاه کنیم به اینکه سبک و سیره زندگی امام در بحث انتخاب و شاخصه ها و معیارها چه بوده است و یا در بحث تربیت فرزند دقت داشته باشیم که چه اصول و قواعدی در زندگی امام جریان داشته و اجرا می شده و یا در بحث ارتباط زوجین، توجه داشته باشیم که سبک و سیره ارتباط زوجین در زندگی امام ها به چه صورت بوده است.

این مسئله بسیار بسیار اهمیت دارد که قرآن می فرماید: لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه. این یعنی تمام زندگی پیامبر و امام به عنوان الگو در زندگی ما باید جریان داشته باشد از سکوت امام، رفتار امام، حرف زدن امام، عبادت امام و...

در روایتی از امام حسین علیه السلام داریم که ایشان می فرمایند: خدا شما را خلق نکرد مگر برای کسب معرفت.

ای کشتی نجاتم

در کوچه های خسته، نام تو را شنیدم
دست ز مهر آمد، و یـــــــرانه را بنا کرد
آرام جان گرفتم، از یـــــــک نگاه روشن
هر قطره اشک شب را، صبحی ز نور دادی
در قلب من تو خواندی، آیه ز رستگاری
هر کس ز تو جدا شد، در سایه ی خطر ماند
ای روشنیِ راهم، ای کشتی نجاتم
گفتم که بی پناهم، به نـــــــور تو رسیدم
درد کهن فرو ریخت، دل را نـــــــو صدا کرد
برداشتی غبارم، آوردی ام به دامن
از شک گذر نمودم، تا مـــــــرز اعتقادی
چون رود در بهاران، بردی مـــــــرا به یاری
آن کس که با تو باشد، در بیکران سفر ماند
با تو گذر نمودم، تا ساحل حیاتم

زینب انصاری فرد

دانشجوی کارشناسی زیست شناسی پردیس
شهید باهنر شیراز



حروف نگاری: امام کشتی نجات

اسما ملکی

دانشجوی کارشناسی آموزش زبان و ادبیات فارسی
پردیس بنت‌الهدی صدر قزوین

ادله امامت امیرالمومنین (علیه السلام)



دکتر محمد علی پرهیزگار
استادیار گروه آموزش الهیات دانشگاه فرهنگیان
استان قم

امامت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بر پایه ادله نقلی (قرآنی و روایی) و عقلی ثابت می‌شود. این نوشتار به جهت اختصار، به تبیین دو نص قرآنی در اثبات امامت آن حضرت می‌پردازد:

۱. آیه ولایت

خدای سبحان در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» ولایت و سرپرست مردم را با کلمه «إنما» در خدا، پیامبر خدا و کسانی منحصر می‌سازد که ایمان آورده و نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

علمای شیعه با استناد به چند دلیل، ولایت در این آیه را به معنای زعامت و رهبری می‌دانند:

الف. واژه «انما» دلالت بر تخصیص دارد؛ یعنی ولایت بر مؤمنان مخصوص خدا، پیامبر و مؤمنی است که چنین ویژگی‌هایی دارد؛ در حالی که اگر ولایت به معنای محبت و دوستی باشد، چنین انحصاری وجود ندارد؛ بلکه امری عمومی است؛ همانگونه خدای سبحان می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ».

ب. کلمه «ولی» هر گاه به کسی نسبت داده شود که بر مردم حاکمیت و حق تصرف در امور آنان را دارد، به معنای زعامت و مالکیت امر است؛ همانگونه که خدا بالذات مالک مردم است و پیامبر نیز به دلیل رهبری الهی، بر مردم ولایت دارد: «لَتَبِیَّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ».

ج. روایات بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده است که این آیه در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است؛ آن گاه که فقری وارد مسجد شد و از مردم کمک خواست و حضرت علی (علیه السلام) در حال رکوع با دست خود به او اشاره کرد و انگشتر خویش را به او داد و این آیه بر پیامبر خاتم (صلی الله علیه و اله وسلم) نازل شد.



یادسپاری؛ ۱. به کارگیری عبارت جمع «الذین آمنوا» در آیه برای یک فرد، به قصد تعظیم و تکریم است که در کلام عرب و غیرعرب رایج است. ۲. توجه حضرت به فقیر در نماز نیز چون عملی پسندیده و عبادت است، خود نوعی توجه به خداست، نه منصرف شدن از خدا به غیر خدا که مذموم باشد. از سویی این واقعه امری الهی است که هم اهمیت اتفاق روشن شود و هم زمینه نزول آیه ولایت فراهم گردد.

۲. آیه تبلیغ

خدای سبحان در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» پیامبر خاتم (صلی الله علیه و اله وسلم) را به ابلاغ مطلب مهمی فرمان می‌دهد که از سوی خدای سبحان بر ایشان نازل شده است که اگر آن را بیان نکنند، رسالت خدای متعال را ابلاغ نکرده است و خدای سبحان ایشان را از مردم نگه می‌دارد.

این فرمان مهم به قرینه روایات بسیاری که در شأن نزول آیه وارد شده است، همان اعلان ولایت و رهبری امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است، زیرا در روایات، شأن نزول آیه آمده است که این آیه در جریان غدیر خم نازل شده است.

لحن تند آیه به نگرانی پیامبر امین (صلی الله علیه و اله وسلم) از فتنه منافقان اشاره دارد که مسئله جانشینی سید اوصیاء (علیه السلام) را یک مسئله شخصی و قومی معرفی کنند و چنین نشان دهند که خاتم پیامبران (صلی الله علیه و اله وسلم) نیز همچون فرمانروایان دیگر است که بستگان خود را به عنوان چانشین خویش

تعیین می‌کنند، از این‌رو افراد سطحی‌نگر را در مورد نبوت پیامبر خدا (صلی الله علیه و اله وسلم) دچار شک و تردید کنند.

دلایل بسیاری وجود دارد که حکم مورد نظر در آیه فوق، همان ولایت و امامت حضرت علی (ع) است که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

الف. بیمناکی رسول خدا (صلی الله علیه و اله وسلم) مربوط به مقام رسالت بود، نه خطر جانی و مانند آن که بر پایه گذاری‌های متعدد تاریخی نترس بودن حضرت نسبت جان خود اثبات شده است.

ب. حضرت علی (علیه السلام) پسر عمو و جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) و جانشین آن حضرت می‌توانست بهانه فتنه‌انگیزی منافقان در موروثی بودن مقام نبوت را در پی داشته باشد.

ج. منافقان از هر فرصتی برای فتنه‌انگیزی استفاده می‌کردند که این جریان نیز می‌توانست چالشی اساسی برای اسلام نوپا به وجود آورد؛ همانگونه که ابوسفیان پس از غصب خلافت، پا به عرصه گذاشت و به نیت فتنه‌انگیزی، به حمایت از امیرمؤمنان (علیه السلام) برخاست؛ ولی حضرت حمایتش را نپذیرفت و بر اتحاد مسلمانان تأکید فرمود.

د. نقش رهبری لایق در حفظ اسلام، بسیار مهم و تعیین کننده است، از این‌رو عدم ابلاغ آن با عدم ابلاغ اصل رسالت یکسان دانسته شده است.

هـ. روایات بسیاری وارد شده است که این آیه پس از حجه الوداع در جریان غدیر خم و در رابطه با مسئله ولایت و امامت حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است.

پس از ابلاغ فرمان الهی و اعلان ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) در جریان غدیر خم، آیه شریفه: «الْيَوْمَ يَتَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» نازل شد که از ناامیدی کافران و کامل شدن دین و نعمت و رضایت خدای سبحان سخن می‌گوید و این به معنای آن است که ولایت امیرمؤمنان (ع) امری الهی بود که کافران را ناامید ساخت و دین و نعمت را بر مسلمانان کامل ساخت و اسباب رضایت خدا را فراهم آورد.

بنابراین خدای سبحان به سبب اهمیت بحث امامت، در قرآن کریم که کتاب هدایت است، به ولایت و رهبری پس از پیامبر خاتم (صلی الله علیه و اله وسلم) پرداخته و مصداق آن را مشخص کرده است.

نویسنده برخلاف برخی نگاه‌های احساسی یا فرقه‌ای، کوشیده است تا بحث امامت را از سطح جدال تاریخی فراتر ببرد و به عنوان یک مسئله نظری و اجتماعی مطرح کند. او می‌خواهد نشان دهد که مسئله‌ی رهبری، نه فقط در صدر اسلام، بلکه در هر عصر و نسلی زنده و تعیین‌کننده است.

پیوند امامت با ولایت فقیه

یکی از بخش‌های مهم و حساس کتاب، تبیین نسبت میان امامت و ولایت فقیه است. شهید مطهری این بحث را با تکیه بر اصول عقلانی و فقهی پیش می‌برد: اگر امام، رهبر آگاه و عادل جامعه است، در عصر غیبت، نزدیک‌ترین فرد به این معیارها، فقیه جامع‌الشرایط است.

اما او تأکید می‌کند که ولایت فقیه به معنای تسلط فردی بر جامعه نیست، بلکه نوعی ولایت عقل و عدالت است؛ یعنی رهبری بر اساس معیارهای الهی و نه اراده‌ی شخصی. از این منظر، نظام اسلامی باید بر پایه‌ی هدایت دینی و مشارکت مردمی شکل گیرد.

پیام کتاب

کتاب امامت و رهبری تنها اثری تاریخی یا فلسفی نیست؛ بلکه پاسخی به پرسش‌های امروز ما درباره‌ی نسبت دین و سیاست، اخلاق و قدرت است.

در جهانی که بحران اعتماد به رهبران و فروپاشی ارزش‌های اخلاقی گسترش یافته، شهید مطهری یادآور می‌شود که رهبری حقیقی از جنس «خدمت» و «هدایت» است، نه سلطه و منافع شخصی.

برای نسل جوان، مطالعه‌ی این کتاب فرصتی است تا با پرسشی بنیادی روبه‌رو شود: اگر امام یا رهبر جامعه، تجلی عقل و عدالت است، ما به عنوان پیروان او، چه سهمی در تحقق این ارزش‌ها داریم؟

شهید مطهری با زبانی روشن و استدلالی محکم نشان می‌دهد که ایمان و آگاهی، دو بال پرواز جامعه اسلامی‌اند. امامت و رهبری دعوتی است برای بازاندیشی در معنای مسئولیت، هدایت و انسان‌بودن؛ دعوتی که هنوز پس از دهه‌ها، زنده و راه‌گشا باقی مانده است.

بگیرد، اما رهبری در معنای دینی‌اش، مبتنی بر هدایت انسان به سوی حق است. از همین‌رو، امام باید شخصیتی باشد که افزون بر آگاهی و عدالت، به سرچشمه‌ی وحی و معرفت الهی پیوند دارد.

عقلانیت و عدالت؛ دو ستون رهبری اسلامی

شهید مطهری با نگاهی فلسفی و اجتماعی، بر این باور است که جامعه‌ی انسانی همواره نیازمند محور هدایت است؛ زیرا رشد عقل جمعی بدون وجود مرجع فکری و اخلاقی، دچار انحراف می‌شود. او تأکید می‌کند که در اسلام، معیار رهبری نه قدرت و نفوذ، بلکه علم و عدالت است.

از نظر او، امام کسی است که هم «عقل دینی» جامعه را تغذیه می‌کند و هم در برابر انحراف‌ها می‌ایستد. چنین برداشتی از رهبری، جلوه‌ای از مسئولیت‌پذیری در برابر انسان‌هاست؛ یعنی امام نه «حاکم»، بلکه «راهنما»ست.

از تاریخ تا نظریه

در فصل‌های میانی کتاب، شهید مطهری با نگاهی تاریخی به حوادث پس از رحلت پیامبر می‌پردازد و به تحلیل مفهوم «خلافت» در برابر «امامت» می‌نشیند. او نشان می‌دهد که چگونه فاصله گرفتن از معیارهای الهی در انتخاب رهبر، به تدریج جامعه اسلامی را از مسیر اصلی خود دور کرد.



کتاب امامت و رهبری



فرشید قلی‌پور
دانشجوی کارشناسی امور تربیتی مرکز
شهید مطهری شیراز

آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید که در دنیای

پراشوب امروز، معیار یک رهبری اصیل و

الهی چیست؟

کتاب «امامت و رهبری» اثر شهید مرتضی مطهری، پاسخی است ژرف و استدلالی به این پرسش اساسی. در این اثر، یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم اسلامی با زبانی روشن و تحلیلی بررسی می‌شود؛ مفهومی که نه تنها تاریخ اسلام را شکل داده، بلکه سرنوشت جامعه امروز ما را نیز رقم می‌زند.

اگر می‌خواهید بدانید چگونه رهبری می‌تواند تداوم رسالت انبیا باشد و چه پیوندی با عقلانیت و عدالت دارد، این کتاب را از دست ندهید.

امامت، رهبری و مسئولیت؛ نگاهی تحلیلی

به اندیشه شهید مطهری

بر اساس کتاب «امامت و رهبری»، شهید مرتضی مطهری از جمله اندیشمندانی است که توانست میان تفکر دینی و نیازهای زمانه پیوندی زنده برقرار کند. در کتاب امامت و رهبری، او به پرسشی می‌پردازد که از نخستین روزهای تاریخ اسلام تا امروز، یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های جوامع مسلمان بوده است: پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)، چه کسی و با چه معیارهایی باید جامعه را هدایت کند؟

امامت به مثابه تداوم رسالت

از نگاه شهید مطهری، امامت صرفاً یک منصب سیاسی نیست، بلکه ادامه‌ی طبیعی و ضروری رسالت پیامبر است. جامعه‌ی اسلامی، پس از شهادت پیامبر، همچنان نیازمند هدایت فکری، اخلاقی و معنوی است؛ بنابراین امام، جانشین پیامبر در هدایت جامعه است، نه صرفاً در اداره‌ی سیاسی آن.

او با استناد به آیات و روایات، تفاوتی اساسی میان «حکومت» و «رهبری» قائل می‌شود. حکومت ممکن است بر پایه‌ی قدرت و نظم اجتماعی شکل

پادکست

سفر درونی؛ از پرسش «من کیستم؟» تا چراغ هدایت



امیرحسین جمالی
مجری صدا و سیما استان فارس

محمد مهدی توفیق زاده
دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی مرکز شهید مطهری شیراز



علیرضا شاهینی
دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی مرکز شهید مطهری شیراز



محمد رضا دهقان
دانشجوی کارشناسی امور تربیتی مرکز شهید مطهری شیراز



زمین است. یعنی تو فقط یک مسافر بی‌نقش نیستی؛ زمین و زمان به تو سپرده شده تا آباد کنی، بسازی، عدالت برپا داری .

خلیفه‌بودن یعنی همان جوانانی که در میدان شهر نهالی می‌کارند و پیرمردی با لبخند می‌گوید: «اگر چیزی را خراب دیدی، فقط تماشا نکن؛ درستش کن.» این یعنی انسان بودن یعنی شریک بودن در ساختن زیبایی‌ها. اما زندگی همیشه این‌قدر روشن نیست. شب‌هایی هست که درونت پر از تردید می‌شود؛ عقل می‌سنجد، دل می‌لرزد، اراده نمی‌داند کدام سو برود. باید تصمیمی مهم بگیری، بمانی یا بروی، بگویی یا سکوت کنی. اینجاست که می‌فهمی اگر این سه همراه با هم هماهنگ نشوند، درونت آشفته می‌شود. تربیت نفس یعنی همین هماهنگی: عقل ببیند، دل بفهمد، اراده عمل کند.

اما مشکل این است که بیرون، دنیا پر از صداهای بلند و رنگ‌های فریبنده است. هر روز پیامی تازه می‌رسد: «خوشبختی در لذت است.» «معنا در شهرت است.» «آزادی یعنی هرچه خواستی انجام بده.» مثل این است که در قهوه‌خانه‌ای نشسته باشی و هر رهگذری نظری بدهد .

اگر قطب‌نمایی نداشته باشی، گنج می‌شوی و راه را گم می‌کنی. اینجاست که پرسش اصلی خود را نشان می‌دهد: «چه کسی می‌تواند قطب‌نمای ما باشد.» در سنت الهی، پاسخ روشن است: هدایت خدا. این هدایت همیشه با بشر بوده؛ از طریق پیامبران، و پس از پیامبر اسلام، در قالب «امامت» ادامه پیدا کرده. امامت یعنی استمرار همان چراغی که خدا روشن کرده تا انسان‌ها در تاریکی راه را گم نکنند.

شب آرام کویر است. آسمان پر از ستاره است و باد خنکی روی صورتت می‌نشیند. سکوتی گسترده، مثل پرده‌ای نرم، همه‌جا را گرفته. در این سکوت، ناگهان درونت صدایی آرام بلند می‌شود: من کیستم؟

این سؤال ساده نیست؛ انگار کل جهان را متوقف می‌کند. چشم‌هایت را می‌بندی، و سفری درونی آغاز می‌شود. در این سفر، چهار همسفر همراهت هستند: عقل، دل، اراده و فطرت .

عقل آرام و محاسبه‌گر است؛ می‌گوید: «من به تو داده شده‌ام تا راه درست را از نادرست بشناسی.»

دل، پر حرارت و عاشق، نجوا می‌کند: «من هستم که به تو شوق می‌دهم، تو را به محبت و زیبایی می‌کشانم.»

اراده محکم می‌گوید: «من تو را به عمل می‌برم؛ من همان دستی هستم که بعد از تصمیم، حرکت می‌کند.»

و فطرت، صدایش متفاوت است، شفاف و بی‌نهایت: «من ریشه‌ی تو هستم؛ همیشه تو را به سوی حقیقت و خدا می‌کشانم، حتی اگر هزار صدای دیگر در گوشت فریاد بزنند.»

کرامت انسان از همین‌جا می‌آید. ارزش تو فقط به نام یا شغل یا موقعیت نیست؛ بلکه به همین سرمایه‌های درونی است که در وجودت نهاده شده. وقتی پیرزنی را می‌بینی که صبح زود، آرام و بی‌هیچ پاداشی، کنار کوچه را آب و جارو می‌کند، و تنها می‌گوید: «برای بچه‌هایی که از این راه می‌گذرند»، این همان کرامت انسانی است؛ ارزش درونی‌ای که خودش را در عمل نشان می‌دهد.

اما کرامت تنها یک هدیه نیست؛ مسئولیت هم هست. قرآن می‌گوید انسان «خلیفه» بر

امام، فقط یک رهبر سیاسی نیست. او چراغی است که هم علم دارد و هم پاکی؛ هم عقل را روشن می‌کند و هم دل را آرام؛ هم جامعه را می‌سازد و هم فرد را تربیت می‌کند. در نگاه شیعی، امام کسی است که از سوی خدا تعیین شده؛ کسی که به دانش وحی متصل است و به عصمت الهی مصون مانده. این یعنی راهنمایی که می‌توانی به او اعتماد کنی، حتی وقتی همه‌ی صداهای دیگر تو را گیج کرده‌اند.

تصور کن در همان کویر، آسمان پر از ستاره است؛ زیبا اما کافی نیست. ستاره‌ها جهت دقیق راه را نشان نمی‌دهند. اما در دوردست، چراغی ثابت می‌درخشد. می‌دانی اگر به سمت آن بروی، گم نمی‌شوی. امام همان چراغ است؛ نشانه‌ای روشن که مسیر درست را در دل تاریکی‌ها نشان می‌دهد.

امام دو وظیفه‌ی بزرگ دارد: یکی «تبیین دین» یعنی توضیح درست معنای وحی، جدا کردن حقیقت از تحریف؛ و دیگری «هدایت جامعه» یعنی نگهداشتن مردم در مسیر عدالت و کرامت. او هم ولایت تشریعی دارد، یعنی حق بیان و تبیین قانون، و هم ولایت تکوینی، یعنی قدرتی برای هدایت و رساندن دل‌ها به حقیقت. اما هدایت امام فقط وقتی زنده می‌شود که امت بیدار و آگاه باشد. وظیفه‌ی مردم شناختن امام است، دوست‌داشتن او نه از روی

عشق، بلکه از روی معرفت؛ پیروی از او نه با تقلید کورکورانه، بلکه با فهم و آگاهی است .

امت باید یاری کند تا ارزش‌هایی که امام می‌گوید، در زندگی روزمره جاری شود؛ در بازار با صداقت، در خانواده با محبت، در جامعه با عدالت.

حالا دوباره به سکوت کویر برگردیم. صدای درونت آرام‌تر شده. آن سؤال نخست «من کیستم؟» دیگر بی‌پاسخ نیست .

انسانی هستی با کرامت و ظرفیتی الهی؛ موجودی که خدا برای هدایتت دو حجت قرار داده است: یکی درونت، یعنی عقل که چراغ راهت می‌شود؛ و دیگری بیرون از تو، امامی که راه را به روشنی نشان می‌دهد .

در این سفر، همین چراغ هدایت است که تو را از سرگستگی به سوی معنا می‌کشاند. این آگاهی، پایان سفر نیست؛ آغاز آن است.

دست در دست ایمان و عقل، دل را آرام کن، اراده‌ات را به سوی خیر ببر، و چشم از چراغ امام برندار . در این راه، هر قدمت تو را به سوی مقصدی روشن‌تر می‌برد؛ شناخت امام زمانت، کسی که حضورش امید را زنده می‌کند و راه را از تاریکی جدا می‌سازد. و در این آرامش، می‌فهمی: انسان بودن یعنی جستجو، کرامت یعنی عمل، و امام زمان یعنی همان چراغی که خدا در دل تاریخ نهاده تا حتی در عمیق‌ترین تاریکی‌ها، راه را روشن نگه دارد.



حامد احمدی گردشولی
دانشجوی کارشناسی آموزش الهیات مرکز
شهید مطهری شیراز



برگزاری کارگاه تخصصی مهدویت ویژه دانشجو معلمان دانشگاه فرهنگیان مرکز شهید مطهری شیراز

به گزارش خبرنگار نشریه مسیر موعود، کارگاه تخصصی مهدویت از ۱۹ تا ۲۸ آبان ماه ۱۴۰۴ طی ۶ جلسه در دانشگاه فرهنگیان شهید مطهری شیراز به همت کانون مهدویت این دانشگاه و همکاری بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) استان فارس برگزار شد. این دوره که ۲۰ ساعت معادل ضمن خدمت برای شرکت کنندگان به همراه داشت، با هدف تقویت فهم علمی و معرفتی دانشجو معلمان نسبت به مبانی مهدویت طراحی شده بود.

● سرفصل‌های اصلی این کارگاه در شش جلسه به شرح زیر ارائه شد:

جلسه اول: جریان‌شناسی فرهنگ **جلسه دوم: ضرورت مهدویت** **جلسه سوم: علل غیبت، فواید و شناخت فرق انحرافی**

محمد رمضان‌زاده در این جلسه، چرایی ضرورت شناخت دشمن در زندگی فردی و اجتماعی را تشریح و تفاوت روش‌های رایج بین‌المللی با شرایط جمهوری اسلامی ایران را تحلیل کرد. جایگاه دشمن در قرآن و دلیل تأکید ویژه بر یهود از مباحث اصلی این جلسه بود.

محمد علی غیبی در این جلسه به تبیین اهمیت و ضرورت مهدویت از منظر اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی پرداخت و تأکید کرد: "وجود راهنمای معصوم برای هدایت دینی و جلوگیری از انحرافات، یک ضرورت غیرقابل انکار است." همچنین در ادامه، معناشناسی فرقه و معرفی

جریان‌های انحرافی تاریخ شیعه از جمله سبئی، کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، ناووسییه و واقفیه انجام و ادعاهای مدعیان دروغین تحلیل شد.

جلسه سوم: علل غیبت، فواید امام غائب و علائم ظهور

احسان قهرمانی در این جلسه نقش امام در تداوم فیض الهی، افزایش امید اجتماعی و تأمین امنیت معنوی جامعه را تشریح و تأکید کرد: "غیبت، زمینه‌ای



**کارگاه تخصصی مهدویت با
ارائه سرفصل‌های اساسی
مهدویت در شش جلسه و با
هدف ارتقای آگاهی دانشجو
معلمان نسبت به معارف
مهدوی، در دانشگاه فرهنگیان
شهید مطهری شیراز برگزار شد.**



برای خودسازی و تقویت ایمان است." **جلسه پنجم: انتظار سازنده، وظایف منتظران و حکومت مهدوی**

وی در ادامه، تفاوت میان «شرایط ظهور» و «علائم غیرتعیین‌کننده» را توضیح و علائم حتمی مانند خروج سفیانی و ندای آسمانی را معرفی کرد.

جلسه چهارم: امام مهدی (عج) در آیات، روایات و بررسی رجعت

سعید آزاده در این جلسه بیان داشت: "نام امام مهدی (عج) به صورت مستقیم در قرآن نیامده، اما معرفی امام با «صفات و ویژگی‌ها» انجام شده است." وی منابع مهم روایی شیعه مانند «کمال‌الدین» و «الغیبه طوسی» را معرفی و در پایان، به بررسی اعتقاد رجعت و مصادیق آن از جمله رجعت امام حسین (ع) پرداخت.

حمید انصاری در این جلسه اشاره کرد: "انتظار یک حرکت فعال و سازنده است، نه حالت صبر و انتظار صرفاً عاطفی." وی وظایف منتظران و آثار تربیتی انتظار را برشمرد و در ادامه، ساختار حکومت مهدوی را در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تشریح و بیان کرد: "این حکومت، مبتنی بر عدالت، مبارزه با فساد، رشد علمی و توزیع عادلانه ثروت خواهد بود."



جلسه ششم: ولایت فقیه در عصر غیبت

این جلسه به تبیین مبانی ولایت فقیه

برگزاری این دوره، از جمله دوره‌های ضروری برای فارغ‌التحصیلی دانشجویان بود که با استقبال قابل توجهی همراه شد. مسئولان این دوره، هدف اصلی را «تقویت فهم علمی و معرفتی نسبت به مهدویت» عنوان کردند. حضور پررنگ و پرسش‌های هدفمند دانشجو معلمان در طول جلسات، نشان از علاقه‌مندی و دغدغه‌مندی آنان به مباحث مهدوی داشت.

از شکایت تا توسل

سفر از تاریکی شکایت به روشنایی دعا و توسل
به اولیای الهی

سیده فاطمه حسینی

فارغ التحصیل رشته آموزش ابتدایی
دانشگاه فرهنگیان



غرق در اندیشه بودم. در خود و اندوه هایم غرق شده بودم. ناراحت و نگران به خودم فکر می کردم به نشد ها، به نداشته هایم. پر از شکایت بودم و سوالاتی مبهم از ذهنم می گذشت:

چه کنم؟ اصلاً چرا دنیا اینگونه است؟ چرا همه اش سختی است؟ چرا من باید این مشکلات را داشته باشم؟ مگر خدا مهربان نیست؟ و چرا هایی دیگر و سوالاتی بی پاسخ، گیج کننده و حتی مبهم.

چشم هایم فقط خودم را می دید، همینطور این سوالات از ذهنم چون قطاری بی انتها عبور می کرد، منتظر پاسخ بودم ولی نمی دانستم از کجا.

ناگهان، جرقه ای در ذهنم خطور کرد. به خودم آمدم، خود را در سیاهی ها یافتم. به خالق روی آوردم. «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ دل گاهی فراموش می کند؛ فراموش می کند که آرامش، نه در دنیا، نه در آدم ها، بلکه در یاد توست، ای خدای مهربان.

سال ها دویدم، بی آنکه بدانم مقصد کجاست. در پی خواسته ها، در پی دیده شدن، در پی داشتن. و هر بار که نرسیدم، شکایت کردم. گفتم: «چرا آنچه می خواهم نصیبم نمی شود؟» بی آنکه بفهمم شاید آنچه خواستم، برایم زبان بود. و تو، ای حکیم مطلق، بازداشتنت، عین لطف بود.

در تاریکی ها، صدای تو را نشنیدم. اما تو گفتی: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» تو نزدیک بودی، من دور بودم. تو منتظر بودی، من غافل بودم.

و روزی، در اوج شکست، در اوج بی پناهی، یادم آمد که پیامبرت فرمود: «الدَّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ» دعا، سلاح من بود، اما من بی سلاح مانده بودم. دست هایم را بالا بردم، نه برای گرفتن، بلکه برای بازگشت.

و تو، ای خدای صبور، فرمودی: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» و من، با تمام شرمندگی، بزرگی ات را صدا زدم. از آن روز، فهمیدم که بندگی یعنی دل را به تو سپردن.

یعنی در هر تصمیم، در هر نگاه، در هر نفس، یاد تو را داشتن. ولی نور وجودت خیلی زیاد بود. آنقدر زیاد که نتوانستم چشمانم را بگشایم. دست به دامان اولیاء و دوستان شدم.

دست به دامان همانها که گفتی گوش به فرمان آنها باشید. همان که گفتی حجت های من بر روی زمین اند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ هر چه آنها بگویند؛ حرف، حرف آنهاست، آنها را اطاعت کنید که طاعت مرا به جا آورده اید.

و ای امامان معصوم، ای حجت های خدا برای آدمیان، ای کسانی که نورتان به نور وجودی خدا متصل است. دستم را بگیرید و برایم دعا کنید. و حال با خود میخوانم دعای توسل را: «یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا...»



"انسان، فطرتی
خداجوی دارد و
عطشی بی پایان برای
کمال؛ اما عقلش در
شناخت مسیر صحیح
و صراط مستقیم
درمانده است.
علمش در برابر اسرار
هستی سرگردان و
اراده اش در پیچ و
خم زندگی متحیر.
چگونه می توان
به مقصد رسید،
بی آنکه راهنمایی
آگاه از آغاز و انجام
باشد؟ امام، حلقه
وصل این شکاف
عظیم است؛
چراغی که هم
مسیر را می شناسد
و هم راهبر را
از لغزش مصون
می دارد."



برای ارتباط و عضویت
در کانال نشریه مسیر
موجود و شنیدن نسخه
صوتی نشریه، QR code
فوق را اسکن نمایید.